

انتخابات ریاست جمهوری در برزیل به دور دوم کشیده شد

از «دمپائی» تا «کت و شلوار»

در صفحه ۱۲

نویسنده توانا احمد محمود درگذشت



پیام کانون نویسندگان ایران

به مناسبت درگذشت احمد محمود

در صفحه ۲

آیا جنگ اجتناب ناپذیر است؟

رای دهندگان وفادار به دموکراتها، شامل سپاهیان، افسران فقیر و زنان، مخالف جنگ اند و در روز پنجم نوامبر، به پای صندوقهای رای نخواهند رفت. شاید این نیز یکی از اهداف جرج بوش است که با کشاندن حزب دموکرات به دنبال خود، پیروزی جمهوریخواهان در انتخابات را تضمین کند، چرا که به قول یک کارشناس مسائل سیاسی آمریکا، دموکراتها نمی‌توانند با شعار «ما از نقشه‌های جنگی بوش حمایت می‌کنیم» آرای زیادی جلب کنند. آیا هدف بوش‌هایی که قرار است بر سر مردم عراق بریزند، در حقیقت پیروزی انتخاباتی جمهوریخواهان است؟

با اینکه شمار زیادی از نمایندگان دموکرات کنگره به قطعنامه اختیارات جنگی بوش رای دادند، جهان صدای اعتراض اقلیت کنگره آمریکا را به وضوح شنید. رابرت برد سناتور کهنسال دموکرات، در مقاله‌ای که در روزنامه نیویورک تایمز چاپ شد، ضمن اشاره به «اشتهای ناگهانی کابینه بوش و کنگره برای ادامه در صفحه ۲

افزایش مقاومت افکار عمومی آمریکا در برابر قصد کابینه بوش برای حمله به عراق، عاقبت نتوانست مانع از تصویب اختیارات فوق‌العاده رئیس جمهور ایالات متحده برای آغاز جنگ با عراق در کنگره این کشور شود. هفته گذشته نخست مجلس نمایندگان و سپس سنای آمریکا قطعنامه‌ای را تصویب کردند که به موجب آن، اختیار آغاز جنگ که طبق قانون اساسی ایالات متحده منوط به تصویب کنگره است، به رئیس جمهور واگذار شده است. بوش و همکارانش که می‌دانستند در آستانه انتخابات پنجم نوامبر کنگره، حزب دموکرات مایل است در انظار عمومی به عنوان حزبی «میهن پرست» جلوه کند، نهایت فشار را بر نمایندگان کنگره و به ویژه سنا که در آن دموکراتها اکثریت دارند آوردند تا قبل از رایگیری نوامبر، قطعنامه مزبور تصویب شود. رهبری فراکسیون دموکرات در کنگره، عاقبت تسلیم شد و این مصوبه را پذیرفت.

البته اکنون ناظران می‌گویند این موضع دموکراتها به ضرر آنها تمام خواهد شد، چرا که اکثریت

در این شماره

در دفاع از حقانیت عصر جدید

بیان ابایی

دکتر محمدرضا بیکفر در صفحه ۷

مجازات اعدام برای قاتلان ناموس

شهلا فرید

در صفحه ۴

نگاهی به تحولات پس از ۱۱ سپتامبر

کیانوش توکلی

در صفحه ۸

قدرت‌گرایی و بحران جب

مرتضی ملک‌محمدی

در صفحه ۹

اعلامیه هیات سیاسی - اجرائی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

موج جدید اعدامها را محکوم می‌کنیم

عموم بشر دوستان را

به مقابله با اعدامهای بعدی فرا می‌خوانیم

مجدداً موج جدیدی از اعدامها در جامعه ما پراخ افتاده است. پس از اعدام فجیع تعدادی از مجرمین عادی در هفته گذشته، اکنون منابع متعددی از اعدام فعالان سیاسی خبر می‌دهند. بنا به اطلاع این منابع در روزهای گذشته شش تن از مبارزان کرد اعدام شده‌اند، که اسامی چهار نفر از آنان اعلام شده‌اند: حمزه قادری، از اعضای حزب دموکرات کردستان ایران که ۵ سال در زندان بوده است، خالق شوقی که ده سال پیش توسط مقامات ترکیه به ایران تحویل شده بوده است، جلیل سیدی که ۵ سال در زندان بوده است و جلال زیوه‌ای. حزب دموکرات کردستان ایران در اطلاعیه‌ای که دیروز انتشار یافت اعدام حمزه قادری را تأیید کرده است. در این اطلاعیه همچنین نسبت به اعدام گروه دیگری از مبارزان در روزهای آتی هشدار داده شده است. بنا به گزارش‌های دیگر نیز شمار دیگری از فعالان سیاسی، از جمله سالار کرداری، که سالها در زندان بسر می‌برد، و سعید ماسوری، که پس از برگشت به ایران بعنوان عضو سازمان مجاهدین دستگیر شده بوده است، به مرگ محکوم شده‌اند.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) قویاً این اعدامها را محکوم می‌کند و با بازماندگان و دوستان اعدام‌شدگان، و با حزب دموکرات کردستان ایران ابراز همدردی می‌کند.

ما همچنین نسبت به تداوم این جنایات جمهوری اسلامی هشدار می‌دهیم و عموم نیروهای بشردوستان ایران و جهان را به اعتراض رسا علیه این اعدامها و مبارزه مشترک برای نجات جان محکوم‌شدگان به مرگ و لغو اعدام در ایران فرا می‌خوانیم.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۲۰ مهر ۱۳۸۱ ۱۱ اکتبر ۲۰۰۲

متن قطعنامه

انجمن جهانی قلم

برای آزادی

ناصر زرافشان

مجمع عمومی نمایندگان انجمن جهانی قلم، گردآمده در ۹۶مین کنگره بین‌المللی در شهر اخیرد، مقدونیه، ۱۷ تا ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۲، خطاب به حکومت اسلامی ایران:

انجمن جهانی قلم با هراس و ناباوری دریافت که دکتر ناصر زرافشان، وکیل مدافع، نویسنده، مترجم و عضو کانون نویسندگان ایران که وکیل خانواده نویسنده‌گانی است که در دهه ۹۰ به قتل رسیده‌اند، از سوی قوه قضائیه اسلامی در ایران، به پنج سال زندان و ۵۰ ضربه شلاق محکوم شده است. این مجمع خاطر نشان می‌کند که زرافشان از مستندین سرخست نحوه تحقیقات در مورد آن قتل‌ها بوده است و انجمن جهانی قلم بر این باور است که این حکم، مجازات صراحت او و نیز وسیله‌ای جهت ساکت کردن سایر کسانی است که در پی یافتن حقیقت پشت پرده این قتل‌ها هستند.

این مجمع ترس و نگرانی عمیق خود را از نقض عدالت از سوی قوه قضائیه اسلامی ابراز می‌کند! این مجمع خواهان آزادی فوری این وکیل و نویسنده سرشناس و شجاع می‌باشد.

متن فوق از طرف کانون نویسندگان ایران (در تسبیح) ترجمه و منتشر شده است.

ضرورت اعتراض گسترده

به اعدامهای خیابانی



جمهوری اسلامی اعدام‌های سیاسی را نیز از سر گرفته است

● صدور و اجرای احکام اعدام از اتخاذ یک تصمیم سیاسی حکایت دارد

همراه با تبلیغ در مورد «ضرورت اجرای حدود الهی» و انتشار عکس‌های اعدام‌ها، همزمان سرگزاری هرگونه مراسم خودداری کنند. حکم اعدام چند تن دیگر از زندانیان سیاسی از جمله سالار کرداری و سعید ماسوری صادر شده است. این اعدام‌ها و احکام از اتخاذ یک تصمیم سیاسی حکایت دارد. سیاست «نصر بالرب» سیاست ایجاد هراس برای حفظ و تداوم حکومت و وضعیت در بالاترین رده تصمیم‌گیری مورد تأکید قرار گرفته است. اعدام‌های خیابانی

را به شرطی به خانواده‌های آنان تحویل می‌دهند که تعهد دهند از سرگزاری هرگونه مراسم خودداری کنند. حکم اعدام چند تن دیگر از زندانیان سیاسی از جمله سالار کرداری و سعید ماسوری صادر شده است. این اعدام‌ها و احکام از اتخاذ یک تصمیم سیاسی حکایت دارد. سیاست «نصر بالرب» سیاست ایجاد هراس برای حفظ و تداوم حکومت و وضعیت در بالاترین رده تصمیم‌گیری مورد تأکید قرار گرفته است. اعدام‌های خیابانی

بنا بر گزارش‌ها و اطلاعیه‌های انتشار یافته همزمان با گسترش اعدام‌های نفرت‌انگیز خیابانی، اعدام زندانیان سیاسی نیز در زندان‌های ایران از سر گرفته شده است. بنا بر اطلاعیه‌های حزب دموکرات کردستان ایران، چهار تن به نام‌های حمزه قادری، خالق شوقی، جلیل سیدی و جلال زیوه‌ای در زندان‌های کردستان به دار آویخته شده‌اند. این افراد عموماً سال‌ها بود که در زندان به سر می‌بردند. مسئولین اعلام کرده‌اند جنازه‌های اعدام‌شدگان

تیم فوتبال امید ایران قهرمان آسیا شد



سرمقاله مجازات اعدام، غیر انسانی است

جمهوری اسلامی ایران در میان همه کشورهای جهان، به لحاظ آمار اعدام، مقام اول را داراست. بدین معنی که در ایران به نسبت جمعیت کشور، بیش از هر کشور دیگر مجازات اعدام به اجرا در می‌آید. طبق آمار رسمی، که شاید در برگیرنده همه موارد اعدام نباشد، تنها ظرف شش ماه نخست سال جاری ۱۸۰ نفر در ایران اعدام شده‌اند. علاوه بر مخالفان سیاسی که از بدو استقرار رژیم ولایت فقیه تاکنون، بخش اعظم اعدام‌شدگان را تشکیل داده‌اند و هنوز هم در مورد برخی از آنها اشد مجازات اعمال می‌گردد، شماری از متهمان عادی نیز بدون اینکه از محاکمات عادلانه و مطابق با معیارهای جهانی حقوق بشر برخوردار گردند، به دار آویخته یا سنگسار می‌شوند. تعدادی از موارد اعدام، در ملا عام صورت می‌گیرد که آخرین نمونه تکان‌دهنده آن، دارزدن پنج جوان در تهران بود.

تا آنجا که به اعدام‌های سیاسی مربوط می‌شود، انگیزه‌های حکومت در اجرای این احکام جنایتکارانه در مورد ده‌ها هزار انسان، روشن است. حکومتی که به رای مردم متکی نیست، کماکان کشتن مخالفان را حربهای موثر برای حفظ پایه‌های خود می‌داند. پرونده جنایات دو دهه اخیر در زندانهای جمهوری اسلامی، پرونده‌ای که امثال آقای محمدی گیلانی به عنوان حاکم شرع سابق تهران و رئیس فعلی دیوانعالی کشور، از متهمان آن هستند، همچنان گشوده است. روزی فرا خواهد رسید که این آقایان باید در برابر مردم ایران بابت این جنایات پاسخگو باشند.

اما همان گونه که ذکر شد، استفاده از حربه کشتن برای رژیم ولایت فقیه تنها به مخالفان سیاسی محدود نمی‌شود. این حکومت، راه حل بسیاری از مشکلات خود را اجرای مجازات اعدام می‌داند. از مبارزه با مواد مخدر تا برقراری امنیت، عرصه‌هایی است که قوه قضائیه جمهوری اسلامی در آن متوسل به مجازات اعدام می‌شود. دادگاه‌های ایران علیرغم تجربه بیست ساله که ثابت کرده است فزونی شمار اعدامها هیچ تأثیر مثبتی در کاهش بزهکاری در جامعه نداشته است، کماکان به صدور احکام اعدام ادامه می‌دهند.

متأسفانه نه تنها اصلاح‌طلبان حکومتی، بلکه برخی از نیروهای سیاسی اپوزیسیون و بخشی از جامعه نیز در محکوم کردن مجازات غیرانسانی اعدام از خود ناپیکیری نشان می‌دهند و حتی در مواردی، اجرای چنین مجازاتی را مشروع می‌شمارند. مخالفان مجازات اعدام در ایران، هنوز راهی طولانی برای معو اعدام در پیش دارند، راهی که از مبارزات فرهنگی، نظری و سیاسی می‌گذرد. بر خلاف برخی تصورهای جامعه ایران آماده چنین بحثی است. وقتی در کشور همسایه ما ترکیه که ادامه در صفحه ۳

جنگ با عراق، جنگ آتی با عراق را حمله غیرموجه به یک کشور مستقل نامید و از موافقت کنگره با این جنگ، به عنوان نقطه حقیض در تاریخ کنگره یاد کرد. سناتور برد، بوش را متهم کرد که اراده خود را به کنگره تحمیل کرده است. سناتور برد می‌افزاید: «چرا به قوه مجریه اجازه می‌دهیم درست در آستانه انتخابات، شتاب را به روند تصمیم‌گیری ما تحمیل کند؟ کنگره نباید تحت فشار قوه مجریه، اختیارات مبتنی بر قانون اساسی خود را به دیگران واگذار کند.»

ایمن سناتور پرسابقه آمریکایی می‌نویسد: «من به دقت به حرفهای رئیس جمهور گوش داده‌ام. از اعضای کابینه جنگی او سؤال کرده‌ام. دنبال یک مدرک بودم که مرا قانع کند باید به رئیس جمهور قبل از پایان ماه جاری از جانب کنگره اختیارات وسیع داد تا به عراق حمله کند، بدون آنکه عراق این حمله را با تحریکات خود توجیه کرده باشد. من کسان قانع نشده‌ام.»

رابرت برد خاطر نشان می‌کند صدام حسین خطرناک است، اما این خطر آنقدر بزرگ نیست که کنگره ناچار باشد چند هفته قبل از انتخابات، به رئیس جمهور چنین اختیاری بدهد. وی می‌افزاید: «این قطعنامه، رئیس جمهور را مختار می‌کند که اگر بتواند به نحوی پای عراق را به میان بکشد، هر جا و هر موقع و هر گونه که تصمیم بگیرد، و تا هر مدتی که خود تعیین کند، نیروهای مسلح ایالات متحده را به کار گیرد.» به نوشته سناتور برد، قطعنامه مزبور، در تایید دکترین بوش مبنی بر «بهر آوردن» - «بهر آوردن» پیشگرایانه - به هر کشوری است که رئیس جمهور آن را خطرناک تشخیص دهد.

عضو فراکسیون دمکراتها در سنا می‌نویسد: «ما نمایندگان منتخب مستقیم مردم آمریکایی، و مردم آمریکا از ما انتظار دارند به وظیفه خود عمل کنیم، نه اینکه آن را به این یا هر رئیس جمهور

آیا جنگ اجتناب‌ناپذیر است؟

ادامه از صفحه اول

دیگر بسپاریم». سناتور برد، رای دادن به قطعنامه را مغایر با سوگند نمایندگان دانسته است. وی در پایان می‌نویسد: «کنگره باید برای گوش دادن به حرف مردم آمریکا وقت بگذارد، به سوالهای باقی‌مانده آنان پاسخ دهد و جسون کسب آرا در انتخابات را پشت سر بگذارد و سپس به رای‌گیری اقدام کند. ما باید به خوبی به حرف مردم گوش دهیم، چرا که اگر کنگره است که رای می‌دهد، این مردم آمریکا هستند که با دادن جان دختران و پسرانشان، بهای جنگ را خواهند پرداخت.»

تاسامس فریدمن، روزنامه‌نگاری که چند ماه پیش چند هفته در ایران به سر برد و گزارش‌های او از تهران توجه زیادی به خود جلب کرد، در مقاله‌ای در نیویورک تایمز، رفتار دولت بوش در مواجهه با عراق را به رفتار کسی تشبیه کرد که در بازی «چیکن»، فرمان اتومبیل خود را به دور می‌اندازد. در این بازی، دو اتومبیل در مسیری باریک به سمت یکدیگر حرکت می‌کنند، و بازنده، راننده‌ای است که زودتر از حرکت باز ایستد یا از مسیر تعیین شده خارج شود. کسی که در این مسابقه، فرمان اتومبیل را به دور می‌اندازد، به طرف مقابل پیام می‌دهد که برای احتراز از تصادم، بهتر است کوتاه بیاید.

به نوشته فریدمن، بوش برای وادار کردن سازمان ملل، اعراب و اروپایی‌ها به جدی‌گرفتن قطعنامه‌های سازمان ملل در مورد عراق، می‌بایست خود را «دیوانه» و مصمم به اشغال عراق نشان می‌داد، حتی اگر شده به تنهایی. فریدمن، این سیاست بوش را بسیار خوشمندانه نامیده است، اما افزوده است بوش باید این آمادگی را نشان دهد که پاسخ «آری» صدام را جدی بگیرد و به او فرصت پیروی از

قطعنامه‌های سازمان ملل را بدهد. فریدمن می‌افزاید آنچه نگران‌کننده است، این است که به نظر می‌رسد تیم بوش در این زمینه دارای نظر واحدی نیست. در حالی که کولین پاول وزیر خارجه ظاهراً آماده پذیرش پاسخ مثبت صدام به انجام بازرسی بدون قید و شرط است، بوش، رامسفلد و چنی، چنین پاسخی را کافی نمی‌دانند. بوش در سخنرانی هفت اکتبر خود، سه شرط جدید مطرح کرده که عبارتند از امکان بازجویی آزادانه از شاهدان اقدامات غیرقانونی بغداد، در خارج از عراق، پایان دادن به سرکوب مردم عراق و قطع «تجارت غیرقانونی». فریدمن، طرح این شرایط را نادرست می‌داند و خاطر نشان می‌کند که اغلب متحدان عرب آمریکا، مردم خود را سرکوب می‌کنند و از تجارت غیرقانونی با بغداد، کشورهای عربی، ترکیه و اروپا سود می‌برند. این روزنامه‌نگار، خواهان آنست که خواسته‌های آمریکا به اجرای بازرسی توسط سازمان ملل محدود شود. در عین حال، فریدمن معتقد است احتمال پذیرش همین شرط از سوی صدام حسین نیز بسیار کم است.

فریدمن می‌افزاید: «ما نمی‌خواهیم متحدانمان بتوانند بگویند: تیم بوش دیوانه و وحشی است، پس بگذار به تنهایی عمل کند. بسیاری از متحدان، آرزوی چنین وضعی را دارند: آمریکا صدام را حذف می‌کند، جهان از آمریکا به خاطر اقدام زحمت آن انتقاد می‌کند، و ایالات متحده صورت حساب بازسازی عراق را می‌پردازد. این، یک دام است. اگر آمریکا به تنهایی عراق را اشغال کند، به تنهایی صاحب عراق خواهد شد، و نیز دارای این مسئولیت که عراق را به صورت یک کشور

پیشرفته‌تر عرب بازسازی کند. این پروژه هر قدر هم با ارزش باشد که من معتقدم هست، گمان نمی‌کنم آمریکایی‌ها حاضر به انجام آن به تنهایی باشند، یعنی بدون اینکه سازمان ملل یا متحدان ما در ناتو در هزینه آن سهیم شوند». فریدمن معتقد است بوش به این نکته واقف است.

بنابراین به نظر می‌رسد لاقط در آمریکا دیگر سخن بر سر این نیست که جنگ آغاز شود یا نه، بلکه این موضوع مطرح است که جنگ با مشارکت متحدان آمریکا صورت گیرد یا به تنهایی. هنوز دولت فرانسه با گنجاندن مجوز جنگ در قطعنامه آتی شورای امنیت سازمان موافقت نکرده است و معتقد است در صورت سرپیچی مجدد عراق از مصوبات این شورا، باید در قطعنامه دومی اجازه استفاده از نیروی نظامی را صادر کرد. هفته گذشته تونی بلر نخست‌وزیر بریتانیا که دولت او همراه با آمریکا طرح قطعنامه شامل مجوز حمله نظامی را به شورای امنیت ارائه کرده است، به مسکو رفت تا نظر مساعد ولادیمیر پوتین را جلب کند.

همه این تدارکات در شرایطی صورت می‌گیرد که طبق یک گزارش سرویس اطلاعاتی مرکزی آمریکا (سیا)، که هفته گذشته رسماً به کنگره تسلیم شد، بر خلاف ادعای بوش در سخنرانی هفت اکتبر او، ایالات متحده را خطری فوری از جانب عراق تهدید نمی‌کند و بسیار عیب است که دولت عراق از سازمان القاعده برای حمله به آمریکا استفاده کند. به عقیده کارشناسان اطلاعاتی آمریکا، اگر آمریکا به اشغال نظامی عراق دست نزند، عراق متوسل به «آخرین سلاح» خود یعنی کک به تروریستها برای حمله به آمریکا با سلاح‌های کشتار جمعی

خواهد شد. سیا معتقد است عراق انگیزه‌ای ندارد که با این کار دست به تحریک آمریکا بزند. این ارزیابی سیا در نامه جرج تننت رئیس این سازمان به کنگره بازتاب یافته است. این نامه می‌افزاید در صورتی که صدام حسین بدین نتیجه برسد که حمله نظامی آمریکا اجتناب‌ناپذیر است، احتمالاً بسیار کمتر از اکنون خود را مقید به عدم استفاده از عملیات تروریستی خواهد دانست. بوش از آن رو ناگزیر شده است بر خلاف شواهد و اطلاعات سیا مدعی اربطای عراق و القاعده شود که اکثریت مردم آمریکا تنها از این طریق نسبت به ضرورت اقدام نظامی علیه عراق قانع خواهند شد.

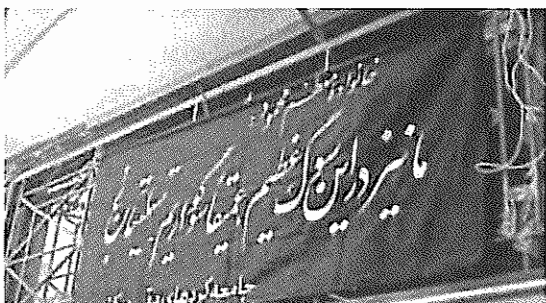
حادثه ۱۱ سپتامبر هنوز در خاطرها زنده است.

وقتی به این صحنه می‌نگریم، به نظر می‌رسد همه آنچه بوش در باره خطر فوری و بزرگ از جانب صدام حسین می‌گوید، تنها بهانه‌ای است برای توجیه جنگ. بوش تصمیم گرفته است صدام حسین را با توسل به زور از قدرت به زیر کشد، به هر قیمتی که شده است. حتی شاید در دولت بوش کسانی باشند که می‌خواهند متحدان آمریکا بدین جنگ نیوندند تا صاحب اختیار انحصاری عراق در آینده، واکنشگن باشد. مگر نه این است که دومین ذخیره نفتی بزرگ جهان، در زیر خاک عراق نهفته است؟ اگر چنین باشد، به نظر می‌رسد جنگ اجتناب‌ناپذیر است، به شرطی که دولت بوش را فعال مایه‌ها بدانیم. آیا کار جهان ما به جایی رسیده است که کاخ سفید قادر است هر چه را اراده کند، عملی سازد؟ شاید نه. شاید صدای مخالفان جنگ را افکار عمومی آمریکا نیز بشنود و در خود این کشور و در سطح بین‌المللی، آنچنان موج گسترده‌ای از مخالفت با جنگ برخیزد که بوش و یارانش قانع شوند با آغاز جنگ، بیش از آنچه به دست خواهند آورد، از دست خواهند داد.

قراردادهای بین‌المللی حقوق بشر، لغو ممنوعیت‌های قوانین مطبوعات که حق آزادی بیان را به جرم تبدیل می‌کنند، -انجام تحقیقات کامل و بی‌طرفانه در مورد قتل نویسندگان و به محاکمه کشاندن مسئولین این قتل‌ها، - اجازه ورود به یک هیات بین‌المللی متشکل از نمایندگان نویسندگان به ایران جهت تحقیق در باره قتل‌های زنجیره‌ای نویسندگان و روشنفکران در دهه ۱۹۹۰، - رعایت حقوق پایه‌ای انسانی طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون بین‌المللی در باره حقوق اجتماعی و سیاسی می‌باشد. □

نویسنده توانا احمد محمود درگذشت

روز جمعه ۱۲ مهرماه نویسنده نامدار و توانا احمد محمود در بیمارستان مهراد تهران درگذشت. مرگ احمد محمود ضایعه‌ای اسفبار برای ادبیات کشور ماست. این ضایعه آندوه همه فرهنگ‌دوستان کشور را سبب شده است. سبک منحصر به فرد احمد محمود و شیوایی فوق‌العاده قلم او، وی را در جایگاه یکی از آموزگاران بزرگ رمان و داستان نویسی در ایران قرار داد. رمان‌های «درخت انجیر معابد»، «همسایه‌ها»، «داستان یک شهر»، «زمین سوخته» و «مدار صفر درجه» و داستانهای مول، دریا هنوز آرام است، یهودگی، زانوی در زیر باران، پسرک بومی و غریبه‌ها، دیدار، قصه آشنا و از مسافرت تا تب‌خال از جمله آثار پر ارج و ماندنی احمد محمود است. تعهد اجتماعی و منش و خصوصیات والای او بر اعتبار و محبوبیت احمد محمود افزود. نشریه کار نیود احمد محمود را به خانواده وی، کانون نویسندگان ایران و همه دوستداران فرهنگ و ادبیات کشور تسلیم می‌گوید.



پیام کانون نویسندگان ایران به مناسبت درگذشت نویسنده نامدار معاصر ایران احمد محمود

احمد محمود، نویسنده نامدار و عضو کانون نویسندگان ایران درگذشت و روایت او از رویاها، اوهام، نگرانی‌ها و آرزوهای مابرای همیشه پایان گرفت. او پنج دهه از عمر پرپراب خود را صرف نوشتن کرد، مثل هر انسان بزرگی از ناملایمات زمانه رنج‌ها کشید و از آن‌ها که به خیال خود اعتبار و افتخار تقسیم می‌کنند، بی‌استثنا دید. اما سهم خالق «همسایه‌ها»، مسافر «مدار صفر درجه»، ساکن «زمین سوخته»، شاهد «درخت انجیر معابد» و راوی مضطرب «غریبه‌ها» در ثبت لحظه به لحظه سرگردانی‌های ما انکارناپذیر و همیشگی است. رمان‌ها و داستان‌های کوتاه او با ارائه تصویری دقیق و هوشمندانه از موقعیت دشوار انسان معاصر ایرانی، از جمله آثاری‌ست که ما را برای درک پیچیدگی‌های شرایط تاریخی این سرزمین آماده می‌کند. آثار او در ضمن به ما کمک می‌کند تا به فهم خود از زیبایی، عشق، تنهایی، عدالت و مرگ بپردازیم. کانون نویسندگان ایران همه هموطنان را به شرکت در تشییع جنازه این رمان‌نویس برجسته دعوت می‌کند.

کانون نویسندگان ایران

ما خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط ناصر زرافشان هستیم

دیگری در کارنامه بی‌قانونی و بی‌عدالتی دستگاه قضایی رژیم است. علت اصلی دستگیری آقای زرافشان، بی‌تردید ترس از روشن شدن ماهیت علت دستگیری ناصر زرافشان را «افشای اسرار دولتی، نگهداری اسلحه و مهمات و مشروبات الکلی» قلمداد کند. همان شیوه مرسوم و شناخته‌شده‌ای که این رژیم از ابتدای روی کار آمدن خود برای دستگیری و شکار مخالفان سیاسی بکار برده است. نسبت‌دادن این قبیل اتهامات از سوی قوه قضائیه جمهوری اسلامی به مخالفان سیاسی، تازگی ندارد، اما دستگیری و کیل قربانیان و آزادکردن عاملین قتل‌ها عمل بی‌سابقه و ماندگار ناصر زرافشان و کیل خانواده‌های قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای هم‌اکنون در پشت میله‌های زندان است. رژیم جمهوری اسلامی سعی می‌کند علت دستگیری ناصر زرافشان را «افشای اسرار دولتی، نگهداری اسلحه و مهمات و مشروبات الکلی» قلمداد کند. همان شیوه مرسوم و شناخته‌شده‌ای که این رژیم از ابتدای روی کار آمدن خود برای دستگیری و شکار مخالفان سیاسی بکار برده است. نسبت‌دادن این قبیل اتهامات از سوی قوه قضائیه جمهوری اسلامی به مخالفان سیاسی، تازگی ندارد، اما دستگیری و کیل قربانیان و آزادکردن عاملین قتل‌ها عمل بی‌سابقه و ماندگار ناصر زرافشان و کیل خانواده‌های قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای هم‌اکنون در پشت میله‌های زندان است. رژیم جمهوری اسلامی سعی می‌کند علت دستگیری ناصر زرافشان را «افشای اسرار دولتی، نگهداری اسلحه و مهمات و مشروبات الکلی» قلمداد کند. همان شیوه مرسوم و شناخته‌شده‌ای که این رژیم از ابتدای روی کار آمدن خود برای دستگیری و شکار مخالفان سیاسی بکار برده است. نسبت‌دادن این قبیل اتهامات از سوی قوه قضائیه جمهوری اسلامی به مخالفان سیاسی، تازگی ندارد، اما دستگیری و کیل قربانیان و آزادکردن عاملین قتل‌ها عمل بی‌سابقه و ماندگار ناصر زرافشان و کیل خانواده‌های قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای هم‌اکنون در پشت میله‌های زندان است.

قطعنامه انجمن جهانی قلم در باره سرکوب و دستگیری نویسندگان، روزنامه‌نگاران، روشنفکران و دگراندیشان در ایران

مرگ محکوم شود، که جزئیات مجازات بعداً به اطلاع عموم خواهد رسید. در پرتو این حقیقت که هیچ کس به اتهام قتل حداقل ۱۲ نویسنده از دهه ۱۹۹۰ محکوم نشده است، مجمع، خواستار آن است که تحقیقات کامل و بی‌طرفانه‌ای در مورد مرتکبین این قتل‌ها انجام شود و آن‌ها به پای میز محاکمه کشیده شوند. با نگرانی عمیق و مبرم در مورد امنیت همکارانمان در ایران، مجمع انجمن جهانی قلم از دولت ایران خواستار: - آزادی همه افرادی که به علت شرکت در کنفرانس برلین یا انجام غیرقهرآمیز حرفه خود به عنوان نویسنده، روزنامه‌نگار و آکادمیسین اکنون در زندان به سر می‌برند، - رفع اتهامات علیه افرادی که به علت استفاده از حق بیان، قلم و تجمع آزادانه متهم شده‌اند، - توقف پیگیری کیفری نویسندگان، نشانگران، روزنامه‌نگاران و سایر مستقدان مسالمت‌جوی حکومت که به علت استفاده از حق آزادی بیان، دریافت و تبادل اطلاعات، به صورت تضمین‌شده در

مخالفت خود را با قوانینی که ویژه برای تحدید حق آزادی بیان به تصویب رسیده‌اند و نیز بستن بسیاری از مجلات و روزنامه‌ها، از آغاز امسال تاکنون، بیان می‌کنیم. محاکمه نویسندگان و روشنفکران را به اتهاماتی نظیر اقدام علیه امنیت ملی، تبلیغ علیه حکومت و توهین به اسلام به دلیل شرکت در کنفرانس آکادمیکی بنیاد هاینریش بل در آوریل ۲۰۰۰ در برلین محکوم می‌کنیم. با توجه به این که کنفرانس برلین برای ترویج بحث باز و تبادل آزاد اندیشه برگزار شده بود، که هم از اصول اساسی انجمن قلم است و هم در ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون بین‌المللی در باره حقوق اجتماعی و سیاسی تضمین شده است!

از این رو، مجمع نمایندگان برآشتگی خود را از این که روزنامه‌نگار و مستقد سینما، سیامک پورزند، که در ۲۴ نوامبر ۲۰۰۱ برده شد و چندین ماه در حبس انفرادی نگاه داشته شد، سرانجام در ۳ ماه مه ۲۰۰۲ به جرم جاسوسی و به مخاطره‌انداختن امنیت ملی متهم

مخالفت خود را با قوانینی که ویژه برای تحدید حق آزادی بیان به تصویب رسیده‌اند و نیز بستن بسیاری از مجلات و روزنامه‌ها، از آغاز امسال تاکنون، بیان می‌کنیم. محاکمه نویسندگان و روشنفکران را به اتهاماتی نظیر اقدام علیه امنیت ملی، تبلیغ علیه حکومت و توهین به اسلام به دلیل شرکت در کنفرانس آکادمیکی بنیاد هاینریش بل در آوریل ۲۰۰۰ در برلین محکوم می‌کنیم. با توجه به این که کنفرانس برلین برای ترویج بحث باز و تبادل آزاد اندیشه برگزار شده بود، که هم از اصول اساسی انجمن قلم است و هم در ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون بین‌المللی در باره حقوق اجتماعی و سیاسی تضمین شده است!

از این رو، مجمع نمایندگان برآشتگی خود را از این که روزنامه‌نگار و مستقد سینما، سیامک پورزند، که در ۲۴ نوامبر ۲۰۰۱ برده شد و چندین ماه در حبس انفرادی نگاه داشته شد، سرانجام در ۳ ماه مه ۲۰۰۲ به جرم جاسوسی و به مخاطره‌انداختن امنیت ملی متهم

تیم فوتبال امید ایران قهرمان آسیا شد

در این دیدار که در ورزشگاه اصلی شهر بوسان برگزار شد تیم امید ایران موفق شد با نتیجه دو بر یک تیم ژاپن را شکست دهد و بر سکوی نخست این رقابتها تکیه زند. گلپای این دیدار را

تیم فوتبال امید ایران روز یکشنبه در بازی فینال بر تیم ژاپن غلبه کرد و به مدال طلای مسابقات آسیایی چهاردهمین دوره بازیهای آسیایی ۲۰۰۲ بوسان کرد جنوبی دست یافت.

تیم فوتبال امید ایران روز یکشنبه در بازی فینال بر تیم ژاپن غلبه کرد و به مدال طلای مسابقات آسیایی چهاردهمین دوره بازیهای آسیایی ۲۰۰۲ بوسان کرد جنوبی دست یافت.

تیم فوتبال امید ایران روز یکشنبه در بازی فینال بر تیم ژاپن غلبه کرد و به مدال طلای مسابقات آسیایی چهاردهمین دوره بازیهای آسیایی ۲۰۰۲ بوسان کرد جنوبی دست یافت.

تیم فوتبال امید ایران روز یکشنبه در بازی فینال بر تیم ژاپن غلبه کرد و به مدال طلای مسابقات آسیایی چهاردهمین دوره بازیهای آسیایی ۲۰۰۲ بوسان کرد جنوبی دست یافت.

تیم فوتبال امید ایران روز یکشنبه در بازی فینال بر تیم ژاپن غلبه کرد و به مدال طلای مسابقات آسیایی چهاردهمین دوره بازیهای آسیایی ۲۰۰۲ بوسان کرد جنوبی دست یافت.

مجازات اعدام، غیر انسانی است

ادامه از صفحه اول

سطح رشد اجتماعی آن با ایران قابل مقایسه است، مجازات اعدام لغو می‌شود، چرا نباید ما نیز در ایران به فردایی بیاندیشیم که اعدام برای همیشه متعلق به گذشته باشد؟

به عنوان یک نیروی سیاسی که خود بزرگترین لطمات انسانی را از اعمال احکام جنایتکارانه اعدام، چه در دوره حکومت شاه و چه در دوره جمهوری اسلامی متحمل شده است، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) لغو مجازات اعدام را در اصول برنامه‌های خود گنجانده است و برای تحقق این اصل مبارزه می‌کند. ما رعایت این اصل را بدون هیچ قسید و شرطی خواهانیم و حتی حاضر نیستیم عوامل جنایات هولناک در جمهوری اسلامی مانند کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ و قتل‌های زنجیره‌ای دهه ۷۰، اعدام شوند. ما ضمن تأکید بر ضرورت پاسخگویی این جنایتکاران و مجازات آنان، برآنیم که یک بار برای همیشه باید به چرخه کشتار و خشونت در مبارزه سیاسی خاتمه داد و از همه نیروهای دیگر در اپوزیسیون نیز می‌خواهیم با همین صراحت، از این موضع دفاع کنند. ما می‌گوییم عوامل جنایات سیاسی باید مجازات شوند، اما این مجازات نباید شامل اعدام باشد. همانگونه که شاید این موضع ما برای برخی از بازماندگان قربانیان خشونت در

وهله نخست غیرقابل فهم باشد، بسیاری از مردم در مورد برخی جنایات عادی نیز مخالفت با مجازات اعدام را نمی‌پذیرند. موافقان مجازات اعدام گاه می‌پرسند: «به پدر یا مادر کودکی که به دست یک قاتل کشته شده است، قاتلی که به علت لغو مجازات اعدام، زنده می‌ماند، چه می‌توان گفت؟»

پاسخ بدین گونه سئوالها، ساده نیست. هیچ کس که چنین تجربه فاجعه‌باری را از سر نگذرانده است، محقق نیست بازماندگان قربانیان جنایت و خشونت را به علت اینکه تسکین درد خود را در نابودی فیزیکی عامل جنایت می‌جویند، محکوم کند. اما مخالفان مجازات اعدام، حق دارند علاوه بر نگریستن به وجه عاطفی این موضوع، از منظر جامعه نیز به بررسی مسئله بپردازند. مجازات اعدام، قربانیان جنایت و خشونت را زنده نمی‌کند. حتی جنبه بازدارنده مجازات اعدام نیز اکنون از سوی کمتر جرم‌شناسی به طور جدی مطرح می‌شود. در اکثر کشورهایی که همچنان مجازات اعدام را اجرا می‌کنند، آمار جنایت و خشونت بالاتر از کشورهایی است که با این گونه مجازات برای همیشه وداع کرده‌اند. تجربه ایالات متحده که در دهه ۷۰ میلادی برای مدتی مجازات اعدام را اجرا نکرد و سپس دوباره به اجرای آن روی

آورد، مسوید این حکم است. از سرگیری اعدام در آمریکا نتوانسته است کوچکترین تأثیر مثبتی در کاستن از آمار قتل (تنها جرمی که در آمریکا معمولاً می‌تواند به مجازات اعدام بیانجامد) بگذارد. آنچه در این کشور اکنون بیشتر برای توجیه تداوم اجرای مجازات اعدام عنوان می‌شود، تأمین حقوق بازماندگان مقتولین است.

فراخوان گروه ایرانی حقوق بشر برای لغو اعدام که در روز حقوق بشر (۱۹ آذر) سال ۱۳۷۵ انتشار یافت، به جامع‌ترین وجه علل مخالفت با مجازات اعدام را چنین برشمارده است:

• مجازات اعدام از نظر اخلاقی ناپسند است - هیچ انسان (و یا جامعه انسانی) نباید مجاز باشد که حق حیات را از انسان دیگری سلب نماید.

• مجازات اعدام به فساد اجتماعی می‌انجامد، چرا که عملاً قتل عمد را رفتاری قابل پذیرش نشان می‌دهد.

• مجازات اعدام جامعه را به انحطاط می‌کشاند - از خشونت خشونت زاده می‌شود، و کشتار یک انسان بالاترین نوع خشونت است.

• مجازات اعدام از نظر اجتماعی بیرحمانه است، چرا که خانواده محکوم را نیز به جرمی که در آن دست نداشته است مجازات می‌کند.

• مجازات اعدام از نظر اجتماعی ناعادلانه است، از آنرو

که عمدتاً در مورد افرادی اعمال می‌شود که خود از فقر و محرومیت اجتماعی رنج می‌برند.

• مجازات اعدام یک «جنایت» اجتماعی است که به دست دولت و به شیوه‌ای برنامه‌ریزی شده انجام می‌گیرد.

• مجازات اعدام از نظر قضایی نامطمئن است - چه بسیار مواردی که محکومی به خاطر جرمی که مرتکب نشده اعدام گردیده است.

• مجازات اعدام از نظر قضایی بازگشت‌ناپذیر است، زیرا که در صورت رد حقیقت حکم، راهی برای باز پس دادن حیات به معدومین وجود ندارد.

• مجازات اعدام از نظر قضایی جنایت‌زا است، چرا که به شکنجه‌گران این امکان را می‌دهد که به راحتی شاهد اصلی اعمال جنایتکارانه‌شان را از میان بردارند.

• و بالاخره: مجازات اعدام ابزار مناسبی برای سرکوب سیاسی است... تجربه نشان داده است که همواره از اعدام برای از میان برداشتن مخالفین سیاسی حکومت‌گران استفاده شده و یکی شک در آینده نیز استفاده خواهد شد، بی آنکه دمکراتیک‌بودن و یا محبوبیت رژیم بتواند مانع از آن شود. (به نقل از دکتر حسین باقرزاده در مقاله باارزشی که اخیراً انتشار یافت).

به این دلایل، باید شرایط ویژه کشور ما در حال حاضر را نیز افزود. در حالی که دولت خاتمی و

مجلس، نمی‌توانند یا نمی‌خواهند خواسته‌های مردم را تحقق بخشند و بحرانهای حاد، جامعه را فرا گرفته است، قوه قضائیه تحت کنترل محافظه‌کاران، می‌کوشد با اقداماتی نظیر اعدام‌های خیابانی، به افکار عمومی چنین القا کند که ضامن امنیت است. محافظه‌کاران دستور می‌دهند جوانان را به دار آویزند تا به مردم نشان دهند اگر اختیارات کل امور بشوند، به بی‌عملی و رخوت حاکم بر دستگاه‌های حکومتی پایان خواهند داد. اعدام‌های خیابانی برای محافظه‌کاران نوعی تبلیغ ایدئولوژیک برای مرامی است که ورشکستگی و پوسیدگی خود را طی بیست سال گذشته به نمایش گذاشته است. اجرای احکام الهی مورد نظر آقایان، جامعه را دچار عمیق‌ترین و حادث‌ترین بحران اخلاقی تاریخ معاصر خود کرده است. این حضراتی که مثل آدام خوردن آدم می‌کشند هستند که جان انسانها را بی‌ارزش کرده‌اند.

از این رو، مبارزه برای لغو مجازات اعدام اکنون دیگر نه تنها یک مبارزه فرهنگی و هنجاری است، بلکه اهمیت سیاسی روز نیز یافته است. در شرایطی که اصلاح‌طلبان حکومتی به علت گرفتارماندن در چارچوب تنگ ایدئولوژی فقهاتی، نمی‌توانند و نمی‌خواهند بدین شرایط ویژه درآندیش و کل اپوزیسیون است که پوچم این مبارزه را برافرازند.

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرائی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

ضرورت اعتراض گسترده به اعدام‌های خیابانی

هفته گذشته بار دیگر قوه قضائیه جمهوری اسلامی، نمایشهای سبعانه‌ای به صورت اعدام پنج جوان در دو نقطه پررفت و آمد تهران به راه انداخت. نهادهایی که دست به چنین اقداماتی می‌زنند، اهدافی کاملاً سیاسی را دنبال می‌کنند. محافظه‌کاران و اقتدارگرایانی که کنترل دادگستری جمهوری اسلامی را در دست دارند، می‌خواهند به جامعه القا کنند که در شرایط بن‌بست سیاسی و زمین‌گیر شدن همه اقدامات برای ایجاد گشایشی در وضعیت مردم، تنها نیروهایی هستند که توان عمل‌کردن دارند. از سوی دیگر، اعدام‌های خیابانی، صرف‌نظر از اتهام محکومان، همواره وسیله‌ای برای ترساندن مردم از هرگونه اقدام علیه حکومت است.

نیروهای واپسگرایی که به مردم می‌گویند درمان معضل اجتماعی جنایت و خشونت، این گونه اقدامات وحشیانه است، خودکسانی هستند که بیشترین نقش را در تحمیل فرهنگ خشونت به جامعه و بی ارزش کردن جان و حرمت انسان داشته‌اند. اینان همانها هستند که بیست سال است زمام امور را در دست دارند و زمانی می‌خواستند جامعه‌ای پاک و عاری از بزه بسازند، اما کار را به جایی رسانده‌اند که جرمی از قبیل آنچه پنج جوان اعدام شده در این هفته بدان متهم بودند، بسیار گسترده‌تر از همیشه به وقوع می‌پیوندد. حرمت انسانها با اقداماتی نظیر اعدام‌های خیابانی باز هم بیشتر لگدمال می‌شود، و نتیجه این روند، چیزی نیست جز افزایش باز هم بیشتر جنایت و خشونت در جامعه.

از این رو، همه آزادخواهان و اصلاح‌طلبان باید هرچه گسترده‌تر علیه نمایش‌های سبعانه‌ای مانند آنچه هفته گذشته در تهران گذشت اعتراض کنند. سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) که از اساس مخالف مجازات اعدام است، این اقدامات قوه قضائیه جمهوری اسلامی را محکوم می‌کند.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۲۱ مهر ۱۳۸۱

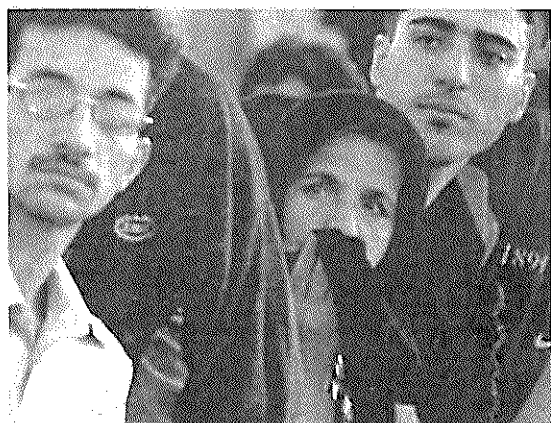
برج‌سازان، باغ تاریخی ملک را نیز

بار دیگر به آتش کشیدند

مدتی است درختان پارک‌ها و باغ‌های مختلف موجود در تهران به آتش کشیده می‌شود و پس از سوختن درختان، زمین‌ها به عنوان زمین بایر معرفی شده و مجوز ساخت خانه و ساختمان می‌گیرند و با وجود آن که همگان سازندگان و مجوزبگیران و در نتیجه آتش‌زندگان درختان و باغات را می‌شناسند، هیچ‌گونه اقدامی صورت نمی‌گیرد. سرخ اکثر این اقدامات به مقامات و افراد ذی‌نفوذ در حاکمیت وصل می‌شود. از جمله آتش‌زدن باغ ملک به ناطق نوری و ابادی او نسبت داده می‌شود که در گسلاپدره تهران یکی از بزرگترین و مجلل‌ترین خانه‌ها و باغ‌ها را برای خود ساخته است. در گزارشی که نشریه اعتماد از آتش‌سوزی باغ ملک منتشر کرده، آمده است:

گروه سازندگان برج و ساختمان بار دیگر باغ ملک را با تیر و بتزین به آتش کشیدند و با سوختن درختان کهنسال، آتش‌سوزی گسترده‌ای در این باغ قدیمی به وجود آمد. این آتش‌سوزی به حدی گسترده بود که مأموران آتش‌نشانی در چندین ساعت تلاش کردند تا بتوانند حریق را مهار کنند. به گزارش خبرنگار ما، حریق در باغ تاریخی ملک در گلابدره حدود ۱۱ صبح دیروز آغاز شد و تقریباً یک ساعت و نیم طول کشید که ۲۵ درخت تناور این باغ در گسترده‌ای وسیع به طور کامل از بین رفت و چندین اصله دخت نیز طعمه حریق شد. یکی از مأموران آتش‌نشانی در این مورد به خبرنگار ما گفت: طی ۲ ماه گذشته بیش از ۴ بار این باغ به آتش کشیده شده و هر بار تعداد زیادی درخت از بین رفته است، اما این بار آتش‌سوزی به حدی گسترده‌بود که به درختان چند خانه در روبروی باغ نیز سرایت کرد که مهار آتش و لکه‌گیری نقاط سوخته باغ حدود ۲ باغ حدود ۲ ساعت طول کشید. به گفته یکی از اهالی محل این باغ ۱۳ هکتار وسعت دارد و طی چندماه تقریباً ۱۰ بار به آتش

قضایه از خبرنگاران خارجی برای تهیه گزارش از اعدام در ملا عام که یکی از اهداف بازتاب وسیع این نمایش قدرت بود و هدف دیگرش ایجاد رعب عمومی و هشدار به جوانان بود، این میدان مساعدترین نقطه‌ای بود که با کمترین هزینه تمام



شرایط مطلوب نمایش را برای قوه قضائیه فراهم می‌کرد. حال این جمعیت چه در حین گذر از میدان راه خود را کج کرده و به تماشا آمده باشند، چه از خانه، یک بار دیگر این نمایش خیابانی عادت به نظاره خشونت در میان نظاره‌گران و نفرت از خشونت و عوامل تولیدکننده آن در میان مخالفان آن را تعمیق بخشید.

زمانی گورکی نوشته بود که مجسمه آزادی بسیار پر شکوه و زیباست افسوس که پشتش به آمریکا و رویش به دریاست و اما امروز ایران: میدان آزادی چه نام زیبایی دارد، افسوس که به جای نهال آزادی در آن چوبه دار سر بر می‌آورد. و با این تفاوت که امروزه در اثر تلاش نهادهای بین‌المللی حقوق بشر مجازات اعدام در بسیاری از کشورها لغو شده و اخیراً هم دولت ترکیه به خاطر پیوستن به اتحادیه اروپا ناچار به لغو مجازات اعدام شد.

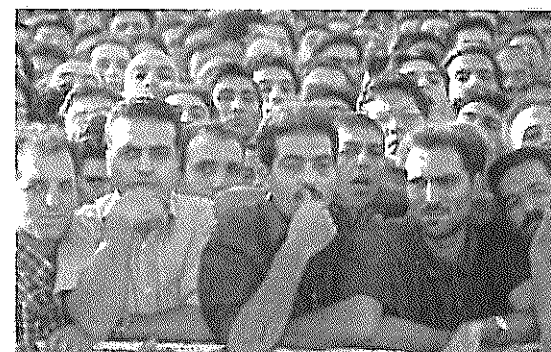
اعدام در ملا عام و تماشاچیان آن

سیمین

تأثیرپذیرترین تماشاگران آن کودکان هستند.

به طور قطع می‌توان گفت که جمعیت زیر ۳۳ سال ما از نظر فرهنگی تأثیرپذیرفته‌ترین قشر برنامه‌های تلویزیونی هستند. همه آنها در کودکی و هر ساله به شکل بسیار زنده‌ای دیده‌اند، که چگونه ابراهیم چاقو را تیز می‌کند، فرزندش اسماعیل را می‌گذارد و چاقو را بر گردن او می‌گذارد و می‌خواهد سر او را ببرد، که ناگاه خداوند گوسندی برای ابراهیم می‌فرستد. عشق به خداوند به ابراهیم اجازه می‌دهد که در مورد جان و حق زندگی دیگری تصمیم بگیرد: نصی خالص نفی حقوق بشر. کم نیستند از ایسین دست خشونت‌های تلویزیونه‌ده که نه تنها از طریق تلویزیون بلکه از طریق درس قرآن، دینی، تاریخ و فارسی در مدارس و یا مساجد و مراکز مبارزه با بیسوادی آموزش داده می‌شوند.

به گمانم شاید این نسل در صد عظیمی از جمعیت تماشاچی صحنه اعدام را به خود اختصاص می‌دادند و البته تمام محکومین به اعدام هم از این نسل بودند. حال از زاویه دیگری به این مطلب می‌پردازم: آیا همه تماشاچیان با هدف تماشای صحنه و با این انگیزه به میدان آزادی آمده بودند؟ میدان آزادی یک گلوگاه ارتباطی بین نواحی مختلف کلان شهر تهران است: بخشی از جمعیت سیال تهران ساکنین حومه تهران، کرج و حتی قزوین هستند، میدان آزادی مقرنوب به صرفه‌ترین نقطه ارتباطی جنوب با شمال و شمال غرب تهران است، کارگران ساکن تهران برای رفتن به محل کار



براستی چگونه باید حضور این جمعیت و شیوه برخورد آن‌ها با صحنه اعدام را تفسیر نمود. فکر به نمایش خشونت و صحنه تماشای آن مرا به یاد مطلبی از اریش فروم انداخت، که چگونگی ما عادت کرده‌ایم هنگام تماشای صحنه جنگ و کشتار صبحانه خورده و ...

و بعد به این تفاوت اندیشیم که وصف حال مردم ما خود چنین صحنه‌ای است، با این تفاوت که آنها در خود صحنه نبرد هستند، در تلاشی مداوم و نبردی بی‌پایان، بدون امید به آینده و فقط نبرد برای بقا.

البته تصریح کنم وقتی که از مردم سخن می‌گویم، منظورم عموم مردم است، به استثناء آنهایی که در این بازار وانگستا بلیت‌های اقتصادی می‌خرند و اسلامی بار خود را بسته‌اند و به قول خودشان پولها را از روی زمین جارو کرده‌اند. البته اکنون حتی اینها هم از گزند آسیبهای اجتماعی در امان نیستند و البته به همین علت از مشوقان مجازات اعدام برای حصول امنیت هستند.

مجازات اعدام برای قاتلان ناموسی

شرع پدرسالار، رقیبانی که پا را از حد خود فراتر گذاشته‌اند، مجازات می‌کند

شهلا فرید

خانه ریحانه بسته شد دختران فراری از خانه و آسیب‌های اجتماعی

ریحانه دختران حق نداشتند با افراد بیرون تماس برقرار کنند و به حالت قرنطینه قرار داشتند. برای برخی از آن‌ها امکان تماس با روانشناسان برقرار شد. پس از آن که چندبار دخترانی از خانه ریحانه گریختند، مسئله کارآمدی این خانه‌ها مورد بحث قرار گرفت. پس از آن که حجت‌الاسلام زم به ریاست امور فرهنگی هنری شهرداری و معاونت امور اجتماعی شهرداری تهران منصوب شد، با طرح این که شهرداری اصولاً بودجه‌ای برای این گونه مسایل و وظیفه‌ای در این زمینه ندارد، اقدام به تعطیلی خانه‌ها کرد و عملاً شهرداری گریبان خود را از حمایت از دختران جوان در معرض آسیب‌های اجتماعی رها کرد. سال گذشته آشکار شد که خانه هدایت در کرج که وظیفه خود را اعلام حمایت از دختران فراری اعلام کرده بود زیر نظر چند تن از روحانیون ارگان‌های مختلف قرار داشت، دختران این خانه را مورد سوءاستفاده جنسی قرار می‌داد. پس از علنی شدن این مسئله، این خانه بسته شد ولی چیز بیشتری از این سوء استفاده‌ها و آسیب‌هایی که این دختران در معرض آن قرار گرفته علنی نشد.

مقامات شهرداری اعلام کردند که خانه‌های سبز و ریحانه به دلیل عدم تخصص شهرداری تعطیل شده‌اند. گفته شد که دو نهاد غیردولتی در آینده خانه‌های مشابه تاسیس خواهند کرد. خانه سبز و خانه ریحانه خانه‌هایی بودند که پسران و دختران فراری از خانه را به طور موقت می‌پذیرفتند. این خانه‌ها در تهران قرار داشتند و هر کدام ظرفیت پذیرش ۲۰ تا ۳۰ نوجوان را داشتند. لزوم تاسیس این خانه‌ها زمانی مطرح شد که فرار پسران و خصوصاً دختران نوجوان از خانه به یک معضل جدی و آشکار تبدیل شد. دختران جوان که از محدودیت‌های شدید خانوادگی، خشونت افراد خسانواده عموماً پسران و برادران، و یا ناهنجاری‌های ناشی از اعتبار و فقر می‌گریزند، بدون کمترین امکان حمایت و یاری در سطح شهر رها می‌شوند. برخی از آن‌ها در دام باندهای بزهکار و پخش مواد مخدر می‌افتند و یا به خودفروشی کشیده می‌شوند. در خانه ریحانه این دختران به طور موقت ساکن می‌شدند، ولی اکثر آن‌ها دوباره به خانواده‌هایشان تحویل می‌شدند و با مشکلات قبلی دست به گریبان می‌ماندند. در خانه

قتل‌های ناموسی در مناطق عقب‌مانده اقتصادی و فرهنگی رواج بیشتر و ابعاد دردناکی دارد. از قتل دختر هفت ساله که مورد تجاوز فامیل قرار گرفته و بعد برای حفظ آبرو توسط پدر کشته می‌شود گرفته تا قتل دخترانی که دل جوانان عشق را جستجو می‌کند. با این سنت‌های عقب‌مانده باید با توضیح و عسار فرهنگی مبارزه کرد. با رواج ایده دفاع از قربانی که مورد آزار جنسی قرار گرفته و دفاع از این فکر که باید به افکار خصوصی احترام گذاشت و عشق را محترم داشت و یک دختر و زن حق انتخاب و حق ارتباط دارد. قوانین شرعی و اسلامی حاکم با تبلیغ بر ایدئولوژی جدایی جنسی و مجازات زنان و تبیین نقش مردان به عنوان تعیین‌کننده حد و حدود رابطه زن، در گسترش این قتل‌ها مسئول است و تا زمانی که قوانین مملکتی بر این ایدئولوژی عقب مانده استوار است، امید آن که این قتل‌ها متوقف شود وجود ندارد. گویا قوه قضاییه برادران و فرزندان کوچک خود را می‌خواهد مجازات کند زیرا که قرار نبود این قتل‌ها با این همه سرو صدا صورت گیرد - دختران خطی مجازات شوند ولی نگذار سر و صدا شود.

ارتباط با پسران و حتی رد و بدل کردن نگاه با آن‌ها به دست مردان خانواده و برای حفظ «آبروی» خانوادگی به قتل می‌رسند. اساس این قتل‌ها بر دیدگاهی است که مردان بایستی حد و حدود رابطه زنان را تعیین کرده و در صورت تخلفی زن، او را مجازات کنند. سنت‌های عقب‌مانده و قوانین پدرسالار این نقش را به مرد تفویض کرده است و او را هم قانون‌گذار و هم مجری قانون در خانواده کرده است. بر اساس قوانین شرعی و اسلامی پدران حق مجازات دختران خود را دارند، زنان بدون اجازه مردان حق مسافرت را ندارند، دختران بدون اجازه پدران حق ازدواج ندارند و طبق قوانین مجازات اسلامی پدری که کودک خود را به قتل برساند، مجازات نمی‌شود. قوانین شرعی و اسلامی در نقش حاکم بزرگ و فراگیر حد و حدود رفتار زنان، کوتاهی و بلندی لباس و مجازات لبخند زدن و یا دست‌دادن زنان را تعیین کرده، در محدوده خانوادگی آن را به مردان خانواده تفویض کرده تا آن‌ها بر اساس سنن عقب‌مانده اجتماعی به یاری حاکم بزرگ و فراگیر وظیفه کنترل رفتار زنان را به عهده گیرند و در این کنترل رفتار (الزام می‌شود) که گاهی به قتل زنان همت گمارند.

شاهرودی رئیس قوه قضاییه در پاسخ به نامه رئیس کل دادگستری استان خوزستان در باره قتل‌های ناموسی نوشت: بسمه تعالی، برخی از این موارد مصداق روشن افساد فی الارض است که قضایی می‌تواند حکم اعدام را پس از رسیدگی صادر کند زیرا هم فساد است و هم ارباب. دخترانی که توسط افراد خانواده خود کشته می‌شوند، به فراموشی سپرده می‌شوند. «عدالت» چشم خود را می‌بندد تا آبرو و ناموس مردان محفوظ بماند. کسی از افراد خانواده شاکی خصوصی این قتل‌ها نیست، زیرا که خود یا همراه قاتل است و یا مورد تهدید توسط آنان از آنجا که این قتل‌ها بعد و وسیع تر پیدا کرده از آنجا که توجه به آن از محدوده همسایه و محله فراتر رفته، قرار است که قاتلان ناموسی از این پس مفسدفی الارض شناخته شوند. قتل‌های ناموسی پر دو زمینه صورت می‌گیرد: یکی قتل کودکان و دخترانی که خود در معرض خشونت و آزار و تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند. در این حالت به جای حمایت از قربانی، او را به قتل می‌رسانند تا با نشان دادن غیرت خود «لکه ننگ» را از دامان خود پاک کنند. زمینه دیگر، قتل دخترانی است که به جرم

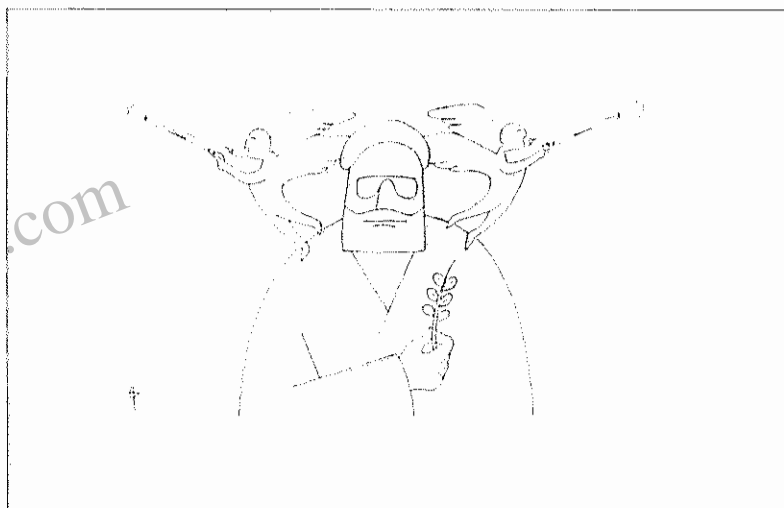
«حزب زنان ایران»

در انتظار اجازه تاسیس

فریبا داوودی مهاجر نام خود را به عنوان روزنامه‌نگار و تحصیل‌کرده رشته علوم سیاسی است و قبل از این در روزنامه‌های خرداد، فتح و همبستگی فعالیت می‌کرد و اخیراً به عنوان عضو هیات مدیره انجمن روزنامه‌نگاران زن نیز انتخاب شده‌است.

داوودی در باره حزب زنان می‌گوید: بعد از این که جریان اصلاحات به مطالبات زنان پاسخ نداد، متوجه شدم زنان خودشان باید در جهت مطالباتشان قدم بردارند چون نه روشنفکران و نه نوآندیشان دینی حاضر به پرداخت هزینه در مسایل زنان نمی‌شوند. انسانی موسسین و مرانامه حزب زنان ایران دو ماه است که به وزارت کشور داده شده است اما هنوز جوابی به موسسین این حزب داده نشده است.

فریبا داوودی شناخت مطالبات زنان ایرانی و انتقال آن به حکومت، آموزش زنان برای افزایش توانمندی‌ها و مشارکت آنان، تلاش پی‌گیر در جهت رفع تبعیض میان زنان و مردان، ایجاد فرصت‌های برابر برای دسترسی به امکانات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و آموزشی، مشارکت در قدرت و آماده سازی زنان جهت احراز پست‌های مدیریتی ارشد و میانی که از ابزارهای قدرت است را از اهداف حزب زنان ایران برمی‌شمارد. در بخشی در مرانامه این حزب آمده است: حزب زنان ایران به سیاست، جامعه، اقتصاد، تاریخ، فرهنگ و حتی فلسفه که با نگاهی مردانه تعریف شده‌اند، نگاه جدید دارد.



زنان دیوار

نقدی بر صحبت‌های زهرا شجاعی پیرامون نیاز جنسی زنان

آینا یعقوبی از سیاست زنان ایران womeniniran.com

می‌برد و تخصص و مهارتش در این بود که ماجراهای عشقی دختران را کشف و آن‌ها را مسخره کند و یا به امور انضباطی تحویل دهد. خانم شجاعی نگفته‌اند که آیا این زنان بهداشت روانی کاملی دارند یا نه؟ و اصلاً در جامعه ما برای کسی اهمیت ندارد که زنی سلامتی روانی داشته باشد. حفظ عفت و حریم‌های مردان ساخته این دیوار همیشه از همه چیز مهم‌تر بوده و هست.

جالب این است که این گونه افراد برای بیان نظراتی از این دست عموماً از ارائه آمار و ارقام مربوطه که لازمه هر نظریه‌ای آن‌ها در سطح کلان مدیریتی است، خودداری می‌کنند و نظریه شخصی خود را برای دیگران نسخه می‌پیچند. در اینجا سوال پیش می‌آید که: آیا این زنان به طور دقیق روانشناسی و مطالعه شده‌اند؟ آیا این نظریه که «قدرت حفاظت از کیان انسانی در بین زنان بسیار بالا بوده و آن‌ها از این جهت هیچ مشکلی نخواهند داشت» هیچ توجیه پزشکی و روانشناسی دارد؟

نمی‌دانم چرا ایشان به این مطلب افتخار می‌کنند و مسائل را در راستای توانایی و قدرتمند بودن زنان مطرح می‌کنند؟ مگر افتخار است که انسان به نیازهای طبیعی و انسانی خود پاسخ ندهد؟ به هر حال سال‌های سال است که در این دیوار این گونه به زنان آن‌ها هم از سوی زنان دیوار تحمیل می‌شود. کوه بزرگی از ارزش‌های پوچ که فقط و فقط به ویرانی شخصیت و هویت زنان و در واقع نسل‌های آینده می‌انجامد. من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هر چه کرد آن آشنا کرد.

چندی پیش متن مصاحبه با خانم زهرا شجاعی را بر روی سایت دیدم و یک بار دیگر این امر برایم مسجل شد که چرا جنبش زنان در ایران به جایی نمی‌رسد. هر چه منتظر ماندم تا تحلیل و تفسیری از کسی در جایی نسبت به این مطلب بخوانم، چیزی نیافتم. انگار به دیوارهای زندانمان خو گرفته‌ایم. این بود که این مطلب را برای شما فرستادم.

زنان ایران در جامعه‌ای جنس دوم محسوب می‌شوند که ساده‌ترین حقوق شهروندی را به رسمیت نمی‌شناسد. در جامعه‌ای که تمام تحقیرها و تفکیک‌ها و دیوارها تحت عنوان «تفاوت‌های طبیعی مختلف» توجیه می‌شود. گاهی فکر می‌کنم لطف بزرگی نصیبمان شده که هنوز اجازه داریم نفس بکشیم. چندان هم غیر قابل باور نیست که مسئولیت امور اجرایی زنان در این دیوار را مردان به عهده دارند یا زن‌هایی از این دست زنان که در پاسبانی از دیوارهای «مردان‌ساخته» سخت‌تر و انعطاف‌ناپذیرتر از خود مردان دیوارسازند.

خانم شجاعی که اتفاقاً مسئول مرکز امور مشارکت زنان است می‌گوید: «نیاز جنسی انسان‌ها جزو نیازهای همانند گرسنگی و تشنگی نیست که حتماً باید به آن‌ها پاسخ داده شود. در جامعه ما بسیاری دخترهایی که تا سنین بالا از ازدواج نمی‌کنند و از عفاف کاملی برخوردارند... و شرایط رضایت بخش زندگی را برای خود فراهم آورده‌اند.» به یاد معلم چهل و چند ساله دبیرستانم افتادم که مجرد بود و به خاطر اعتقادات شدید مذهبی بین خود و مردان، دیوار قطوری کشیده بود. این زن از آزار دادن دختران با تمام وجود لذت

چار و جنجال به خاطر سخنان یک دبیر

امام موسی بن جعفر علیه بنی عباس، افسانه‌ای پیش نیست! به دنبال این اظهارات گستاخانه که اهانت به ساحت مقدس امام معصوم و تحریف تاریخ و حمایت از حکام ظالم بنی عباس است، تعدادی از دانش‌آموزان ضمن اعتراض به وی در سر کلاس درس، موضوع را در خارج از کلاس نیز به اطلاع والدین خود و سایر مردم می‌رسانند و همین امر موجب می‌شود مردم در صد یک راه‌پیمایی بزرگ در اعتراض به این دبیر برمی‌آیند لکن قبل از انجام راه‌پیمایی، علماً و ائمه جمعه تشیع و تسنن تربت جام از مردم می‌خواهند آرامش خود را حفظ کنند و قول می‌دهند موضوع با جدیت پیگیری شود. شورای تأمین شهر تربت جام نیز تشکیل جلسه می‌دهد. آرامش شهر و جلوگیری از تعرض به جان فرد اهانت‌کننده تمهیداتی می‌اندیشد. رئیس آموزش و پرورش تربت جام نیز ضمن عذرخواهی از مردم، اطمینان می‌دهد که اجازه ندهد از این پس چنین تخلفاتی صورت گیرد. ابلاغ این دبیر خاطی لغو شده و وی از کار معلق گردیده و قرار است پرونده برای رسیدگی به هیئت تخلفات اداری تحویل گردد. رئیس دادگستری تربت جام نیز گفت در چنین مواردی دادگستری به عنوان مدعی‌العموم وارد عمل شده و با متخلف برخورد قانونی خواهد کرد. روزجمعه پریروز ائمه جمعه شیعه و سنی تربت جام نیز ضمن تأکید بر ضرورت حفظ حرمت مقدسات مذهبی، مردم را به حفظ امر آرامش توصیه کرد.

به دنبال سخنان یک دبیر در سر کلاس درس از سوی بنیادگرایان محلی در شهر تربت جام و پس از آن در روزنامه‌های ارتجاعی وابسته به محافظه‌کاران جنجال بزرگی آفریند شد. تحریک عواطف مذهبی و فضا سازی برای ایجاد رعب و سانسور و تشدید خودسانسوری اهداف این گونه اقدامات را تشکیل می‌دهد گزارشی که روزنامه جمهوری اسلامی در این زمینه منتشر کرده است خود گویای جوانب این قضیه است.

اهانت یک دبیر آموزش و پرورش تربت جام به ساحت مقدس حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام، خشم مردم منطقه را برانگیخت و تربت جام را در آستانه برپا شدن یک طوفان شدید مردمی قرار داد لکن با دخالت علما و ائمه جمعه شیعه و سنی منطقه خشم عمومی مهار شد و مردم اکنون در انتظار برخورد قانونی یا فرد خاطی هستند. روز سه‌شنبه گذشته و در آستانه سالروز شهادت امام موسی کاظم علیه‌السلام فردی به نام نوشین رحیمی که با مدرک لیسانس ادبیات، اخیراً به شغل دبیری مشغول شده و در دبیرستان کار دانش حضرت خدیجه، در تربت جام مشغول تدریس می‌باشد، در سر کلاس درس مدعی شد امام موسی بن جعفر علیه‌السلام به دلیل یک قضاوت ناعادلانه که در مورد شکایت یک پیرزن علیه یک مرد مبنی بر این که گردن‌بند وی را دزدیده، به عمل آورد توسط هارون تحت تعقیب قرار گرفت و زندانی شد تا وفات یافت، وی مدعی شد اصولاً مبارزات

باز هم سنگسار و اعدام در ایران

سالار کرداری نیز از مبارزان سابق که سال‌ها در زندان بوده به اعدام محکوم گردیده، سعید ماسوری نیز که از خارج به ایران رفته بود دستگیر گردید و به عنوان اعضای مجاهدین به اعدام محکوم گردید. باید گفت که همه این جنایات در حالی صورت می‌گیرد که یک هیئت از طرف اتحادیه اروپا به تهران مسافرت نموده است تا در باره «حقوق بشر» با کارگزاران رژیم به مذاکره بنشینند.

رژیم در روز پنج‌شنبه ۲۶/۰۹/۰۲ نیز مردی به نام سیدویوس اسعدی را در پارک شهر نقده سنگسار نموده است و از طریق جنایاتی دیگر بر جنایات بی‌شمار خود افزودند. در پی این سنگسارها در شهر لامرد استان فارس دو تن و در تهران نیز ۵ تن در ملا عام با جرقه‌های دار آویخته شده‌اند.

سه‌شنبه ۸/۱۰/۰۲ شش نفر از مبارزان سیاسی را که مدت‌ها در زندان به سر می‌پراندند اعدام کردند که تاکنون نام دو نفر از آنان مشخص گردیده، یکی حمزه قادر ۳۱ ساله و دومی جلال زیوادی ۲۷ ساله هر دو اهل سردهشت.

کمیته دفاع از زندانیان سیاسی - برلین ۱۱/۱۰/۰۲

گفتگو با یکی از فعالین چپ و سندیکیایی در مورد وضعیت تشکلیاتی کارگران

● با سلام و تشکر از فرصتی که برای این گفتگو در اختیار ما قرار دادید، سه ماه از تجمع اعتراضی بزرگ کارگران بر علیه سیاست‌های اقتصادی شد کارگری دولت خاتمی که در مقابل سازمان تامین اجتماعی برگزار شد می‌گذرد. آیا در این مدت نشانه‌ای از تغییر سیاست دولت در قبال کارگران وجود آمده است؟

● با تشکر متقابل و اظهار خوشحالی از دیدار مجدد با شما. خیر. در سیاست دولت نسبت به کارگران ظاهراً هنوز هیچ تغییری وجود نیامده است. تاکنون آنچه مشاهده شده است تغییرات محسوسی است که در سیاست‌های دولت نسبت به خانه‌کارگر بوجود آمده است. به نظر من سیاست کارگری و اقتصادی دولت یک سیاست استراتژیک است که برای تغییر یا تعدیل شدن نیاز به انجام فشار و اعتراضات گسترده و شدیدتری دارد. این انتظار ناپجا و خطا است که فکرس کنیم دولت به این آسانی سیاست و گزینیه‌های استراتژیک خود را تغییر خواهد داد. برای ایجاد تغییرات واقعی در سیاست‌های اقتصادی ضدکارگری دولت خاتمی باید گسترده‌ترین اعتراضات کارگری را سازمان داد. تنها در این صورت است که می‌توان از طریق فشار دولت را مجبور به تغییر سیاست‌های اقتصادی و کارگری کرد و امروزه با توجه به نبود سندیکاها و اتحادیه‌های مستقل کارگری انجام چنین کاری معجزه خواهد بود. دولت خاتمی و خاتمی سال‌ها برای فراهم آوردن زمینه اجرای این سیاست فعالیت کرده‌اند. برای آماده‌شدن زمینه این سیاست‌ها هزاران نفر به اشکال مختلف از میان برداشته شده، انبوهی از تبلیغات دروغ به خورد مردم داده شد. لشکر بزرگی از نظامیان گرفته تا استادان دانشگاه تا برخی از فعالین سیاسی روشنفکر بدین منظور، جلب، اقطاع و یا تشبیه شده‌اند. رسانه‌ها انجمن و تشکلیات سازمان، روزنامه و صندلی و دست برای حراست از آن بوجود آمده‌اند. برای برهم زدن این تدارکات باید تدارکات گسترده متقابل بوجود آید. این تدارکات چیزی نیست جز ایجاد تشکلیات مستقل تقویت و مسجهم نمودن احزاب و سازمان‌های کارگری و ایجاد گسترده‌ترین اتحاد ممکن پیش احزاب و سازمان‌های مدافع آزادی و عدالت. اما ما کجا؟ و مقصد کجا؟

● به نظر شما آیا این که سیاست دولت نسبت به خانه کارگر پس از این تظاهرات دچار تغییرات محسوسی شده است چندان تأثیر این تظاهرات بر دولت نیست؟

● چرا من هم عرض نکردم که اصلاً تأثیر نداشته، تأثیر داشته اما دامنه تأثیرگذاری آن محدود بوده است.

● اگر ممکن است کمی در باره تغییر سیاست دولت نسبت به خانه کارگر برایمان صحبت کنید؟

● خیلی خلاصه گفته باشم. سیاست اصلاح طلبان دولتی و جبهه مشارکت پس از روی کار آمدن خاتمی بوجود آوردن یک تشکلیات کارگری گوش فرمان به اصلاح کارگری مطلوب دوستان در مقابل خانه کارگر و طرد و سزوی کردن خانه کارگر بود. پس از روی کار آمدن دولت خاتمی از جانب عده‌ای از وابستگان حزب مشارکت تلاش‌هایی در این جهت آغاز گردید که این تلاش‌ها یکی پس از دیگری در اثر پاتک خانه کارگر خنثی و بی‌اثر شدند. حتی کار به جایی رسید که آن‌ها هر کدام برای نشان دادن ضربت شخصت انجمن‌های روزنامه نگاران مطلوب خود را تشکیل دادند و کارشان به تهدید و افشای بیکدیگر کشانده شد. اما پس از این تظاهرات جبهه مشارکت ترجیح داد که برای مهار و کاهش اعتراضات گسترده کارگری که در اعتراض به سیاست‌های اقتصادی و ضدکارگری دولت هر روز ابعاد دامنه وسیع‌تری می‌گرفت با خانه کارگر که آن را ابزار کار رقیب و تحت کنترل کارگزاران می‌داند کنار بیاورد. به هر حال خانه کارگر ساخته دست و پاره‌ای از نظام است.

● عکس‌العمل خانه کارگر چه بود؟

● استقبال. بلافاصله پس از این تظاهرات ملاقات‌های آشکار و پنهانی بین برخی از وزرا و مقامات دولتی صورت گرفت. از اظهارات آن‌ها که پس از این ملاقات‌ها منتشر گردید، معلوم می‌شود که بین طرفین توافق‌های صورت گرفته و کارگران و مصالح آن‌ها یک بار دیگر وجه‌المصالحه افراد قریب‌کار و سودجو قیاس گرفته است. انتظار می‌رود که از این سیاست‌های خانه کارگر بر پایه توافقات حاصله با مشارکتی‌ها تنظیم شوند در عوض جبهه مشارکت نیز پذیرفته که از تلاش برای ایجاد تشکلیات کارگری فرمایشی مطلوب خود علی‌الحساب دست بردارد و در پی بدیل رقیب برای خانه کارگر بر نیاید.

● آیا اعتراضات کارگری در این مدت کاهش یافته، از شمار اعتراضات کاسته شده؟

● نه خیر. هر دو طرف باطل فکر می‌کنند. مگر چه چیزی تغییر کرده است که بتوان انتظار داشت

از شمار و وسعت اعتراضات کارگری و توده‌ای کاسته شود. عدم پرداخت دستمزدها و پزشکی، حذف کارگران بیشتری از شمول قانون کار، جلوگیری از فعالیت آزادانه سندیکاها و اتحادیه‌ها، عدم اجرای قانون باننشستگی پس از موعود، گرانی کمرشکنی در طول این مدت نه تنها تعدیل و یا متوقف نشده‌اند بلکه تشدید و افزایش یافته‌اند. این‌ها محرکه‌های اصلی گسترش اعتراضات هستند نه خانه کارگر.

در یک چنین شرایطی حتی اگر یک مشکل مستقل کارگری نیز وجود می‌داشت که می‌خواست از شدت مخالفت خود با سیاست‌های دولت بکاهد به سرعت در بین کارگران منزوی می‌شد وای به حال خانه کارگر که تکلیفش از پیش معلوم است. دولت خطا می‌کند که فکر می‌کند از طریق سازش و تطمیع خانه کارگر می‌تواند دامنه اعتراضات کارگری را محدود کند. تنها راه محدود کردن مبارزات و اعتراضات کارگران پاسخ‌گویی به خواسته‌های منطقی کارگران و مزدبگیران است اما دولت نمی‌خواهد این کار را بکند زیرا که راه دیگری را انتخاب کرده است. راه ترکستان را حتی اگر اخبار و گزارشات اعتراضات کارگران را که تنها بخش‌های کوچکی از آن‌ها به روزنامه‌ها راه می‌یابند ملاک قرار دهیم می‌بینیم که از شمار اعتراضات کاسته نشد هیچ، افزایش یافته است و این خود بهترین دلیل است که بفهمیم خانه کارگر نقش چندانی در ادامه و یامحدود کردن اعتراضات کارگری ندارد.

سیاست انتقادی خانه کارگر نسبت به دولت که پارهای اوقات در غالب تظاهرات خیابانی ابراز و بیان می‌شد باعث گردیده بود که عده زیادی از کارگران آگاهانه از این تضاد حتی استفاده نموده و در تظاهرات قانونی که اجازه آن به خانه کارگر داده می‌شد شرکت کرده و خواسته‌ها و مطالبات واقعی خود را فریاد بزنند. به نظر من این تاکتیک صحیحی بود. عرض کردم آگاهانه بود زیرا که ماهیت خانه کارگر در هیچ مقطعی برای ما پوشیده نبوده است.

خانه کارگر به خاطر ماهیت و عمل‌کرد گذشته‌اش و نقش و سیاست‌های ضدکارگری‌ای فاقد هرگونه وجه‌ای در میان کارگران است. بنابراین نگران این بود که سیاست سازش آن با دولت تأثیر مہمی در مبارزات و اعتراضات کارگران بر جای نگذارد، شاید تنها تأثیر منفی این سازش محروم‌شدن کارگران از اجتماعات قانونی که بوسیله خانه کارگر برگزار می‌شد باشد. اما در عوض دولت باید منتظر باشد که این بار کارگران پیش از گذشته مستقیماً و مستقلاً به خیابان‌ها بیایند و خواسته‌های خود را فریاد زنند.

● روند سازمان‌یابی کارگران و مزدبگیران را چگونه می‌بینید؟

● روند، روند مبتنی است، اما بسیار کندتر از نیاز جنبش و طلب شرایط است. همه چیز در این مملکت استبداده عقب‌مانده است. ما حتی در مقایسه با اکثر کشورهای جهان سوم از این نظر عقب هستیم. در اروپا بعضی‌ها از سر آمدن دوران احزاب و اتحادیه‌های سنتی صحبت می‌کنند و حتی عده‌ای اساساً احزاب و اتحادیه‌ها را غیرضروری می‌دانند. اما در مملکت ما، ما هنوز موفق به درست کردن و قبولاندن آنان نشده‌ایم. در بسیاری از جوامع صحبت از عصر کامپیوتر و اطلاعات است اما ما هنوز درگیر بحث و جدل بر سر الگویی توسعه کشور خود هستیم. خلاصه مطلب این که ما همیشه یک صد سالی از جهان پیشرفته عقب هستیم. در دو سه سال اخیر تعدادی انجمن و تشکلیات در موسسات و کارگاه‌های کوچک و متوسط و در برخی از صنوف بوسیله کارگران بوجود آمده‌اند. البته ناگفته نماند که تعدادی از این‌ها بیشتر به وسیله خانه کارگر بوجود آمده و تنها اسم دارند نه وجود خارجی. از فعالین سندیکاهای صنوف نیز اقداماتی برای

جنبش تبدیل شوند. من به برخی از رفقا و دوستان که زحمت زیادی برای سازماندهی کارگران صنوف و کارگاه‌ها و موسسات کوچک و متوسط می‌کنند عرض کرده‌ام که رفقا و دوستان بهتر است فکری به حال این موسسات کلیدی کنند. تجربه کره جنوبی را در نظر بگیرید، اگر چه تفاوت‌ها بسیار است. اما بعضی از آن‌ها به کار ما بیشتر می‌آیند. در ایران نفت شاه کلید جنبش کارگری است. به تجربه انقلاب نگاه کنیم، هر کسی صاحب این شاه کلید شود می‌تواند همه چیز را در این مملکت تغییر دهد.

● آقای زویگو دبیر فدراسیون سندیکای جهانی اخیراً به دعوت خانه کارگر به ایران سفر کرده و ملاقات‌های بیشتر در ایران با سوان خانه کارگر و حزب اسلامی داشته است. نظر شما در این باره چیست؟

● به شما عرض کردم که خانه کارگر یک تشکلیات افشا شده و فاقد هر گونه وجه در میان کارگران است. اما فراموش نکنید که این تشکلیات یک تشکلیات پایین سیاسی بسیار فعال نیز هست. آقای محبوب و همکارانشان در خانه کارگر و حزب اسلامی کار واقعاً درس فریب‌کاری را در این بیست و چند سال خیلی خوب یاد گرفته و به مقام استادی رسیده‌اند. آقای محبوب ما کی‌ولست ماهر نیز هست. او حتی توانسته است یک چند تایی از روشنفکرانی را که خود را چپ می‌دانند نیز بفریبد و به نحوی از آن‌ها سوء استفاده و یا شاید حتی استفاده را بنماید. یکی از دوستان که شخصیت محبوب را خیلی خوب و از نزدیک می‌شناسد می‌گفت این شخص زمانی در دستگاه حکومتی انجمن نفوذی داشت که می‌توانست هر مخالفتی را به دست جلا داد و این لاجوردی بسیار تا ترتیب کارش را بنا به سفارش او بدهند و هر کسی را که بخواهد از زندان اوین بیرون بکشد. کاری که خیلی از آیت‌الله‌ها هم نتوانستند برای برخی از بستگان نزدیک خود انجام دهند. روش او این است که افراد مخالف خود را از هر طریق نابود و یا مرعوب و تسلیم کند. دوستان نزدیک او در سازمان اطلاعات آماده‌اند تا هر وقت که او اراده کند هر پرونده‌ای را در اختیار او قرار دهند تا او آن را مطالعه کند. بی‌دلیل نیست که او را پیرای سرپرستی خانه کارگر گمارده‌اند. او استاد ظاهر سازی و وارونه گری است. تلاش خانه کارگر برای کسب مشروعیت از طریق پیوستن به تشکلیات کارگری بین‌المللی سابقه‌ای طولانی دارد. آن‌ها تمام این تشکلیات را امتحان کرده‌اند. ابتدا می‌خواستند اتحادیه بین‌المللی کارگران مسلمان را بوجود بیاورند که موفق شدند. گام بعدی تلاش برای پیوستن به سازمان جهانی سندیکایی آزاد کارگری بود که نتوانستند جواز ورود در یافت کنند. در پایان به سراغ فدراسیون سندیکای جهانی رفته‌اند تا بلکه گشایش حاصل شود. دعوت از آقای ژریکو دبیر این فدراسیون نیز در راستای این سیاست است، این‌ها هر کس را که به تهران دعوت می‌کنند می‌برند به محل اتحادیه امکان - جای دیگری ندارند. اتحادیه امکان نیز نیز مثل خانه کارگر در اشغال دوستان این آقایان در حزب اسلامی کار است. همواره هم چنین بوده که در این گونه ملاقات‌ها ظاهرفریمی‌هایی صورت می‌گیرد، حتی استفاده‌ای از دولت و سیاست‌های دولت می‌شود و عده‌ای افراد معین و دست‌چین شده را که از اعضای سازمان اطلاعات، سروا‌های اسلامی کار، انجمن‌های اسلامی، بسیج و حراست کارخانه‌ها هستند به عنوان نمایندگان اتحادیه‌های کارگری به مهمانان معرفی می‌کنند.

من بعید می‌دانم که دبیر فدراسیون سندیکای جهانی فریب این ظاهر سازی‌ها را بخورد. انتظار این است که آقای ژریکو و فدراسیون سندیکای جهانی با توجه به ماهیت خانه کارگر پاسخ‌دهی در خوری به درخواست پیوستن خانه کارگر به فدراسیون سندیکای جهانی بدهند.

● تصویری که از احزاب و سازمان‌های در ایران، بخصوص در بین کارگران و مزدبگیران وجود دارد، چگونه است؟

● در کل تصور مثبتی وجود دارد. شرایط پیش آمده در جامعه ایران نیاز به یک نیروی چپ توانا و کارآمد و مدبر را افزایش داده است، من با اطمینان کامل می‌توانم بگویم که چپ در ایران از پندیده‌ترین جریانات سیاسی است. البته انتظار و توقع ما که در داخل کشور زندگی مبارزه می‌کنیم این است که احزاب و سازمان‌های چپ بتوانند هر چه بیشتر با هم همکاری کنند. متأسفانه جریانی که از خارج برای ما می‌رسد زیاد خوشایند نیستند. حقیقت را گفته باشم وجود این همه اختلاف و درگیری در میان احزاب چپ و عدم همکاری آن‌ها با یکدیگر مایع تاسف و نگرانی ماست. زمان برآمد چپ به عنوان یک نیروی جدی و تأثیرگذار در ایران فرا رسیده است. این فرصت را از دست می‌دهیم. آیندگان ما را به خاطر غفلتشان خواهند بخشید.

مدیر عامل کارخانه به جرم برگزاری جشن سالگرد در کارخانه به شلاق و محرومیت از مدیریت معلوم شد

مسئولان یک کارخانه تولیدی در شهر مشهد، به اتهام برپا کردن جشن در روز ولادت امام علی بازداشت شدند. سر تیپ جواد اکیبا فرمانده انتظامی مشهد در گفتگو با روزنامه کیهان گفت که مدیر یک واحد تولیدی در مشهد که همه ساله به مناسبت سالگرد تاسیس واحد خود اقدام به برپایی جشن می‌کند، امسال نیز در شب ولادت حضرت علی، با هماهنگی نیروی انتظامی در محل کارخانه جشن برگزار کرد. اما به لحاظ بروز تخلفات آشکار دستور توقف برنامه‌ها در نیمه‌شب داده شد و مدیر کارخانه همراه مجری هنرمندان خارجی متخلف بازداشت شدند.

به گفته فرمانده نیروی انتظامی مشهد، حدود دوازده هزار تن در این جشن شرکت کرده بودند، و در حین برگزاری جشن مجریان برنامه با اقداماتی به هیجانانگیز جمعیت دامن زدند و این امر باعث شد که عده‌ای فرصت طلب اقدام به اعمال خلاف شئون بکنند. او گفت که در حین اجرای برنامه‌های مراسم که تا نیمه شب طول کشید یک گروه رقص محلی از کشور آذربایجان که بدون هماهنگی وارد کشور شده‌اند و متشکل از زن و مرد هستند بر روی سن آمده و اقدام به رقص محلی همراه با اعمال خلاف شئون کردند که دستور توقف صادر شد و از ادامه برگزاری مراسم جلوگیری به عمل آمد.

در پی آن مدیر عامل کارخانه و برخی هنرمندان بازداشت شدند. بر اساس گزارش ایسنا، در طی حکمی از سوی دادگاه عمومی مشهد مدیر عامل کارخانه چینی مقصود که بانی و برگزارکننده جشن بوده به تحمل ۷۴ ضربه شلاق و محرومیت از مدیریت کارخانه‌های دولتی و غیردولتی محکوم شده است. نفر دوم این پرونده که از خوانندگان مشهور کشور است به ۷۴ ضربه شلاق و ۲ سال محرومیت از برنامه‌های هنری در مراسم گوناگون در سطح کشور و متهم ردیف سوم به دو سال محرومیت از برنامه‌های هنری و مجری‌گری در سطح کشور محکوم شده است.

جنجال به خاطر یک بوسه

به گزارش روزنامه اعتماد، در مراسم اختتامیه جشنواره فیلم حقیقت در یزد، گوهر خیراندیش بازیگر باسابقه ۳۰ ساله، هنگام اعطای جایزه تحت تأثیر احساسات با علی زمانی عصمتی فیلم‌ساز جوان (که از شاگردان همسر مرحومش جمشید اسماعیل‌خانی) بود، روبروی کرد که منجر به اعتراض برخی افراد و ارگان‌ها شد. در همان مراسم استاندار و مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی یزد از این واقعه ابراز تاسف و عذرخواهی کردند.

پس از این واقعه، عده‌ای که خود را خانواده شهدا می‌خواندند، در مسجد این شهر تحصن کرده و خواستار مجازات افراد هنرمند به دلیل اهانت به اسلام و پایمال کردن خون شهدا شدند. روز بعد محمدعلی پاکدل مدیر حراست اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی به اتهام معاونت در فرار مستهین از سوی ریاست کل دادگستری استان یزد احضار و مورد بازجویی قرار گرفت. وی با وجود رد اتهام علیه خود به دستور مستقیم ریاست کل دادگستری یزد با قرار بازداشت موقت روانه زندان یزد شد. وی بعد از ظهر همان روز با تبدیل قرار بازداشت به قرار وثیقه و بردن وثیقه ۵۰ میلیون ریالی آزاد شد. وی ضمن رد اتهام علیه خود در مورد اتهامش گفت: دیروز صبح ماموران انتظامی با من تماس گرفتند و عنوان کردند که به دلیل این که خانم گوهر خیراندیش هنگام اهدای لوح بهترین فیلم‌ساز به آقای علی زمان عصمتی با ایشان دست داده و روبروی کرده؛ دستور بازداشت آن‌ها از سوی دادگستری یزد صادر شده است. ما بلافاصله به هتل محل اقامت رفتیم که در آنجا متوجه شدیم هر دو به سوی تهران حرکت کرده‌اند. ماموران من را به جرم فراری دادن متهمان بازداشت کردند که با سپردن وثیقه آزاد شدم. پس از این واقعه گوهر خیراندیش خود را به دادگستری معرفی کرد، او با قرار وثیقه ۲۰ میلیون ریالی به طور موقت آزاد شد.

سوزان سنینا به دلیل نمایش فیلم زندان زنان

سنینا در شاهین شهر اصفهان به آتش کشیده شد. این آتش‌سوزی در ساعات اولیه صبح اتفاق افتاد و خوشبختانه کسی مجروح نشد.

سنینا یاسمین در شاهین شهر اصفهان فیلم زندان زنان ساخته منیژه حکمت را نشان بی‌داد. فیلم زندان زنان گزشتی از ناهنجاری‌های موجود در زندگی زنان و دختران زندانی و نیز چگونگی گذران ایام حبس زندانیان بند زنان را به تصویر درآورده است.

رئیس مرکز اطلاع‌رسانی فرماندهی انتظامی استان اصفهان گفت سنینا یاسمین به طور عمدی از سوی فرد یا افراد ناشناس به آتش کشیده شده است. سرگرد افشین حقیقت به ایرنا گفت: افراد ناشناس پس از ورود از درب خروجی سالن سنینا با استفاده از مواد آتش‌زا اقدام به ایجاد حریق عمدی در سالن نمایش سنینا کردند. وی در عین حال تصریح کرد که تاکنون مدرکی دال بر تأیید فرضیه ارتباط نمایش فیلم زندان زنان یا حریق عمدی به دست نیامده است.

فیلم زندان زنان با واکنش تند روزنامه‌های قشری مواجه شده است. آتش‌سوزی سنینا یاسمین، آتش‌زدن سنینا رکس آبادان را در دوران انقلاب تداعی می‌کند. در آتش‌سوزی سنینا رکس آبادان که همه شواهد نشان از آن دارد که به دست حزب‌اللهی‌ها انجام شد، بیش از ۳۵۰ تن در آتش سوختند.

فرمانده ناحیه مقاومت بسیج سپاه مشهور:

بسیجیان مشهور مجوز تجمع اعتراض‌آمیز می‌خواهند

بنا بر گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران، حسینعلی یوسف‌علیزاده، فرمانده ناحیه مقاومت بسیج سپاه مشهد در جمع خبرنگاران گفت: در یکی دو هفته اخیر شاهد برنامه‌هایی هنجارشکنانه و وهن‌آلود از سوی بعضی نهادها بوده‌ایم که خشم امت حزب‌الله را به همراه داشته است.

وی افزود: در همین رابطه، بیش از یک هفته است که از استناداری، صدور برگزاری یک تجمع را تقاضا کرده‌ایم ولی هنوز این کار صورت نگرفته است و پاسخ شفافیتی هم به ما داده نشده است.

علیزاده، علت درخواست صدور مجوز تجمع را علاوه بر اعتراض به نفس برگزاری این برنامه‌ها، زمینه‌سازی بعضی نهادهای دولتی برای استمرار برنامه‌های ضدارزشی هنجارشکنانه عنوان کرد.

یوسف‌علیزاده با اشاره به برنامه‌هایی چون جشن ۱۴۷۶ شاخه گل محمدی که به گفته وی در آن زمینه نامطلوبی را در شهر ایجاد کرده بود، گفت: اگر هدف اجرای یک برنامه شاد و مفرح می‌باشد چرا در یک فضای مناسب این کار انجام نمی‌شود، ما حتی در زمان طاغوت هم شاهد نبوده‌ایم که در جوار مضجع شریف رضوی، دختر و پسر را بدوانند.

وی در ادامه گفت در این برنامه مبتذل زن و مرد اجنبی برای ۱۲ هزار نفر رقصیدند؛ از سنگ صدا درآمد اما از این‌ها نه. یا چه مجوزی یک میلیارد تومان خرج این جشن مبتذل می‌کنند در حالی که مسئولان شهر هم از ابتدا تا انتهای جشن در جلسه حضور داشته‌اند.

یوسف‌علیزاده با اظهار تاسف از برگزاری این گونه برنامه‌ها در مشهد مقدس گفت: من به عنوان یک مسئول از امت حزب‌الله و بسیجیان عذرخواهی می‌کنم.

فرمانده ناحیه مقاومت بسیج سپاه مشهد در مورد ماجرای پرونده حمله به نمایشگاه اختصاصی جوانان نیز گفت پرونده قضایی جریان حمله در دست بررسی است و امیدوارم این پرونده هر چه سریع‌تر تکلیفش مشخص شود. با «گروه فشار» و «چماق خواندن» نمی‌توان نام حزب‌الله را لکه‌دار کرد.

در همین راستا تعدادی از بسیجیان استان خراسان در طوماری عذرخواهی استاندار از مردم خراسان را خواستار شدند.

این بسیجیان همچنین نسبت به آنچه آن را حمایت شهردار مشهد از برنامه‌های به اصطلاح فرهنگی روابط عمومی شهرداری و حضور فرماندار مشهد در مراسم کارخانه چینی مقصود نامیده‌اند، اعتراض کرده‌اند. امضا کنندگان طومار برنامه‌های این گونه را هم با اهداف استکبار در استتاله فرهنگی و ترویج فساد و ابتذال خوانده‌اند.

در پایان این طومار از دستگاه قضایی کشور درخواست شده با عوامل و مجریان برنامه‌های یادشده، قانونی و قاطعانه برخورد کند.

کردند و گفتند که حضورشان در نشست ساری برای جلب بدنه طیف به سمت اکثریت بوده و برای همین هم شرکت کرده‌اند.

۱۳ - جایگاه دفتر تحکیم در جنبش اصلاحات کجاست؟

تحکیم یک مجموعه سیال است و با پیشرفت زمان دست‌خوش تغییرات زیادی می‌شود. دفتر تحکیم در نقطه شروع جریان اصلاح طلبی نقش زیادی داشت و اولی میزبان رئیس‌جمهور تحول طلبی بود که در عرصه‌های عمومی حرف‌های دیگری داشت. تحکیم در آن مقطع تبدیل به یک ستاد مردمی برای خاتمی شد و کارش را خوب انجام داد و فعالیت دانشجویها چندبرابر فعالیت بقیه ستادها بود؛ در دوساله اول نقش موج‌افشان داشت و الان نقش منتقد را دارد.

انتخابی که دانشجویان داشته‌اند، طیف علامه بوده و ممکن است از این مرحله هم عبور کنند. تردیدی ندارم که حتی اگر دانشجویان رای‌گیری کنند با اکثریتی روبرو می‌شویم که طیف ما تمایل دارند و بی‌شک طرف ما بپرند می‌شود.

۱۵ - بعضی دانشجویان تحکیم را سکوی پرتاب به قدرت تلقی می‌کنند. برای کسانی که با این هدف می‌خواهند وارد تحکیم شوند چه صحبتی دارید؟

اگر دوستان می‌خواهند وارد تحکیم و از آنجا وارد قدرت شوند، باید بگویم که راه را اشتباه آمده‌اند. انتهای جاده تحکیم دیگر به قدرت ختم نمی‌شود. نمونه بارز آن هم آقای علی افشاری است.

۱۶ - حالا اگر ممکن است به این سوال‌ها جواب‌های کوتاه بدهید

مشاورت/مشاوران/مذہبی‌ها؟
انتقاد همراه با احترام، فعلا میانه‌ای نداریم، قبلا هم میانه‌ای نداشتیم، سکوت.

۱۷ - خاتمی، صداقت همراه با کلی محافظه کاری،
۱۸ - جنبش دانشجویی، وجود ندارد.

۱۹ - کدیور و آقاجری و علی افشاری؟
روحانی دوست داشتی، صراحت لہجہ، صداقت همراه با شجاعت.

۲۰ - برنامه اول مهر...
توضیح و تبیین مفهومی استراتژی دوری از قدرت.

دو گروه تحکیم و حدت در یک مسابقه ۲۰ سؤالی

مهدی امین‌زاده از طیف منتخب علامه:

مستقل عمل می‌کنیم، هزینه‌اش را هم می‌پردازیم

به نقل از هفته‌نامه چلچراغ - شماره ۱۷

این فرایند را قبول ندارم. سال ۷۶ ما راهپیمایی چندهزار نفری برگزار کردیم و در همان زمان هم بیشترین ارتباط را با احزاب داشتیم. اما روند کنونی با گذشته تمایز دارد. زمانی دفتر تحکیم بازوی نظام بود و بعد منتقد شد و از قدرت کنار گذاشته شد.

۱۰ - چرا برخی از گروه‌ها و احزاب حتی اصلاح‌طلب از تحکیم فاصله گرفته‌اند؟

علت این است که ما نمی‌خواهیم مثل گذشته نقش شاخه دانشجویی یک حزب را بازی کنیم. یعنی بافت سنتی ایران، این امکان را به ما نمی‌دهد، برای همین دانشجویان باید جدا از حزب فعالیت کنند.

۱۱ - آیا نشست ساری نشست موفق بوده است؟

نشست ساری در استراتژی آن‌ها موفق بود. به این معنا که عملکرد دوستان نشان می‌دهد که آن‌ها استقلال را به معنای استقلال از احزاب می‌دانند نه حاکمیت، علی‌رغم ادعای استقلال نزدیک‌ترین ارتباط با هرم قدرت برقرار می‌کنند و از آن مشروعیت می‌گیرند. همان‌طور که نشست را با افرادی از مجمع تشخیص مصلحت و نیروی انتظامی شروع می‌کنند و اختتامیه را با پیام آقای کروی تمام می‌کنند و بعد هم به دیدار آقای شاهرودی می‌روند و حتی اختلال‌هایی در کار ما ایجاد کردند. مجموعه فشارهایی که نهادهای خاص طیف شیراز می‌آورد باعث شده که هیات مرکزی نظارت نتایج نظرسنجی‌ها را اعلام نکنند.

۱۲ - بعد از نشست ساری، با اصطلاح‌طلبانی که در نشست آن‌ها شرکت کردند صحبت کرده‌اید؟

به طور مشخص با آن افراد هیچ ارتباطی نداشتیم، اما از طرف جبهه مشارکت آقای فراہانی به ابتکار خودشان در اردوی ما شرکت می‌کنند؟

اسلامی دانشگاه‌ها و یا کلاً دانشجویها چقدر است؟

آماري که اخيرا افراد بی‌طرف اعلام کردند و نمایندگان مجلس هم به آن استناد نمودند آماري است که بر اساس ارزیابی هیات مرکزی نظارت اعلام شده است. این آمار نشان می‌دهد که درصد انجمن‌هایی که به ما تمایل دارند بین ۸۶ تا ۹۰ درصد است و درصد انجمن‌هایی که به جناح مقابل گرایش دارند بین ۱۲ تا ۱۳ درصد است.

۷ - نظرتان راجع به نشست ساری که طیف مقابل شما آن را برپا کرده چیست؟

نشست ساری نشست مهمی بود. باعث شفافیت‌هایی در عرصه سیاسی شد. جالب توجه این است که این نشست صف‌بندی‌های جدیدی را در جریان اصلاحات نشان می‌داد. اختلاف‌ها در حوادث و حول و حوش نشست ساری نمایان شد. بخشی از اصلاح‌طلبان مثل سازمان مجاهدین و روحانیون مبارز از یک پخش ۳/۵ تا ۱۲ درصدی حمایت کردند. بالاخره ما نیاز به شفافیت داریم. مجموعه‌ای که حول و حوش آقای خاتمی شکل گرفت بر تناقض است.

۸ - شما فکر می‌کنید چرا آقایان بهزاد نبوی، مزروعی، خضرابی و بعضی اصلاح‌طلبان دیگر در نشست ساری شرکت کردند اما در نشست طیف شما که در دانشگاه شهید بهشتی برگزار شد، شرکت نکردند؟

چون ما دعوتشان نکردیم به ویژه اعضای مجمع روحانیون مبارز که معتقد به انحلال یک طیف و روی کار آمدن طیف دیگر هستند و سازمان مجاهدین که دنبال ایجاد بالانس در این مجموعه هستند.

۹ - فکر نمی‌کنید که ارتباط تحکیم با احزاب در گرایش دانشجویان به دفتر تحکیم اثر می‌گذارد؟

وجود ندارد؟

این محور مشترک در بچه‌های فعلی وجود ندارد ولی امکان پیوند دوباره در انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها وجود دارد.

۳ - جایگاه واقعی دفتر تحکیم در میان دانشجویان به طور عام در جنبش دانشجویی کجاست؟

دفتر تحکیم، همچنان موثرترین شکل دانشجویی است، اما می‌پذیریم که گرایش دانشجویان به مسائل سیاسی کمتر شده و این مساله در دفتر تحکیمی تاثیرگذار است.

۴ - در همین سیاست‌گریزی دانشجویان که به آن اشاره کردید، دفتر تحکیم چقدر مقصر بوده است؟

مجموعه جریان اصلاح طلبی که در سال ۷۶ به وجود آمده توانست به نتایج مطلوبی برسد. انرژی ابتدایی این جریان توسط آقای خاتمی در دانشگاه‌ها و دفتر تحکیم تزیق شد اما نتوانست به هدف اصلی خود برسد و در این راستا دفتر تحکیم هم بی‌تقصیر نبوده است.

۵ - یک آمار غیررسمی می‌گوید که فقط ۳ درصد از دانشجویان به مجموعه تحکیم گرایش دارند و فعالیت می‌کنند. نظر تان در این مورد چیست؟

باید دید ک تعریف از فعالیت چیست. باید فعالیت را در ۳ سطح در نظر بگیریم. ۱: گروهی که در تشکله‌ها و خود دفتر تحکیم حضور مستقیم و قوی دارند. ۲: گروهی که فعالیت‌های فرهنگی دارند. ۳: گروهی که فقط نقش مخاطب را برای تحکیم ایفا می‌کنند. اگر هر ۳ دسته را در نظر بگیریم، آمار خیلی بالاتر می‌رود اما اگر فقط دسته اول را به حساب بیاوریم همین طوری می‌شود.

۶ - دفتر تحکیم به دو طیف تجزیه شده است. وزن هر یک از این دو طیف در میان انجمن‌های

نشست شیراز یا نشست علامه؟ اقلیت یا اکثریت؟ آمار هیات نظارت؟ قبول نداریم... داوری وزارت علوم؟ صاحب صلاحیت نمی‌دانیم! چه کسی به اساسنامه تحکیم وفادار است. ساری؟ یا شهید بهشتی؟ نشست علامه می‌گوید:

«نشست شیراز متمایل به راست است» و نشست شیراز می‌گوید: «نشست علامه دست‌نشانده احزاب سیاسی است». نشست علامه می‌گوید «نارو خوردیم، اصلاح‌طلب‌های حکومتی به ما نارو زدند». ولی هر دو طیف گویا در یک مساله هم عقیده هستند. «محور مشترکی بین ما نیست». بعضی می‌گویند حتی حق با گروهی است که اکثریت دارد و هر دو می‌گویند «ما اکثریتی». اما در آخرین ساعت‌هایی که این مطلب آماده می‌شد هیات نظارت بر تشکله‌های دانشجویی اعلام کرد که تا زمان برگزاری انتخاب دفتر تحکیم هر دو طیف را به رسمیت می‌شناسد و تا آن زمان هر دو گروه می‌توانند از نام و نشان دفتر تحکیم استفاده کنند. این‌ها حرف‌های ریز و درشت دفتر تحکیم است که بوی اختلاف‌های داخلی می‌دهد. حرف‌های هر دو را بخوانیم.

مهدی امین‌زاده دانشجوی مهندسی عمران دانشگاه شهید بهشتی و عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت است. طیفی از تحکیم که امین‌زاده عضو شورای مرکزی آن است. از نظر دانشجویان مردم مطبوعات و احتمالاً هیات نظارت وزارت علوم، طیف اکثریت محسوب می‌شود. آخرین فعالیت این گروه برگزاری نشست دانشگاه شهید بهشتی در شهریور ۸۱ بود. او عضو شورایی است که بقیه اعضایش عبدالله مومنی و سعید رضوی فقیه رضا عامری‌نسب، حمید چوبینه، احمد فرجی، داود نظری، روح‌الله اوحدی و جمال ظاهرپور هستند.

۱ - علت واقعی دوشاخه شدن دفتر تحکیم چه بود؟

در انتخابات شورای مرکزی که در سال ۷۹ و ۸۰ برگزار شد، گروه‌های مختلف درون تحکیم نتوانستند به جمع‌بندی مشترکی برسند. در حقیقت مشکل در نگرش افراد بود. یک بخش، تحکیم را بازوی نظام تعریف می‌کرد و بخش دیگر یک واحد منتقد بود و نمی‌خواست و نمی‌خواهد که کارکرد حزبی داشته باشد.

۲ - هیچ محور مشترکی برای پیوند دوباره

کسی یه دانشجوی ارزون نمی‌خواد؟

• دانشجوی دندانی‌شکی تهران - ده میلیون تومان

• دانشجوی مهندسی مکانیک شریف - هفت میلیون تومان

• دانشجوی داروسازی شهید بهشتی - پراید سفید یخچالی

اصفهان مایل به جابجایی با صنایع دانشگاه صنعتی شریف، امیرکبیر و تهران است. او برای ثبت نام به اصفهان رفته است و احتمالاً در راهروهای دانشگاه مشغول بالا و پایین رفتن است که ما با تلفن همراهش تماس می‌گیریم. او قیمت حدود سه چهار میلیون تومان را در نظر دارد که البته ما خوشمان نمی‌آید و زیادی ارزان است.

یک خانواده دیگر هم که دخترشان مهندسی عمران اهواز قبول شده است می‌خواهند دخترشان را تهران برگردانند. آن‌ها هم یک کنفرانس پانزده دقیقه‌ای تلفنی در باره مزایای دانشگاه شهید چمران ارائه می‌کنند قرار است ما قیمت بدیم. ۷ میلیون تومان او البته خیلی گران است و باید فکر کنند ببینند چه می‌شود.

یک دانشجوی مهندسی برق تبریز حاضر است یک پراید سفید مدل هشده بدهد و بپاید یکی از دانشگاه‌های تهران درس بخواند. یک مهندس شیمی کرمان هم پول نقد زیاد ندارد. ولی یک سیند دارد یک میلیون تومان هم می‌دهد؟

این زنجیره هنوز ادامه دارد. بسیاری از روزنامه‌ها بخش ویژه‌ای برای آگهی‌های جابجایی دانشجویان باز کرده‌اند.

یکی از روزنامه‌ها فقط حدود صد و بیست آگهی مختلف جابجایی چاپ شده است آن هم از کسانی که مدیریت دانشگاه زاهدان، مکانیک بزد، داروسازی اصفهان، مهندسی معماری تبریز، فیزیک بابلسر، پزشکی اردبیل قبول شده‌اند و این بازار هنوز هم داغ داغ است. داغ از دانشجویهای فروشی، دانشجویهای ارزان و گران!

این روزها، دانشجویها توی بورس‌اند. دلانان شریف این روزها حول و حوش دانشگاه‌های مختلف پرسه می‌زنند. دانشجوی می‌خرند. دانشجوی می‌فروشند و کمیسیون می‌گیرند. گزارش‌گر چلچراغ سرکی در این بازار کشیده است. ما بی‌واسطه وارد معامله شدیم تا مضنه بازار دستمان بیاید.

هر سال با اعلام نتایج نهایی دانشگاه‌ها بازار جابجایی دانشجوی گرم می‌شود. این گزارش ماچاری همین جابجایی‌هاست.

اولین آگهی مال یک دانشجوی مهندسی مکانیک مازندران است که چهار میلیون و پانصد هزار تومان بیشتر نمی‌دهد. چک و چانه که می‌زنیم با پنج میلیون و نیم راضی می‌شود. قرار می‌شود بعد از ظهر تلفن بزنیم و آدرس بگیریم.

آگهی دوم مربوط به یک بچه جردنی است که دندانی‌شکی زاهدان قبول شده است و پدرش ماشینش را فروخته که برش گرداند تهران. او می‌گوید باور کنید سطح علمی دانشگاه زاهدان خیلی بالاست. خواهرزاده خودم آنجا درس می‌خواند مساله ما خود دانشگاه نیست و... ما جرات نمی‌کنیم قیمت بدیم می‌توسیم یا زیادی پایین بگویم یا زیادی دست بالا.

اصرار می‌کنیم که خودش قیمت بدهد و او می‌گوید برای این کار ماشینش را فروخته و ده میلیون تومان بیشتر نمی‌تواند بدهد. خلاص! اگر فکر می‌کنید همه می‌خوان از شهرهای بدآب و هوا و محروم فرار کنند اشتباه می‌کنید. دانشگاه صنعتی اصفهان هم می‌تواند در بورس این معاملات جایی داشته باشد. یک قبولی مهندسی صنایع دانشگاه صنعتی

جایگاه دفاع و نقش وکیل در دادرسی عادلانه

تبرسه ۳ قانون انتخاب وکیل به وسیله اصحاب دعوا مصوب شورای تشخیص مصلحت باید از همان تأمینات و احترامات قاضی برخوردار باشد که نتیجه‌اش این است که وکیل را بابت آنچه در مقام دفاع می‌گوید یا می‌نویسد نمی‌توان تعقیب کرد. مگر این که بدوا دادسرای انتظامی کانون وکلا و دادگاه انتظامی کانون وکلا با احراز تخلف وکیل را معلق کرده باشند. و راه را برای تعقیب کیفری وکیل باز کرده باشد. و طبیعتاً، دنبال خواهیم کرد اقدامات خود را برای این که در مراجع قانونی به نتایج مورد نظر خود برسیم. از نظر اثبات این که تفسیر، از قانون باید انجام شود.

س: با در نظر گرفتن آنچه که بر وکلای محکوم و معزول گذشت آیا کسی به جا خواهد ماند که از موارد حساس دفاع کند؟

ج: تردیدی نداریم و شما هم تردیدی نداشته باشید که وکلای دادگستری در هر شرایطی به وظایف خود عمل خواهند کرد.

می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد؟ پاسخ: چون مسائل طرح شده کمی بود، هم در قانون‌گذاری‌ها، هم در حل مناقشات موجود در مورد وکالت و هم به طور ویژه و خصوصی از دیدگاه دادگاه‌های وکلا می‌تواند مورد بحث و فحص قرارگیرد.

س: شما با استقبال از نظر کمیسیون اصل ۹۰ مجلس در مورد ارائه گزارش از تخلفات قانونی در رسیدگی به پرونده وکلای محکوم و معزول خواستار توجه مقامات قضایی به انتقادات کمیسیون مجلس شدید.

ج: موضوعی که کانون وکلای دادگستری در مورد برخورد قضایی با وکلا داشته، ظاهراً کمیسیون اصل ۹۰ بسیاری را تأیید کرده است. از این روست که ما کماکان به نظریات سابق خودمان باقی هستیم در زمینه این که محروم کردن وکیل از وکالت صرفاً از طریق دادگاه انتظامی وکلا و به موجب ماده ۱۷ قانون لایحه استقلال وکلا ممکن است و همچنین هنوز هم معتقد هستیم وکیل در موضع دفاع به موجب

سینار بررسی «جایگاه دفاع و نقش وکیل در دادرسی عادلانه» سه شنبه هفته گذشته در تهران، برگزار شد. در همین ارتباط بخش فارسی رادیو فرانسسه مصاحبه‌ای با بهمن کشاورز رئیس کانون وکلای دادگستری انجام داد که متن آن را در زیر می‌خوانید:

علت و انگیزه این همایش چه بود؟ بهمن کشاورز: ما علی‌رغم این که از نظر اصولی یا توجه به اصل ۳۵ قانون اساسی پدید وکالت و حق دفاع مستمّر را در دادگاه‌های خودمان به طور کامل و کافی داریم و یا باید داشته باشیم در نتیجه شبهاتی در مورد این که موضع وکیل در دادگاه چیست، وظیفه‌اش را کی می‌تواند شروع کند و کی می‌تواند تمام کند و حدود اختیاراتش در انجام وظیفه چیست وجود دارد که باید حل شود. دوستان ما این همایش را به منظور تبیین و توضیح این موارد برگزار کردند.

پرسش: دستاوردهای این همایش در کجا

شمت تن در شیراز

به اتهام شرکت

در جشن تولد

بازداشت شدند

نیروهای بسیج شیراز شصت تن را که در یک مهمانی شرکت کرده بودند، به طور دسته‌جمعی بازداشت نمودند. این افراد که حین حمله به محل مهمانی دستگیر شدند، متهم هستند که در این جشن رقصیدانند و برخی مشروبات الکلی مصرف کرده‌اند.

روزنامه کیهان شصت دختر و پسر جوان شرکت‌کننده در این جشن را متهم به فساد و مجلس جشن را مجلس فساد خوانده است.

تولیدگرها

جوینندگان دانش - و مرگ

از بهار ۷۹ تا اواخر سال ۸۰، دو بیست دانشجو اقدام به خودکشی کردند و در نهایت، ۱۸ نفرشان جان باختند. شمار دخترانی که دست به خودکشی می‌زنند بیش از پسران بوده، اما پسران در اقدام به خودکشی «موفق‌تر» بوده‌اند. از ۱۸ مورد خودکشی منجر به مرگ ۱۲ مورد پسر بوده‌اند.

خودکشی‌کنندگان از رشته‌های مختلف و اغلب دانشجوی سال سوم یا چهارم بوده‌اند. در میان کسانی که اقدام به خودکشی کرده‌اند دارنده مدال طلای المپیاد شیمی هم دیده می‌شود.

۵۴ دانشگاه زیر پوشش وزارت علوم اتفاق افتاده اما در جایی ثبت نشده باشد.

روزنامه ایران، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۱

دکتر حسین عظیمی
رئیس موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی در توسعه،
روزنامه حیات نو، ۱۳ مرداد ۱۳۸۱

در دفاع از حقانیت عصر جدید

بیان اثباتی

محمد رضا نیکفر

سکولاریسم یعنی باور به این که دولت سازهای است انسانی، مخالفت با آن باور به ظل‌الله‌بودن فرمانفرمای دولتی است

نوشته زیر با مشخص کردن مفهوم حقانیت می‌آغازد و پس از توضیحی در باره چستی عصر جدید با تعریف این عصر بعنوان دوران آزادی و سرفرازی، حقانیت آن را گرد نکته‌های اصلی زیر مستدل می‌کند: عصر جدید بازمانده حقیقت انسان است چون حقیقت وی در آزادی وی پدیدار می‌شود، عصر جدید دوران دستیابی به حق طبیعی آزادی است و در این مفهوم مشروع است، پاسخ عصر جدید به منش و نظام بنده پرور کهن به جاست و این پاسخ در متن هر فرهنگی نهفته است چون سرسپردگی و سرفرازی مفهومی هستند در هر فرهنگی تجربه‌گشته و فهم شده. به این اعتبار عصر جدید در هر جامعه‌ای رخ نماید اصل است، اگر چه تاریخ جهانی آغاز آن را در اروپا ثبت کرده است. مقاله در ادامه به برتری اخلاقی عصر جدید نسبت به دوره‌های پیشین می‌پردازد. در پایان میان انتقادهای بجا و ناپجا به عصر جدید تفاوت گذاشته می‌شود.

مقاله‌ای که در شماره گذشته آفتاب زیر عنوان خاستگاه و چستی عصر جدید چاپ شد (۱)، درآمدی است بر این نوشته.

مفهوم حقانیت

موضوعی که باید بیشتر از درگیر شدن در بحثهایی چون بحث سنت و مدرنیت بر آن اندیشیده شود، موضوع حقانیت یا ناقانیت عصر جدید است. این بحث زمینه‌ساز است و عصر در جایی که تصریح نشود نوع نگرش ما به آن خود را به صورت گرایش یا جزئیتی نشان می‌دهد که جهت بحثهای دیگر را تعیین می‌کند. بنابراین کسرتین سپهر صراحت‌بخشیدن به برداشت ما از آن پرتوافکنند بر بحثهای دیگری است که در آن مفروضه‌هایی چون سنت، مدرنیت، حق، آزادی، عدالت و حقوق بشر حضور دارند. منظور از حقانیت چیست؟ حقانیت بهر مندی از حق است و حق راستی است. سخنی حقانیت دارد که راستی را پدیدار سازد. سخن نابحق سخن دروغ است. در پهنه هنجارها و ارزشها حقانیت انطباق با اصلهای این پهنه یا دقیقتر بگویم برآورده‌سازی آنهاست، در هر دو مفهومی که از برآوردن برداشت می‌شود: برآوردن هم به معنای ارضا کردن است و هم سزاکردن. حقانیت تصدیق هنجار است، چیزی گردن‌نهدان به آن است و ارضای آن چیزی که هنجار می‌طلبد. پرکردن است، چون هنجار صوری است، صورت است و در مورد مشخص یا محتوای مشخصی پر می‌شود. اگر هنجار را شرح به معنای شریعت و چه بعنوان حق طبیعی، در نظر بگیریم، حقانیت مشروعیت می‌شود. مفهوم دیگری از حقانیت برداشت می‌شود که آن را با بیجاودگی می‌توانیم به دست دهیم. آنچه حقانیت دارد بجاست، یعنی بر جایگاه خود نشسته است و حق دارد که بر آن جایگاه بنشیند. نابحق ناسزاوار است، ناسزاوار است که سزای آرایش معنی از پدیده‌ها نباشد، از آن آرایش پرنخاسته باشد. نابحق به این معنا ناصحیح است.

ایستار عصر جدید

پس از قتل منصور حلاج در ادبیات خطه فرهنگی ما چهره‌ای افسانه‌ای از او ساختند. از آن بسیار گونه تغییر عرضه کردند اما یک نکته را نگفتند: ما قتل او را محکوم می‌کنیم و این ربطی بدان ندارد که ما در پاره فکر و سلوک او چه می‌اندیشیم. این سخن مدرن است و با اندیشه بر آن می‌توان به تفاوت ایستار اخلاقی عصر جدید با دوره‌های پیشین پی برد. تاریخ را بازسازی کنید و بعنوان انسان روشن‌اندیش مدرن در گذشته حضور یابید: کوشش می‌کنید مانع محاکمه حلاج شوید، به جای حلاج روحانیانی را که فتوای قتل او را صادر کرده‌اند مستحق دادگاهی شدن می‌دانید، ریشه ماجرا را در نبرد قدرت، درگیری‌های فرقه‌ای و جهانی همه گیر می‌جوید و کمتر بدان توجه دارید که شخصی حلاج چه‌هی و هویتی می‌کند. می‌گویید بگذار بد هر چه می‌خواهد بگوید و هر چه می‌خواهد بیندیشد، تا زمانی که کسی را آزار نداده در هر کاری آزاد است. اگر کسی معتقد است که وی گمراه است باید با او بحث کند و توصیه کند این یا آن کتاب را بخواند. اگر خود حلاج سخت مصر است که با عوالمی دیگر ارتباط دارد و به این خاطر بی‌قرار است و احوالنا به خود و دیگران آزار می‌رساند، نسکوست که برای درمان روانش چاره‌ای اندیشیده شود تا آرامش یابد و پندار و رفتار بهنجاری داشته باشد.

و سرانجام توصیه شما به عارفان و شاعرانی که گرد ماجرا فرقه‌سازی و افسانه‌پردازی می‌کنند این است که گزاف نگویند، آگاه باشند و با دفاع از آزادی اندیشه و بیان کاری کنند که فردا این معیشت دامن‌گیر کسی دیگر نشود. این بازگشت مجازی به گذشته دیگرسانی‌ای را بازمی‌نماید که خودویژگی عصر جدید را به نیکی جلوه‌گر می‌کند. هیچ مانع منطقی برای بازنمود تفاوت

بدین شیوه وجود ندارد. اعتراض هرمنوتیکی در این باره که اگر این‌گونه به گذشته بازگردیم و در باره رخدادهای آن پیش‌داوری کنیم، آن را نخواهیم فهمید. به این آزمون ساده تفاوت‌نمای ما بر نمی‌خورد. در این تقابل آنچه از دست می‌رود معنای ساختگی یک ماجراست نه حقیقت آن، و همانا آگاهی بر ساختگی بودن معنای سنتی ماجراست که فهم درست آن و چرایی بودنش را امکان‌پذیر می‌کند.

مفهوم این تفاوت‌گذاری این نیست که انسان دوران کهن برخوردار از آن شعور اخلاقی نبوده تا آدمکشی را محکوم کند. مشکل ذهنی وی این است که ماجرای چون قتل منصور حلاج را عمدتاً تا زیر هر قولهای دسته‌بندی می‌کند جز مقوله ساده آدمکشی. مفهوماً و شیخ‌هایی که فضای فکری و زیستی آن روزگار را پر کرده و معرکه سرام‌آوری از نبرد قدسی و شیطانی به پا ساخته‌اند، از او امکان تحلیل ساده و منطقی موضوع را می‌گیرند. بر خشونت بعنوان خشونت اندیشه نمی‌شود.

انتزاع، دسته‌بندی و تعریفهایی که بر آن‌اند به ذات پدیده‌ها و مفهوماً راه یابند مشغولیتهای اصلی تفکر خردورز کهن را می‌سازند. آنچه فکر کهن با آن بیگانه است پرسش از پی چیزی‌ها در نسبت آنهاست: نسبت به اعتبار موقعیت زمانی مکانی و تاریخی و به اعتبار تاثیرگذاری دید فرد نگرند بر آنها. برکل هستی نیز مهر نسبت می‌خورد و با این رویکرد این پرسش سر بر می‌آورد که چرا هستی هست و چیزی‌ها هستند بجای آنکه نباشند. مقایسه میان این پرسش بعنوان یکی از تئیس‌های مسئله اصلی مابعدالطبیعه در عصر جدید با تئیس ارسطویی آن (آگاهی بر هستی در خودپداری آن) حکایت از هیچ فرونگذاری‌ای دارد که هیچ چیزی را به امان خود رها نمی‌کند.

جهان کهن با نظمی سه گانه مشخص می‌شود: ساختار مقدر قدرت سیاسی و سلطه طبقاتی، رابطه مقدر آسمان و زمین و نظم مقدر هستی‌شناختی. در هر سه پهنه تفاوت فرازین و فرودین تفاوت ذاتی‌ای است که همیشه برقرار است. عبودیت الزامی است برخاسته از این تفاوت ذاتی. متناظر با بندگی در دو پهنه نخست، پستی از نظر گوهر وجودی در پهنه سوم است. نامهای عوض می‌شوند نامهای امیران و خدایان، اما در رابطه بنده و رب چیزی عوض نمی‌شود. این نظم نظمی است اساساً سیاسی، به این معنا که اقتدار محور آن را می‌سازد: اقتدار شاه و اقتدار خدا. بسیاری از مفهوماً مابعدالطبیعی نیز رابطه سلطه را بازتاب می‌دهند: یکی اصل است و دیگری فرع، یکی جوهری است و دیگری عرضی. عصر جدید به هم خوردن نظم سیاسی الهیاتی مابعدالطبیعی جهان است. جهانی فرو می‌ریزد و جهان تازه‌ای شکل می‌گیرد که محور اقتدار در آن مدام موضوع چالش است.

عصر جدید تحولی است که از حوزه سیاست آغاز می‌شود. این نظر که می‌توان نظم سیاسی دیگری داشت، دامنه اثرگذاری قدرت مرکزی سیاسی را محدود کرد و برای نظم بیته بحث و چاراندیشی و نظرواچی کرد، جهان کهن را به هم ریخت. همخوان با تزلزل قدرت شاه، تحول دید در الهیات و در مابعدالطبیعه بود. مقدس‌های کهن قدرت خود را از دست دادند. اسطوره‌زدهای که روندی است همچنان روان به تاراندن اشباح باستانی آغازید. بعد معرفتی تحول را می‌توانیم با موضوع اندیشه قرار دادن قدرت مشخص کنیم. تفاوت با گذشته در قدرتی است که نسبت قدرت را کشف می‌کند. سنجدین آن در نسبتش با همکشی انسانها و جامعه و ساختار آن شکل‌گیری ایده تاسیس و قرارداد را امکان‌پذیر می‌کند. جامعه‌ای که تاسیس شده و با قراردادی میان انسانها شکل گرفته، تحول‌پذیر است. این می‌تواند از آنچه هست بسامان تر شود. این سازه، سازه‌ای است انسانی و مسئولیت سامان و زیست آن با انسانهاست. با این دید دولت دیگر سایه خدا نیست. دولت که زمینی شد، کیسا به ناچار فقط مسئول آسان گشت. این آسان‌ها چیزی است که سکولاریسم نامیده می‌شود.

سکولاریسم یعنی باور به این که دولت سازه‌ای است انسانی. مخالفت با آن باور به ظل‌الله‌بودن فرمانفرمای دولتی است. با تقدس‌زدایی از قدرت دولتی روندی آغاز می‌شود که همه مفهوماً در این جهانی می‌کند. حتی مفهوماً آن‌جهانی به زیست‌جهانی انسانی برگرداند می‌شوند. نگرش انتقادی در زمینه‌هایی بسیار به جای نگرش تقلیدی

می‌نشیند. همای تجدد چیزی به نام سنت شکل می‌گیرد. در برشگاههای زمانی ویزه‌ای در زیست تاریخی همه ملتها و فرهنگها شکل گرفتن سنت، بعنوان سر بر آوردن شمایلیا و شاکله‌های خاصی در پشت سر، با اختراع سنت، یعنی سرهم‌بندی چیزهایی برای تقویت هویت، همراه می‌گردد. ایستار کهن یا تبدیل‌شدن به ایستار سنتی در مفهوم پیش‌گفته، بسی چیزها از نگرش مدرن می‌آموزد، کنشگر می‌شود، از مفهوماً و رخساره‌های گفتمانی جدید بهره می‌گیرد و به زندگی خود ادامه می‌دهد. سرپناهگاههای مختلفی برای مصون نگاهداشتن آن وجود دارند. اعتقاد عامه، فرهنگ عامه (فولکلور)، فرهنگ ملی، هنر و ادبیات از جمله این سرپناهگاهها هستند. گم‌گم جا می‌افتد و پذیرفته می‌شود که مدرن بزییم و مدرن بیندیشیم، اما در عرصه‌های خاصی که میراث گذشته‌اند و سنتی به شمار می‌آیند، بر پایه ایستار کهن اندیشه و داوری کنیم. از این روست که قضاوت مدرن در باره ماجراهایی چون ماجرای حلاج تعجب‌انگیز می‌شود. بسیاری گمان می‌کنند با ایستار مدرن معنایی از دست می‌رود معنا در مفهوم افتق به جلوه‌درایی جهانی با اشباح و توهم‌های خاص آن آری، هیچ حقیقی اما زایل نمی‌گردد.

چستی عصر جدید

در کانون انقلابهای جهان نو انقلاب برای درهم‌شکستن نظام مبتنی بر بندگی در جامعه نشسته است. انقلابها و تحولات پیش‌آمده در پهنه اعتدالی دینی بازتاب تحولهای اجتماعی هستند. در محتاطانه‌ترین تقریر می‌توان دامنه و گستردگی‌ای را که در عصر جدید یافته‌اند به زمینه اجتماعی‌ای برگرداند که دیگر بندگی کهن را بر نمی‌تابد. انسان سنخ نمای عصر جدید انسان آزاد و سرفراز است. چستی عصر جدید را در سرفرازی و آزادی‌ای باید جست که نصیب انسان می‌کند.

عصر جدید را نباید تنها در تبیین آن با سده‌های میانه تعریف کرد. تبیین شاخص آن تفاوت با کل دوران کهن است که سده‌های میانه را نیز شامل می‌شود. مفهوم کینی فرهنگی سده‌های میانه بیانگر چیرگی مطلق‌بینی الهیاتی ویژه دینهای سامی در بخشهایی از جهان است. این مفهوم در این معنای فرهنگی آن در جایی کاربرد دارد که بیشتر در آن جهان‌بینی‌ای فرهنگ‌ساز باشد که کینه‌ای از کثرت‌گرایی را بپذیرد. یونانی که با خدایان هومری کثیرش و با دم‌کراسی و تنوع اندیشه‌های فلسفی اش مشخص می‌شود، عالی‌ترین نمونه فرهنگی کینی است که در تبیین اشکار با مطلق‌گرایی سده‌های میانه قرار دارند. فرهنگ ایرانی پیش از چرخش مطلق‌گرایی‌های که از روزگار ساسانیان آغاز می‌شود و تپاهی آن را به دنبال می‌آورد، در زمره این فرهنگها قرار دارد. در الهیات این فرهنگ هنوز مفهوم پاری، که پیشینه آن فرزندپروری مادرانه و پساتر پدران است، بر مفهوم بندگی می‌چربد. بندگی با ساختار معینی از قدرت سیاسی که در آن قدرت بنده‌ساز زمین و آسمان ترکیب می‌شوند، غلبه می‌یابد. شاخص آن، قدرت‌گریزی ویژه روحانیان زرتشتی، تبدیل دین زرتشت به دینی دولتی و پایان کثرت‌گرایی است که زیر نام این دین وجود جهان‌بینی‌های مختلفی را می‌سازد. دوران ساسانیان پیش‌درآمد و زمینه‌ساز تن‌دادن به مطلق‌بینی‌ای است که شاخص اصلی سده‌های میانه خطنه فرهنگی ماست (۲)

عصر جدید در جایی عمدتاً در تبیین آن با دوره‌های میانه مشخص می‌شود که خاطره تاریخی دوران کهن پیش از دوره‌های میانه یاری‌رسان نواندیشی روشن‌نگر در نبرد با تاریخ‌اندیشی باشد. این یاری‌رسانی در اروپا در جنبشی به نام نورایش صورت گرفته است. در خطه فرهنگی ایران به سختی می‌توانیم از چیزی به نام نورایش سخن گویم. رویکرد جدید به دوران کهن را بیشتر باید به حساب ملت‌باوری ایرانی بگذاریم تا نوعی نورایش فکری. یاری‌رسانی آن به نبرد علیه تاریخ‌اندیشی در درجه نخست تا حد کشف دوره چیرگی مطلق‌باوری بعنوان یک دوره تاریخی دارای آغازی مشخص، سنجدین با دوره پیشتر و دیدن فراز و فرودهای آن است. با این کار بیهی که خود را فراسوی تاریخ قرار می‌دهد تبدیل به چیزی تاریخی می‌گردد. سنجدین پذیرش ناگزیر آن بعنوان یک دوره تاریخی باعث رواگشتن پرسشهایی از این دست می‌شود که آیا چیرگی

آیین برآستی سعادت همگانی را به همراه آورد. اگر کسی پاسخ گوید آری، با این اعتراض مواجه خواهد شد: ما که پیشتر سعادت‌مند تر بودیم! و نیز در برابر این ادعا واقعیت فلاکت‌کنونی به رخ کشیده خواهد شد و بدبختی‌های دیگری که سده‌های میانه خطه تاریخی را شوم و سیاه کرده‌اند.

بندگی و خاکساری منشی است کهنتر از آیینهای چیره در سده‌های میانه. ایستار عصر جدید نفی کلیت این منش است هر چند که تبیین آن با سده‌های میانه چشمگیرتر می‌نماید. انسان سرفراز عصر جدید در چهار پهنه زنجیرهای بندگی را می‌گسند:

۱- در پهنه جامعه با خیزش علیه استبداد؛ روندی آغاز می‌شود که بندگی را در همه حوزه‌های اجتماعی به موضوع چالش بدل می‌کند و زمینه‌های نفی آن را فراهم می‌آورد. حوزه‌های شاخص عبارت‌اند از: حوزه قدرت سیاسی، حوزه اقتصاد و حوزه رابطه دو جنس.

۲- در پهنه جهان‌بینی با واژش تقلید و تحمیل و تعبد و رویکرد به انتقاد و همپرسی و گفتمان.

۳- در پهنه دانش با انتقاد از جزمی‌اندیشی، رویکرد به تجربه و درآمزش دانستن و توانستن.

۴- در پهنه پستند با محور قراردادن خواسته‌های انسانی.

در همین عرصه‌های اصلی رهایی می‌توانیم جنبه‌های اصلی بندگی کهن را بازشناسیم. شکل متکامل آن مبتنی بر سلطنت مطلقه زمینی متکی بر سلطنت مطلقه آسمانی است. دو مطلق آسمانی و زمینی در ترکیب تکمیل‌کننده خود انسان را به بردگی می‌کشاند. بردگی سیاسی، بردگی معیشتی، بردگی الهیاتی، بردگی در منش اخلاقی، اثباتی در اندیشه و اسارت ذوقی همه مکمل یکدیگرند. وظیفه آیین‌های مختلف توجیه مشروعیت‌بخش این کلیت بنده‌ساز و برگزاری مراسم برای تاکید جمعی بر ضرورت خاکساری و درونی‌کردن فردی منش سرپرده‌گی است.

حقانیت عصر جدید

در برابر نظامها و منشهای بنده‌ساز عصر کهن مقاومتی صورت می‌گیرند که هیچ یک راه به جایی نمی‌برند (۳). تنها آن کلیت شناخته‌شده بعنوان عصر جدید از جریانهای مختلف سیاسی، اعتقادی، فکری، اجتماعی، معرفتی و ذوقی است که پایه عبودیت کهن را در هم می‌شکند. این کارکرد و دستاورد، مبنای حقانیت عصر جدید است. بر این اساس جنبه‌ها و معناهای مختلف حقانیت عصر جدید را بازمی‌نماییم.

عصر جدید حقانیت دارد چون پدیدآورنده راستی است. حقیقت انسان در آزادبودگی اش رخ می‌نماید. به سبازش سقراطی خود را شناسا! تازه در عصر جدید، که فراهم‌کننده زمینه خودپداری انسان است، برآستی گوش می‌دهد (۴). در برابر خودپداری از خوددیگانگی می‌نشیند که شکلهای مختلفی دارد. آگاهی بر آنها، انتقاد از ایدئولوژی‌های موجه‌کننده آنها و تلاش برای دگرگون‌کردن نظامهای از خوددیگانته‌ساز در عصر جدید امکان‌پذیر می‌شود. این امتیاز دوران ما نسبت به دوره‌های تاریخی دیگر است، امتیازی که به هیچ رو ناشی از پرده‌پوشی این واقعیت نیست که در این دوران شکلهای تازه از خوددیگانگی پدید می‌آیند یا همچون کالارستی رواج بی سابقه‌ای می‌یابند.

رویکرد دکارتی به خود می‌شود: می‌اندیشم، پس هستم. در این رویکرد نقش‌سازای نهاد ادراک‌کننده کشف می‌شود و این کشف کلیدی می‌شود برای گشودن راز بسیاری از معماهای دوره‌های گذشته. مفهوم نهاد ادراک‌کننده (۵) به تدریج از مفهومی انتزاعی تبدیل به پدیدداری پویا می‌شود که سازها و سوبه‌های آن در خودآگاهی، ناخودآگاهی، تاریخ، جنسیت، نمادپردازی، زبان، جامعه، نظامها و ساختارهای متشکلی جسته می‌شود و از آن رو بدان به چشم یک واگشتگاه می‌نگرند که مفهوم پرداز و مفسر همه این حوزه‌ها و سازه‌هاست. واگشت‌باودن آن نه واگردنده به نوعی منزلت ترفارزنده نهاد ادراک‌کننده بلکه برخاسته از واقعیت تاریخی آزادی انسان و خودمداری موقعیت وجودی انسان در عصر جدید است. سازنده جهان بعنوان جهان تجربه‌های ممکن خود انسان است. آزادی حق طبیعی است. حقانیت عصر جدید در کشف این حق طبیعی و زمینه‌سازی سیاسی و

اجتماعی برای برآورده‌سازی هنجارهای برخاسته از این حق است. در این مفهوم عصر جدید مشروع است. براین مینا آن نظامی در عصر ما مشروعیت دارد که پاسدار آزادی انسانی باشد. چالش مشروعیت‌ها در نهایت چالش میان آزادی و استبداد است. اساس مشروعیت عصر کهن گنجیدن در نظام عبودیت بود، اساس مشروعیت در عصر ما پایبندی به هنجار رهایی است. اصلاح در باورهای سنتی اصلاح در درک آنها از مشروعیت است.

نظام استبدادی کهن شایسته انسان نبود. انسان از آن رنجهای فراوان برد. آن نظام به انسان امکان آن را نمی‌داد که استعدادهای خود را پرورش دهد و از همه توانهای خود بهره برد. شایسته است که انسان آزاد و سرفراز باشد. حقانیت عصر جدید در سزاواردانستن آزادی است.

عصر جدید پاسخی سزاوار به حق‌کشی‌های همه دوره‌های پیش از خود است. در هر فرهنگی سسرفرازی و سسرافکنندگی مفهومی‌هایی ادراک‌پذیرند و تاریخ هر فرهنگی را می‌توان به صورت چالش میان نیروهای تلاش‌ورز برای آزادی و سسرفرازی انسان و نیروهای برده‌ساز باز نوشت. بدین اعتبار عصر جدید رخدادی است اصیل، یعنی ریشه‌مند در درون هر فرهنگی.

برتری اخلاقی عصر جدید

آرمان اخلاقی بهسازی رابطه‌های انسانی است بدانسان که کسی دیگری را یازاراد، ارج هر کسی پاس داشته شود و فرد و جمع، در سعادت و از سعادت یکدیگر سعادت‌مند باشند. مبنای سعادت‌مندبودن از سعادت یکدیگر آزادی انسانهاست. با عصر جدید دوران آزادی آغاز شده است. اینکه به سعادت فردی و جمعی دست یابیم، بستگی به شعور و اراده خودمان دارد. به این اعتبار که تنها انسان آزاد می‌تواند رفتار اخلاقی داشته باشد، عصر جدید را باید آغاز اخلاق دانست. در این عصر است که نیکی به خاطر نیکی ارجمند می‌شود، نه از آن رو که ببدان حکم شده، سنت آن را می‌ستاید و نیکی‌کاری را پاداشی بزرگ است. از چنین نگرگاهی اگر از درکی به تمامی اخلاقی از دین عزیمت شود می‌توان عصر جدید را دینی‌ترین عصر دانست زیرا در آن برای نخستین بار امکان انتخاب دین و امکان معرفتی یکسر گرونده به فراسوی مفروض فارغ از هر گونه تعهد قومی و قبیله‌ای و فرقه‌ای و اجبار در تظاهر فراهم می‌گردد.

مفهوم انسان چوونان انسان در عصر جدید شکل گرفته است. پیش از آن انسان بعنوان عضو طایفه و گرونده به این یا آن فرقه تعریف می‌شد. آنچه که اینک دستورهای اخلاقی آیین‌های کهن نامیده می‌شوند، جزئی از آداب و رسوم طایفه یا فرقه بوده‌اند. تبعیض، ذاتی این آداب و رسوم بوده است: تبعیض میان زن و مرد، خردسال و کهن‌سال، دارا و نندار، برده و آزاد، ارباب و رعیت، روحانی و غیرروحانی، معتقد و کافر و هسانندهای اینها. این تبعیضا را عصر جدید از میان برمی‌دارد و اجازه می‌دهد اخلاقی شکل بگیرد که به انسان به اعتبار معرفتی انسان‌بودنش می‌نگرد. این نگرش شکلهای تازه تبعیض را که در عصر جدید سر برمی‌آورند یا با دگردهی شکلهای کهن در روند جهانی شدن امکان‌پذیر می‌نماید که عصری آغاز شده که قادر به نقد اخلاقی خود است. این توانایی از جمله ریشه در آن دارد که در این عصر تبعیض بعنوان تبعیض بازشناسی می‌شود. به این اعتبار عصر جدید عصر ژرف‌ترین نوع عدالتخواهی است.

نگریستن به انسان چوونان انسان بعنوان هم‌دارنده و هم‌وضع‌کننده حق‌زمینه‌ساز بودش‌یابی مفهوم حقوق بشر و سرانجام تبلور ایده آن به صورت اعلامیه جهانی حقوق بشر شده است. این اعلامیه پاسخ بشریت است به همه حق‌کشی‌های رواداشته‌شده در همه عصرها. هیچ آیینی اندیشه‌هایی هسنگ این اعلامیه عرضه نکرده است. آیینهای سنتی تاثیرگذار از آنجایی که کلیت انسانی را قربانی تبعیض‌گذاری‌هایشان می‌کردند، هیچ یک نتوانستند حتی تا آن حد به مفهوم انسانیت نزدیک شوند که با کشتار و خشونت مخالفت ورزند. همه مشوق آدم‌کشی بوده‌اند. دفاعی که اینک از آنها صورت می‌گیرد، شاید موضع صادقانه کنونی دفاع‌کنندگان در مخالفت با خشونت باشد، اما حاوی هیچ گزاره صادقانه‌ای در باره گذشته تاریخی نیست، مجموعه‌ای که سنت را می‌سازد و بدون آن نامی از آیین نیازمند به دفاع در میان نبوده، در متناهی تبعیض و خشونت دفاع می‌کنند. گفتن این که آدمیان حکمهای اصلی و کانونی سنت‌ساز را بد فیسیده‌اند، تنها یک معنای حقیقت‌گو می‌تواند داشته باشد: عصر جدید است که اجازه می‌دهد از متناهی تفسیری به‌راستی اخلاقی کنیم. این سخن اما نه امتیازدهی به آن متناهی، بلکه ارجح‌داری به عصر جدید است.

عصر جدید کشف جسمانیت انسان است. در این عصر است که سرانجام این حقیقت پذیرش می‌یابد که کلیت وجودی انسان جسمانی روانی است. احترام به شخصیت انسان احترام به تمامیت

نگاهی به تحولات پس از ۱۱ سپتامبر

کیانوش توکلی

(قسمت سوم)

واقعه ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی در تاریخ جهان بشمار می‌رود. وقتی هواپیمایرانی که جت‌های مسافری را به برج‌های مرکزی تجارت جهانی در نیویورک و ساختمان پنتاگون در واشینگتن کوبیدند، کاری فراتر از کشتن حدود ۳۰۰۰ نفر، انجام دادند. این عملیات تاثیر عظیمی در سیاست‌های خارجی کاخ سفید بجای گذاشت.

برخی این واقعه را با حمله ژاپن به هاوانی که آمریکا را به جنگ جهانی کشاند و یا حمله هیتلر به لهستان قابل مقایسه می‌دانند. در واقع پس از این رویداد، ائتلاف وسیعی علیه تروریسم و بنیادگرایی اسلامی شکل گرفت. اما جنگ علیه تروریسم و بنیادگرایی اسلامی تازه آغاز شده است و برخی از تحلیل‌گران غربی این جنگ را، جنگ چهارم جهانی جنگ سرد را جنگ جهانی سوم نام‌گذاری کرده‌اند. جیمز ولسی رئیس سازمان سیا و عضو هیات مشاوران وزارت دفاع آمریکا در مصاحبه با روزنامه آلمانی تاتس از جمله می‌گوید: آمریکا باید جنگ علیه تروریسم را به جنگ برای برقراری آزادی مردم خاورمیانه تبدیل کند.

همانطور که این روزها شاهد بوده‌ایم در باره ۱۱ سپتامبر هزاران مقاله، گزارش و فیلم تهیه شده است. بگونه‌ای که این موضوع به شکل بی‌سابقه‌ای در مرکز گفتگوی جهانیان قرار گرفته است. این عملیات تروریستی که آخرین خط دفاعی آمریکا - پنتاگون - را در هم شکست و جهان سرمایه‌داری غرب را به مرز ورشکستگی کشاند و موجب بیکاری میلیون‌ها انسان شد و در یک کلام امنیت جامعه جهانی را مورد مخاطره قرار داد و عبارتی حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر، حمله به کل تمدن غربی بود که از استین بنیادگرایی اسلامی می‌برون آمد. از اینرو تحت تاثیر این رویداد، استراتژی آمریکا و غرب در عرض چند ساعت عوض شد و آمریکا دوگانگی در برخورد با بنیادگرایی اسلامی را که سیاست پجامانده از دوران جنگ سرد بود را به کناری گذاشت. سرعت ائتلاف جهانی برای مبارزه با تروریسم شکل گرفت و تصمیم کاخ سفید برای نابودی جنبش‌های بنیادگرای اسلامی موجب تغییر معادلات سیاسی در جهان شد. طالبان را به کسک اپوزیسیون افغانی از قدرت برکنار کرد و در این راه چنان ماهرانه و عادلانه عمل کرد که توانست موازنه قدرت را بین اقوام مختلف حفظ نماید و در رهایی مردم افغانستان از شر حکومت طالبانی، نقش اصلی را بازی کرد. به گونه‌ای که افغان‌ها، دخالت آمریکا را به سود منافع ملی خود یافتند. و در واقع مردم افغانستان پرنده اصلی ۱۱ سپتامبر شدند.

قبل از پرداختن به تحولات پس از این واقعه بایستی اشاره داشته باشم به مواضع آن دسته از محافل سیاسی و اسلامی که همیشه پشت کاسه، نیم‌کاسه‌ای را می‌بینند و فلسفه سیاسی آنان مبتنی بر تئوری توطئه بنا شده است و آن اینکه فاجعه ۱۱ سپتامبر را خودزنی می‌دانند که کوبیده‌شدن هواپیمایا به ساختمانها توسط تکنولوژی همدایت‌شونده از جانب خود آمریکایی‌ها و یا مוסاد صورت گرفته است و معتقدند که پای هیچ تروریستی شبکه القاعدای در کار نبوده است. این موضوع برای اولین بار در روزنامه جمهوری اسلامی ایران درج شده بود که امسال نیزاین موضوع تکرار شده است. بعدا محافلی از چپ‌های ضد آمریکایی اروپا به تئوریزه کردن چنین استدلالی پرداختند.

و یا شکل دیگری طرح می‌شود که ۱۱ سپتامبر سر آغاز دوران جدیدی در مناسبات آمریکا با بقیه جهان نمی‌باشد بلکه این واقعه تروریستی شتاب‌بخش تحولاتی بود که پس از فروپاشی شوروی و از زمان جورج بوش پدر شروع شده بود که توسط جورج بوش پسر دنبال می‌شود. بنظر من هر دو این تحلیل خطر بنیادگرایی اسلامی را برای تمدن بشری، نادیده می‌گیرد.

موروی بر تحولات پس از ۱۱ سپتامبر!

جنگ سرد را که مورخان آن را جنگ سوم جهانی نامیده‌اند با فروپاشی شوروی می‌بایست به پایان می‌رسید و در آن زمان ما با تئوری فوکویاماها که پایان تاریخ که پایان سیاست را خوشبینانه نوید می‌داد و از طرف دیگر، تئوری جنگ تمدن‌ها که از سوی ساموئل هانتینگتون که بنوعی خطرات حمله بنیادگرایان اسلامی علیه تمدن غربی را پیش‌بینی می‌کرد. ولی با این وجود فضای جنگ سرد در روابط بین‌الملل تا ۱۱ سپتامبر ادامه یافت. تا این تاریخ، غرب و آمریکا با مسئله بنیادگرایی اسلامی یک بام و دو هوا بر خورد می‌کردند. از طالبان در مقابل اخوندهای حاکم بر ایران و از چین‌ها در مقابل با روس‌ها دفاع می‌کردند. و در اختلافات پاکستان و هند جانب مسلمانان را می‌گرفتند و ...

اینکه بعد از ۱۱ سپتامبر در پشت درهای بسته پنتاگون و وزارت خارجه و یا بطور کلی، مراکز تعیین استرژای غرب و آمریکا چه گذشته بر ما معلوم نیست ولی حداقل با بهره گیری از وسایل ارتباط جمعی غرب می‌توان تغییراتی را

مشاهد کرد. بنظر من این تغییرات در رابطه با ایران، سه دسته‌اند: اول - تغییرات اساسی در روابطه روسیه و آمریکا دوم تغییر مناسبات آمریکا - عربستان و سوم، تغییر سیاست اتحادیه اروپا نسبت به جمهوری اسلامی که همه این متغیرهای خارجی بطور مستقیم در تحولات سیاسی کشور نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند که در ادامه حتی می‌تواند به عامل اصلی تحولات اجتماعی و سیاسی کشور بدل گردد.

روسیه و آمریکا!

پوتین رئیس دولت روسیه از میان رهبران جهان، اولین کسی بود که با آقای بوش ابراز همدردی کرد. در واقع پوتین از این واقعه استفاده کرد تا تغییر استراتژیک روسیه نسبت به غرب را اعلام کند اما بنظر می‌رسد در درون هیات حاکمه با مخالفت‌های ناسیونالیست‌ها و کمونیست‌ها روسی مواجه گشته است و انطور که پیش‌بینی می‌شود این روند به پیش نرفته است. با این وجود در رابطه با این دو ابرقدرت اتمی جهان، دو تحول اساسی بوجود آمده است:

اول ایجاد شورای روسیه - ناتو که می‌تواند مانع بزرگی بر سر راه همکاری و توسعه ایران - روسیه بوجود بیورد دوم کاهش زرادخانه اتمی روسیه و آمریکا. شایان ذکر است که فروپاشی کامل سیاست دفاعی و خارجی فدراسیون روسیه در برابر آمریکا و تبدیل رسمی این کشور به قدرتی متوسط در عرصه جهانی قبل از ۱۱ سپتامبر شروع شده بود و در ماههای پس از آن شتاب گرفت. این واقعه موجب تضعیف جناح ناسیونالیست و کمونیست‌های روسیه و تقویت محافل سیاسی حاکم در روسیه به سوی همکاری با آمریکا شد. تقویت این گرایش نشانه کم‌رنگ‌شدن ایده ایجاد محور روسیه - اروپا در برابر آمریکا بود. عبارتی رقابت ژئوپولیتیک واقعی بین آمریکا و اروپا بر سر مسیر خطوط لوله نفت و گاز و اینکه چگونه می‌شود با نرخ مناسب و بدون مزاحمت از منطقه نفت و گاز به بازار جهانی رساند، از سوی دیگر اهمیت نفت و گاز این مناطق برای آمریکا به عنوان تامین‌کننده نفت و گاز غرب به هنگام بحران در خاورمیانه از اهمیت نسبی برخوردار است. پیونده اینک آمریکا در صدد کاهش وابستگی آمریکا به نفت و گاز خاورمیانه است. خلاصه اینکه تسوهم استراتژیک‌بودن روابطه روسیه - ایران از مانور نظامی روسیه در دریای خزر که اساسا اقدامی علیه منافع ملی ایران بود - بر باد رفت. و همچنین رژیم از بازی با کارت روسیه در مقابل آمریکا محروم گشت.

آمریکا و عربستان!

رابطه آمریکا با عربستان که بر اساس سیاست - امنیت در مقابل نفت - بود و برمی‌گشت به دوران روزولت و این سعود، بعد از ۱۱ سپتامبر دست‌خوش بحران جدی شده است. وقتی دانسته شد که ۱۵ نفر از ۱۹ نفر تروریست تابعیت سعودی داشتند و بن‌لادن تا سال ۹۴ شهروند این کشور بود. و مهمتر از همه، شکل‌گیری القاعده با اعتقادات وهابی و بنیادگرایی که در دوران جنگ سرد بوجود آمد بدون کمک مالی جنگجوی عربستان غیر قابل تصور بود. بی‌مناسب نبود که تعدادی از روشنفکران طراز اول آمریکایی که با محافل حکومتی این کشور روابط تنگاتنگی دارند در یک بیانیه تحلیلی به نقش ضمنی عربستان در واقعه ۱۱ سپتامبر اشاره می‌کنند:

....مهاجمان، این حمله را به تنهایی یا بدون حمایت و به دلایلی ناشناخته انجام ندادند. آنها بخشی از یک شبکه بین‌المللی بودند که در ۴۰ کشور جهان فعال بوده و با نام القاعده مشهور است. شبکه القاعده هم به نوبه خود، بازوی یک جنبش اسلامی بنیادگرای وسیعی است که در طول چندین دهه پا گرفته و برخی دولت‌ها هم در مواردی با این شبکه کنار آمده و یا حتی مورد حمایتش قرار داده‌اند، شبکه‌ای که به صراحت اعلام می‌دارد برای پیشبرد اهداف خود آبابی از کشتار و قتل عام ندارد و توانایی انجام این کار را نیز بارها به اثبات رسانده است. و یا به نوشته روزنامه فرانکفورتر آنگماینه: ... آنچه آمریکا با آن توافقی ندارد، رفتار عربستان در مبارزه با تروریسم است ...عربستان ده‌ها سال است که مدافع جریان‌های اسلامی افراطی و نظامی در سراسر جهان است ...سازمانهای سعودی به گروه‌های فلسطینی حماس و جهاد کمک مالی می‌کنند این کمک‌ها حتی تا اندونزی، بوسنی و آفریقا هم گسترش

پیدا می‌کنند. شبه جزیره عربستان میلیون‌ها دلار صرف ساختن مساجد، نهادهای آموزش دینی، چاپ و پخش شعارهای تبلیغاتی در سراسر جهان می‌کند تا درک عقب‌افتاده خود از اسلام را در دنیا توسعه دهد. ... اخیرا مطلبی به روزنامه درز کرد و یا درز داده شد که نه تنها حاکمان سعودی بلکه مراکز سیاسی و مالی جهان را به وحشت انداخت. روزنامه واشنگتن پست در شش اگوست نوشت که در تاریخ دهم جولای که در یک کمیته مشورتی سری و مهم پنتاگون، از عربستان به عنوان دشمن و هسته شرارت نام برده شد. در گزارش به کمیته سیاست خارجی وزارت دفاع آمریکا آمده است که - سعودی‌ها در تمام سطوح زنجیره ترور از برنامه‌ریزی تا تامین مالی، از کادر نظامی تا سرباز عادی، از ایدئولوژیست تا مشوقین، فعال هستند.

از سوی دیگر شکایت خانواده‌های قربانیان فاجعه ۱۱ سپتامبر علیه عربستان و درخواست هزار میلیارد دلار غرامت و همین‌طور در شرایطی که آمریکا در صدد برانداختن دیکتاتور عراق است عربستان نمایشگاه تجاری و هیتهای بازرگانی به عراق اعزام می‌دارد. که آشکارا یک دهن‌کجی به آمریکا است. این رویداد موجب تقویت این شایعه شده است که سعودی‌ها قصد دارند که به تدریج ذخایر ارزی خود را از آمریکا خارج سازند. جدا از مناسبات‌های این دو دولت، مسایل خاورمیانه و تشدید حمایت آمریکا از اسرائیل موجب جو ضد آمریکایی در بین مردم سعودی گردید. انتقال بخشی از تورسیم سعودی از آمریکا و غرب به جاهای دیگر از جمله به ایران و تحریم کالاهای آمریکایی و فروش بی‌سابقه زمزم‌کولای ایران به جای کوکاکولای آمریکایی از نمونه قابل توجه فضای سیاسی جامعه عربستان است.

اما در روابط حکومت اسلامی ایران و عربستان که سالها به هم به دیده ظن می‌نگریستند و در احیای اسلامی رقیب ایدئوژیک هم محسوب می‌شدند و در دو قطب سیاست جهانی با هم قرار داشتند و اختلاف بر سر جزایر سه گانه هم مزید باعث شده بود این روزها شاهد روابط نزبد گرمی بین این دو حکومت اسلامی هستیم. در روابط ایران با سعودی‌ها می‌توان به قرارداد امنیتی میان این دو کشور نام برد. این مناسبات به نوبه خود بر بهبود روابط ایران با شیخ‌نشین‌های عربی تاثیر مثبت گذاشته است.

در واقع تنها تاثیر مثبت و سود معینی که حکومت اسلامی از واقعه ۱۱ سپتامبر برد همین مناسبات حسنه بین ریاض و تهران است. وگرنه اخوندهای حاکم بر تیران بازنده اصلی واقعه ۱۱ سپتامبر بودند. در واقع حلقه محاصره به دور حکومت‌شان تنگ‌تر و حضور درازمدت آمریکا در خلیج فارس و افغانستان و نیز حضور نظامی آمریکا در ازبکستان و قرقیزستان موجب نگرانی جدی حکومت اسلامی از آینده خود شده است.

اتحادیه اروپا و حکومت اسلامی

اروپا که حمله ۱۱ سپتامبر را حمله به تمدن غربی و در واقع حمله به خود تلقی کرد در ائتلاف علیه تروریسم و بنیادگرایی اسلامی همپا با آمریکا پیونده در سرنگونی طالبان و سرکوبی القاعده شرکت فعال داشت. با این وجود با قراردادن حکومت اسلامی ایران در مثلث شرارت از جانب آمریکا مخالفت ورزید و از سوی دیگر جمهوری اسلامی از بندبازی با کارت اتحادیه اروپا محروم ساخت.

سیاست اتحادیه اروپا که در گذشته مبتنی بر سیاست گفتگوی انتقادی بود و با روی کار آمدن خاتمی به سیاست انتقاد سازنده تبدیل شد و در آخرین بیانیه اتحادیه اروپا که در دست همزمان با سالگرد ۱۱ سپتامبر انتشار یافت برای تجارت و معاملات اقتصادی با حکومت اسلامی پیش‌شرط‌هایی از جمله - بدرسمیت‌ساختن اسرائیل و عدم پشتیبانی از گروه‌های تروریستی فلسطینی را طرح کرد که با ماهیت سیاسی نظام اسلامی در تناقض آشکار قرار دارد، که روشن بود که چنین پیش‌شرط‌هایی مورد مخالفت حکومت اسلامی قرار گیرد. هر چند اتحادیه اروپا با سیاست تحریم آمریکا علیه جمهوری اسلامی مخالف بود ولی ظاهرا تغییر سیاست کاخ سفید در حمایت از مبارزات مردم ایران و عبارتی پشتیبانی از جریان سکولار - دمکرات ایران برای تغییرهای ساختاری رژیم، اتحادیه اروپا را به آمریکا نزدیک ساخت.

بسی غرب و آمریکا گرایش پیدا کرد. چشم‌انداز آتی نشان از تقویت رابطه روسیه - آمریکا می‌دهد در نتیجه، حکومت اسلامی بطور قعطی محروم از بازی با کارت روسیه در مقابل آمریکا محروم خواهد شد.

مخالفت برخی از کشورهای اروپا با آمریکا در عملیات نظامی علیه عراق و سیاست تحریم علیه رژیم اسلامی ایران، مانع از آن نشد که اتحادیه اروپا، خطر بنیادگرایی اسلامی برای تمدن غرب و لزوم جلوگیری با چنین خطراتی با آمریکا هم‌داستان نشود. آخرین بیانیه اتحادیه اروپا که در نوع خود شدیدترین موضع را نسبت به جمهوری اسلامی را در بر دارد آشکارا تغییر سیاست داده و روابط اقتصادی با رژیم را مشروط به درخواستهایی از ایران کرده است که با ماهیت نظام اسلامی آشکارا مابینت دارد.

مناسبات حکومت اسلامی با کشورهای عربی بعد از ۱۱ سپتامبر بهبود چشمگیری یافته است. ولی این به معنی جدایی استراتژیک عربستان از آمریکا نیست. بلکه از یک طرف ناراضی‌های سعودی‌ها از سیاست براندازی صدام و از دیگر سو تغییر سیاست ایران مبنی بر نزدیکی با متحدین آمریکا در منطقه و حفظ فاصله ظاهری با آمریکا است. البته ایران در این زمینه نه تنها فاقد یک سیاست روشن و یک‌دست نیست بلکه دارای سیاست چندگانه است و به هر سیاسی در رابطه با عراق دست بزند باز هم مثل قضیه افغانستان بازنده اصلی خواهد بود.

بعد از ۱۱ سپتامبر حکومت اسلامی مشروعیت خود را چه به لحاظ داخلی و چه به لحاظ بین‌المللی از دست داده است. حکومت اسلامی نشان داد که به هیچ وجه استعداد درک شرایط جدید - تحولات جهانی و منطقه‌ای در رابطه با ۱۱ سپتامبر را ندارد. آنچه به مناسبات ایران با آمریکا برمی‌گردد این است که آمریکا حلقه محاصره به دور ایران را از هر لحاظ تنگ کرده است به لحاظ نظامی با برخورداری از پایگاههای نظامی در اطراف ایران و از سوی دیگر رژیم ایران از بازی با کارت‌های اروپا و روسیه تا حدودی قابل توجه‌ای محروم ساخت. در این راستا از مذاکره با جناح رفسنجانی - خامنه‌ای خوداری می‌کند و نوک تیز حمله را متوجه این جناح کرده است، ضمن اینکه از خاتمی ناامید شده ولی جناح او را مورد ضرب قرار نمی‌دهد. و از جریانات سکولار - دمکرات ایران و از مبارزات مردم در این راستا حمایت کرده و آشکارا در جهت ایجاد آلترناتیو حکومتی در ایران قرار گرفته است. و در این راستا دستگاههای پر قدرت وسایل ارتباط جمعی فارسی زبان را به سوی ایران نشانه گرفته است.

بر طبق نظرسنجی‌های وزارت کشور ایران، ۹۰ درصد مردم به نوعی خواهان تغییر وضعیت در ایران هستند. ۷۵ درصد مردم به آمریکا نظر منفی ندارند. گزارش‌های غیر رسمی نشان می‌دهد که گروه‌های هر چه پیشتری پیونده در بین جوانان خواهان حمله نظامی آمریکا به رژیم اسلامی یا عبارتی طرفدار سناریو افغانی در رابطه با ایران هستند.

بنظر می‌رسد که اپوزیسیون جمهوریخواه و چپ‌های ایرانی متوجه این تغییرات نیستند. گویا همچنان در فضای قبل از ۱۱ سپتامبر تنفس می‌کنند و از این همه امکانات بین‌المللی که می‌توانند در خدمت برکناری به یک‌بارده دستگاه ولایت فقیه و استقرار یک دولت سکولار قرار گیرد - خود را محروم ساخته‌اند و ساده‌انگارانه دل خوش کرده‌اند که با تقویت روشنکران دینی با شعار مردم‌سالاری دینی در یک مبارزه صد در صد مسالمت‌آمیز که به جامعه مدنی دینی فرارویند!

در این شرایط حساس متأسفانه تلاش عسده‌ای از چسپهرهای سیرشناس چپ و جمهوریخواه ملی که با جمع‌آوری امضا برای آشنی حکومت اسلامی با آمریکا نه تنها راه بجایی نبرده بلکه برای رژیم در دست یافت می‌خوند! راست این است که متأسفانه این نخبگان سیاسی و فرهنگتی که در این ۲۴ سال اخیر قربانی‌های فراوان داده است متأسفانه به دلیل درک نادرست شرایط امروز جهان به مانع جدی در راه ایجاد یک آلترناتیو سکولار - دمکرات شده‌اند. مسئله گرو‌های این است که در شرایطی که حکومت اسلامی نمی‌تواند است و نه

می‌خواهد از تغیر شرایط بسود منافع ملی استفاده نماید و بطور کلی کشور را به مرحله فروپاشی کامل کشانده است، این اپوزیسیون مجاز نخواهد بود از تضاد دنیای غرب با حکومت اسلامی در جهت ایجاد یک دولت سکولار و دمکرات - جدا از شکل حکومتی که قطعاً با آرای مردم انتخاب خواهد شد - استفاده نماید! آیا در شرایطی که دور تا دور ایران را پایگاههای نظامی آمریکا پوشانده است آیا طرح آلترناتیو کمونیستی، کارگری و مجاهدی می‌تواند آینده‌ای داشته باشد؟ پاسخ به این سؤالات و تزهایی در باره خط مشی سیاسی را در قسمت چهارم تحت عنوان چه باید کرد؟ خواهد آمد!

جمهوری اسلامی و ۱۱ سپتامبر!

بلافاصله پس از حمله تروریستی، همانجور که انتظار می‌رفت یک برخورد دوگانه‌ای از جانب جناح‌های رژیم صورت گرفت. از یک سو خاتمی این حمله را محکوم کرد و جناح دیگر از ترس انتقامجویی آمریکا با سکوت گذراند و روزنامه جمهوری اسلامی این واقعه را خودزنی و آنرا کار مוסاد اسرائیل نامید! با اینکه حکومت ملایان نه تنها رابطه‌ای با طالبان نداشت بلکه به دلیل کشتار دیپلمات‌های ایرانی به دست طالبان و القاعده با آن دشمنی می‌ورزید به اپوزیسیون افغانی کمک همه‌جانبه می‌کردند! با حمله آمریکا به رژیم طالبان و القاعده و بالاگرفتن تهدیدات توخالی مسلمانان افراطی، جو ضد آمریکایی در جناحین حکومت اسلامی بالا گرفت و اصلاح‌طلبان دینی از این نظر به جناح رقیب پیوستند تا جایی که پیروزاد نبوی خواهان پیوستن به طالبان و جنگ با آمریکا شد!

طالبان شکست خوردند و دولت کزرای که مورد حمایت جامعه جهانی و مقبولیت مردم خود قرار گرفت به جای آن نشست و آن جوی که انتظاری داشت افغانستان را به ویتنامی دیگر برای آمریکا تبدیل کند، فروکش کرد ولی رژیم و یا ارگانه‌های حاکم به اعضای القاعده پناه دادند و تنها با تهدید آمریکا بود که از حضور آنان در ایران خبر دادند و سپس آنها را به کشور اصلی‌شان برگرداند!

هم اکنون نیز در تب و تاب حمله آمریکا به عراق، رژیم اسلامی همچنان به سیاست چندگانه و سرگردان خود ادامه می‌دهد ولی کاملا روشن است که رژیم همانطور که بازنده اصلی در قضیه افغانستان بود انتظار می‌رود در قضیه عراق نیز علیرغم همه موزیگری اخوندی باز هم بازنده اصلی شود!

با نگاهی به رابطه ایران و کشورهای همسایه متوجه می‌شویم که غیر از شش کشور امیرنشین حوزه خلیج فارس، ترکیه و پاکستان آمریکا، قبل از ۱۱ سپتامبر دارای پایگاه نظامی بود. بعد از آن واقعه، حلقه محاصره ایران را تکمیل کرده است چرا که در این یکسال اخیر آمریکا در ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان و خلاصه افغانستان و بخصوص در شمال غربی این کشور نزدیک به مرز ایران دارای پایگاه نظامی شده است.

همانطور که گفته شد. پس از ۱۱ سپتامبر رابطه ایران با عربستان و امیرنشین‌های حوزه خلیج فارس تا حدودی بهبود یافته است و از سوی دیگر حوزه وسیع نفت و گاز دریای خزر و توجه آمریکا به آن و همچنین علاقمندی کشورهای شمالی به فروش نفت و گاز و مناسبات حسنه کشورهای حوزه دریای خزر با آمریکا، جمهوری اسلامی را حسابی ترسانده است. در واقع جمهوری اسلامی در محاصره کامل قرار گرفته است. واز طرف دیگر آمریکا حاضر نیست با جناح بنیادگرا به رهبری خامنه‌ای - رفسنجانی به مذاکره بنشیند. حتی با جناح خاتمی نیز با همان شرایط کلیتوتن حاضر به مذاکره نیست! سخنرانی ۱۲ جولای آقای بوش روشن ساخت که دیگر به خاتمی امیدي ندارد و برای این بار مردم ایران را مورد خطاب قرار داده و از مبارزه آنان در راه اصلاحات حمایت روشن و قاطع به عمل آورده است و بطور مشخص خواهان یک انقلاب سکولار در ایران شده است. این خود یکی از تغییرات مثبتی است که در سیاست آمریکا نسبت به ایران به وجود آمده است. بطور نمونه آمریکا سازمان مساجدین را در چنین شرایطی در لیست سازمانهای تروریستی قرار داد و به هیچ وجه چراغ سبزی به ملاهای حاکم بر ایران نبود!

نتیجه

با وقوع ۱۱ سپتامبر مناسبات آمریکا با جهان وارد فاز جدیدی شده است، در این جهان چندقطبی، آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت، دشمن اصلی خود را بنیادگرایی اسلامی نامید و در این راه سیاست یک بام و دو هوا را به کناری گذاشت و در تغیر رژیم‌های عراق و ایران، قصد تغیر فضای سیاسی خاورمیانه را بسود جریان‌های سکولار - دمکرات دارد. هم اکنون معادله تاریخی نفت در مقابل امنیت دچار بحران گردیده است. بدین منظور آمریکا در صدد کاهش وابستگی به نفت اوپک است و به جای آن نفت گاز دریای خزر و روسیه را در نظر دارد. اختلافات فعلی آمریکا با عربستان را می‌توان با چنین بحرانی توضیح داد. از سوی دیگر پنداشته می‌شد که روسیه متحد استراتژیک حکومت اسلامی است.

قدرت‌گرایی و بحران چپ

مرتضی ملک‌محمدی

و تمامی جریان‌های ملی‌گرا و مذهبی به نحوی از انحا تحت تاثیر عقاید فلسفی، اجتماعی یا اقتصادی سوسیالیسم بودند.

حال ما ماهیت این مبارزات ایدئولوژیک و خصلت تاریخی آن را میان این سه جریان عمده فکری و سیاسی چگونه تعیین می‌کنیم؟ آیا این‌ها غیر از جدال میان سنت و مدرنیسم بوده است؟ و چپ در کدام جبهه قرار داشته است؟ من فکر می‌کنم چپ و سلطنت بطور روشن بر مدار مدرنیته قرار داشتند و ادعای چپ آن بود که خود نماینده پیشرفته‌ترین عناصر ترقی و تمدن است. بدیهی است که امروز ما از ارتفاع دیگری به معیارها و ملاکهای ترقی خواهی نگاه می‌کنیم و چه بسا آنها را اصلا مدرن ندانیم. اما ملاکهای مدرن و مترقی بودن عبارت بود از: پایه‌ریزی صنایع سنگین، افزایش تولیدات صنعتی، دولت مقتدر، فرهنگ همگون و یکپارچه و اجتماع یکدست و دیسپلینه. آن زمان تاکید و تکیه روی آزادی‌های سیاسی، حقوق شهروندی، ابتکارات فردی، خود مختاری، دگراندیشی، حقوق اقلیت و تنوع فرهنگی نبود. و حتی باید گفت که به همه این ارزشها و معیارها که جنبه‌های دیگر مدرنیته را بیان می‌کنند بدبینی و سوءظن می‌رفت. به نظر من تضاد درون مدرنیته و موقعیت تراژیک چپ هم درست در همین جاست. جنبش چپ ایران سلطنت‌طلب و مذهبی نبود اما به نوع و الگویی از مدرنیته باور داشت که به آن اجازت نمی‌داد مرزهای هویت خود را با جریان‌های یاساده‌شده بزرگا ببرد و حقیقتا نماینده مدرن‌ترین عناصر جامعه جدید باشد. جلال بدرستی می‌گوید که چپ در ایران با تمام ظرفیت‌های خود ظاهر نشد اما فراموش می‌کند که به این ظرفیت‌ها اشاره کند. او می‌پندارد که قدرت‌گرایی مانع فعلیت یافتن این ظرفیت‌ها شده، حال آنکه در واقع ظرفیتی در کار نبوده است که پدیدار شود. چپ اگر قدرت‌گرا هم نمی‌بود و مصمانه قصد کار عمیق و وسیع فرهنگی در سر داشت، چه دستمایه‌هایی در سباط داشت که در آن راه بخدمت بگیرد. و مگر آن جریان‌هایی که به همین شیوه‌های کار باور داشتند به تبلیغ و ترویج کدام جنبه‌های مدرنیته در جامعه ایران پرداختند.

این وضعیت همان طور که جلال هم اشاره کرده است تا چند سال بعد از انقلاب اسلامی هم دوام آورد تا آنکه تمام لای و لجن جمهوری اسلامی و اتوپیای جامعه توحیدی و سوسیالیسم اسلامی و غیره رو آمد. و در سطح جهانی هم کلیت نظام مقتدرانه سوسیالیسم شوروی از هم فرو پاشید. این فروپاشی به کنار رفتن برده‌ای می‌مانست که با فروافتادن آن حقایق ژرفتری هویدا می‌شد. این حقیقت که سرمایه‌داری جهانی از سالها پیش وارد دوران تازدهای از تکامل و اعتدالی خود شده است که آن فروپاشی بخشا یکی از نتایجش بوده است. تحت تاثیر این تحولات است که چرخش تازه‌ای در فضای فکری و سیاسی کشور ما آغاز می‌گردد و هر سه جریان عمده مذکور را تکان می‌دهد. حد و حدود این تکان در مورد هر کدام از آنها طبعاً فرق داشته است و این تجربه‌ای است هنوز ناتمام. اما جهت عمده و مضمون اصلی یکی بوده است و یوریکر به سوی دیگر ارزش‌های فراموش شده مدرنیته.

من فکر می‌کنم اگر قرار باشد که چپ این تجربه را که در فاز اول با انتقاد به نگرشهای استالینیستی آغاز شد ادامه دهد و کامل کند منطقاً باید کلیت اندیشه و عمل مدرنیته و گرایشات و تضادهای آن را مورد کنکاش قرار دهد. فراموش نباید کرد که تداوم نقد اندیشه‌های مارکسیستی که خود یکی از شاخه‌های مهم فرایند مدرنیته است بر همین بستر ممکن و نتیجه بخش خواهد بود.

برگرفته از نشریه اینترنتی ایران امروز

تصرف قدرت نداشتند بیش از جریان‌های دیگر به اسلام به عنوان غنی‌ترین فرهنگ بومی ارزش می‌نهادند و با آن سازش داشتند. از طرف دیگر روشنفکران طیف توده‌ای به سبک کار کلاسیک جنبش سوسیالیستی وفادار بودند در عین حال موضع متناقص و دوگانه‌ای نسبت به اسلام داشتند. یعنی از یک سو مبلغ نظرگاه‌های ماتریالیستی و مشوق داغ‌کردن جدال علیه ایده‌لیسم بودند اما از سوی دیگر به اسلام به عنوان یک نهاد سیاسی نظر داشتند و برای جلب حمایت مسلمانان به دنبال عناصر و نشانه‌های سوسیالیستی در آموزه‌های اسلام می‌گشتند. روشنفکران طرفدار مثنوی چریکی کار توده‌ای کلاسیک مارکسیستی را ترک کردند و در حوزه کار فرهنگی درست به فراخور نیازهای مبارزه مسلحانه به عرصه‌های شعر و ادب شورانگیز و حماسی روی آوردند. صد پهنگی، خسرو گلرخ، اسماعیل خوبی، بهروز دهقانی، سعید سلطانی و فعالین و وابستگان به این جنبش جدید بودند. هسته مرکزی و سازمان یافته جنبش هم اصولاً به عمل مسلحانه خود نگاهی فرهنگی داشت. آنها بر این گمان بودند که با ترور انقلابی به جدال با فرهنگ یاس و تسلیم می‌روند و بدین وسیله روحیه مقاومت و اعتراض را در توده‌ها پدیدار می‌کنند. این جنبش وقایع توانست روحیه و فرهنگ رومان‌تیسیم انقلابی، قهرمان پرستی و از خودگذشتگی را در بخش مهمی از جامعه روشنفکری و جوانان شهری رواج دهد. این جنبش در عرصه فلسفی و تئوریک با مذهب و سنت کاری نداشت ولی در عرصه سیاسی با اسلام انقلابی همدوش و هم‌اوا شد. همسازی این جنبش با مذهب «حسینی و مجاهدینی» اصولاً بر سه پایه و زمینه مشترک استوار بود: رومان‌تیسیم انقلابی، رادیکالیسم ضد امپریالیستی و خلق‌گرایی. سادانندیشی در مسایل اجتماعی و اهمیت به عمل برانگیزاننده مرزهای این چپ را با مارکسیسم رسمی یا کلاسیک جدا می‌کرد. فراموش نکنیم که عناصر و ارزشهای مشترکی جنبش چریکی را به چگونوارا میسر و از آنجا به چپ نوین اروپایی و همان جنبش شصت و هشت وصل می‌کرد و به همین اعتبار خصلت قدرت‌گرایی درون این جنبش از همان جنس قدرت‌طلبی مارکسیسم روسی نبود. پوپولیسم، تقدیس خودانگیختگی و سوظن به حزب و حزب‌گرایی خصوصیات است که این نوع جنبش‌ها را از روش‌های بروکراتیک مارکسیسم رسمی احزاب کمونیست جدا می‌کرد. حال اگر ما همه این شاخه‌ها و طیفهای چپ را در نظر بگیریم و به جنبه‌های مختلف فعالیت آنها توجه بکنیم دیگر نمی‌توانیم بگوییم که چپ با همه توان و ظرفیت‌های خود در جامعه ظاهر نکرد. و مثلاً منظور که جلال برداشت کرده است چپ با تعریفی محدود و یکجانبه و تقلیل یافته به سطح صرفاً سیاسی در صحنه جامعه ایران پدیدار شده است. ما اگر به مبارزات ایدئولوژیک و فرهنگی آن دوران نیز توجه کنیم به نتایج دیگری می‌رسیم. نمی‌توان انکار کرد که در آن دوران از لحاظ تئوریک اندیشه مارکسیستی هم بر جریان سلطنت و اندیشه‌های شبه ناسیونالیستی و شبه مدرنیستی آن و هم بر جریان اسلامیستی از هر نوعش برتری داشت. به عبارت دقیق‌تر در حوزه روشنفکری ایده‌های چپ کاملاً چیره بود

عمیق‌ترین کار توده‌ای و فرهنگی و جنبش‌های اجتماعی از یک سو و استراتژی صعود به قدرت طراحی کرد.

روشن‌ترین نمودار و جلوه این حلقه پیونددهنده در تئوری سازمان و حزب مدرن است که تماماً به اندیشه مارکسیستی تعلق دارد. اندیشه حزب مدرن اساساً ناظر بر ایجاد یک تعادل دیالکتیکی میان دو قطب کار توده‌ای فرهنگی و قطب قدرت سیاسی است. با این حال در مسیر تجربه تاریخ جنبش سوسیالیستی آشکار شد که همین حلقه واسط که قرار بود تضاد میان بروکراتیسم از یک سو و انارشیزم از سوی دیگر را حل کند خود به علل مختلف به سوی بروکراتیسم تمایل دارد. به همین علت در جنبش مارکسیستی همواره یک گرایش ضد قدرت وجود داشته است که از سوسیالیسم تصویری مانند جنبش اولیه

بازبینی انتقادی بحران چپ که در پی فروپاشی شوروی پاسخ خود را اساساً در چارچوب نقد استالینیسم و از منظری دمکراتیک تبیین کرده بود، اکنون از زاویه بازشناسی ماهیت مدرنیته بنیان استوارتری خواهد یافت.

مسیحت در سر داشته است. نحله مارکسیسم اروپایی و عمدتاً در چهره‌های برجسته‌ای چون لوکاج، کرش، گرامشی و آلتوسر و مکتب فرانکفورت و بالاخره در همان جنبش شصت و هشت که جلال هم به آن اشاره کرده به یک جنبش گرایشی تعلق دارند. صفت مشخصه این جنبش و متفکران آن نفی کامل بروکراسی به مثابه عریان‌ترین جلوه سلطه است. به همین علت این شاخه جنبش سوسیالیستی گوشت درک جدیدی از کار حزبی و سازمان‌ها ارائه دهد. با این اشاره به سراغ جنبش چپ ایران می‌رویم. آیا جنبش چپ ایران از این گرایشات و اندیشه‌های جنبش جهانی مارکسیستی جدا بوده، آیا گرایش قدرت‌طلبانه یا گرایش به کارهای فرهنگی یا گرایش همسازي میان این دو در جنبش چپ ایران وجود نداشته است. بنظر می‌رسد ما باید از این دیدگاه بار دیگر به سابقه و سنت چپ ایران برگردیم و ببینیم داستان از چه قرار بوده است.

اگر درست برداشت کرده باشم جلال در این نوشته‌اش آگاهانه جنبش چپ ایران را از همان دهه چهل به این طرف به جنبش چریکی به عنوان جریان مسلط محدود کرده و عنصر اصلی آن را هم قدرت‌گرایی می‌داند. با این حال جلال هم بخوبی به این واقعیت آگاه است که در دهه چهل و پنجاه چهار جریان مهم در چپ حضور داشت. جریان توده‌ای، جریان مائوئیست، بخش بزرگی از نیروی سوم که بیشترشان تمایلات سوسیال دمکراتیک داشتند و سرانجام جنبش چریکی. این گروه‌بندی‌ها به یکسان و با یک مضمون قدرت‌گرا، سنت‌گرا یا تجدیدطلب نبودند. اهمیت و جایگاه کار فرهنگی و سیاسی نیز برای هر کدام متفاوت بود. تعارضاتشان از ماهیت وظیفه چپ هم با هم فرق بسیار داشت. مثلاً در حالیکه روشنفکران نیروی سوم مثل هزارخانی، مصطفی رحیمی، انور خاندانی، فریدون توللی و خود خلیل ملکی بیشترین بها را به کار فرهنگی می‌دادند و کمترین تمایلی به

فرایند رشد آن همان رشد خود مدرنیته است. قرن بیستم شاهد شکل‌گیری سه نوع دولت بزرگ مداخله‌گر بود که همه‌شان مدرن بودند. دولت رفاه اجتماعی، دولت دیکتاتوری پروتلاریا بوروکراسی شوروی و فاشیسم. نکته درخور توجه و متصل به بحث ما اینکه این هر سه دولت حاصل و برآیند سه جنبش بزرگ توده‌ای و فرهنگی بودند. جنبش سوسیال دمکراتیک، جنبش فاشیستی و جنبش کمونیستی. سوا از این‌ها جنبش‌های توده‌ای و فرهنگی بزرگ دیگری هم بوده و هستند که به همان اندازه که فرهنگی و توده‌ای هستند و بر یک چنین ارزشهایی تاکید دارند قدرت‌گرا هم هستند، نظیر جنبش اسلامی، بنابراین تقابل ذاتی میان اصل قدرت‌گرایی و امتناع از کار توده‌ای یا فرهنگی هم در میان نمی‌تواند باشد. حتماً توجه داریم که قدرت‌گرایی نه فقط در

معنای دفاع از دولت مداخله‌گر و سازمان‌دهنده اقتصاد بلکه به مفهومی هم که در استراتژی‌های معطوف به تسخیر قدرت بکار گرفته شده‌اند به اندیشه مدرن و انقلابات قرن ۱۹ و ۲۰ تعلق دارند. علاوه بر این برای اینکه ما بحث را از لحاظ نظری هم از متن تاریخی و سرچشمه‌اش جدا نکرده باشیم باید یادآوری کنیم که فرایند مدرنیته از همان نخستین مراحل شکل‌گیری و تکوینش با دو جریان فکری دولت‌گرایی و ضد دولت‌گرایی مشخص می‌شد که اصطلاحاً گرایش فرانسوی و گرایش انگلیسی هم نامیده می‌شدند. فردیش هاپک از قول فرانسیس لیبر فیلسوف آلمانی - آمریکایی این نکته را اینطور شرح می‌دهد: «طرفداران آزادی به سبک فرانسوی سرانغ آن را در حکومت می‌گیرند، اما بر وفق نظر خواهران آزادی به سبک انگلیسی، این جستجو بیهوده است. از لوازم ضروری نظریه طرفداران آزادی به سبک فرانسوی یکی این است که فرانسویان اوج تمدن سیاسی را سازمان‌یافتگی می‌دانند. یعنی اوج مداخله دولت. ملاک اینکه این مداخله به معنای آزادی است یا استبداد صرفاً این است که چه کسی مداخله می‌کند و مداخله به سود کدام طبقه صورت می‌پذیرد. اما به موجب نظر طرفداران آزادی به سبک انگلیسی، این مداخله همیشه به معنای حکومت مطلقه است یا حکومت اشراف، و دیکتاتوری کنونی کارگری چیزی جز اشرافیت سازش‌ناپذیر کارگران نیست.»

اما در ارتباط با قدرت‌گرایی و کار فرهنگی که در نوشته جلال به شکل غلیظ‌تری در تقابل قرار داده شده باید با دقت بیشتری تاریخ جنبش سوسیالیستی و همچنین چپ ایران را ورق زد. فکر نمی‌کنم این حقیقت نیاز به اثبات کردن داشته باشد که در تاریخ تفکر سیاسی مدرن پس از لیبرالیسم این مارکسیسم بود که وسیع‌ترین و مستحکم‌ترین دستگاه فکری را در انداخت و پیوند تازه و مدرنی را میان

اخیراً دوست عزیزم جلال شالگونی مقاله‌ای در سایت ایران امروز منتشر کرده حاوی انتقادی به چپ با این مضمون که غلبه‌گرایی قدرت‌طلبانه مانع از آن شده که چپ نقشی درخورد در رابطه با روند مدرنیته در ایران ایفا کند. در واقع جلال در جستجوی ریشه‌های بحران فکری و سیاسی چپ از منظر جدال میان سنت و مدرنیته به مساله روی کرده است که این البته نقطه عزیمت روشنگر و راه‌گشایی می‌تواند باشد. مفهوم مدرنیته و چالش آن با سنت در جامعه ما از جمله گفتارهایی است که در سالهای اخیر به یکی از محوری‌ترین گفتارهای مغناطیخ تبدیل شده است که تمامی قلمروهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه ما را در یک منحنی بلند تحول تاریخی به کانون نقد ذوب‌کننده خود کشیده است. اگرچه کاربرد کلی و غیرتاریخی این مفهوم مانند هر مفهوم کلیدی دیگر ابهام‌زا و گمراه‌کننده می‌تواند باشد اما در ارتباط با واقعیت‌های مشخصی که به دنبال ایجاد جمهوری اسلامی در کشور ما عینیت یافت، مفهوم مدرنیته بار معنایی مشخصی بخود گرفت و به نقد شکل‌های مشخصی از سیاست، اقتصاد و فرهنگ اشاره دارد. اما شاید بتوان گفت که مهم‌ترین اشاره گفتمان مدرنیته دعوتی است که به بازشناسی معنای خود مدرنیته در تمدن غرب می‌کند، که به علت غلبه گفتمانهای ضد امپریالیستی و ضد استعماری، بمدت نیم قرن از فضای فکری و سیاسی جامعه ایران رخت بر بسته بود. دوم آنکه به علت تقابل مدرنیته با سنت، ارزش و اهمیت فرهنگ در تحولات اجتماعی جایگاه شایسته‌تری پیدا کرده و در همین ارتباط کانون توجه به ریشه‌ها و علل عقب‌ماندگی کشور ما از خارج به درون کشور انتقال یافته است. با توجه به این جنبه‌ها و با توجه به موقعیت و مواضع ویژه اندیشه چپ در این زمینه‌ها ریشه‌یابی بحران جنبش چپ ایران از این منظر احتمالاً به نتایج روشن‌تر و قانع‌کننده‌تری راه خواهد برد. بطور مشخص بازبینی انتقادی بحران چپ که در پی فروپاشی استالینیسم و از منظری دمکراتیک تبیین کرده بود، اکنون از زاویه بازشناسی ماهیت مدرنیته بنیان استوارتری خواهد یافت.

جلال شالگونی با یک چنین نگرشی آغاز کرده است اما در همان گام نخست چیزی را مورد حمله قرار داده است که بیرون از چارچوب جدال مدرنیته و سنت جای می‌گیرد. او می‌نویسد: «اگر ما بخواهیم به ریشه‌ها برویم و ناتوانی چپ را در برخورد سازنده و موثر با روند مدرنیته پی بگیریم و همسازي آن را با سنت و ارتجاع توضیح دهیم و روشن کنیم که به چه علت چپ لااقل از دهه چهل به این سو ناتوان از بکارگرفتن همه ظرفیت‌های فرهنگی خود شده است، باید سلطه گرایش قدرت‌گرایی را مورد نقد قرار دهیم.» ما اگر این تعارض را در قالب دیگری مثلاً در تضاد میان پوپولیسم و اراده‌گرایی یا میان مشی نظامی و فعالیت فرهنگی مورد بررسی قرار بدهیم شاید به نتایج جالبی دست بیابیم اما در چهارچوبی که جلال برگزیده است مساله قابل توضیح نیست. افزون بر این من فکر می‌کنم معضل چپ را باید در همان تضادهای خود مدرنیته رد یابی کرد و نه در چالش میان سنت و مدرنیته. اگر چه این حقیقت را هم در نظر داریم که یکی از ریشه‌های همسازي و همسویی با سنت در همین تضادهای مدرنیته نهفته است.

نخست باید به یاد داشت که قدرت‌گرایی خود مفهومی در برابر مدرنیته نیست و بلکه برعکس یکی از پدیدارهای آن است. اصولاً دولت مدرن، بوروکراسی نوین، تمرکز قوای اقتصادی و سیاسی و فسرنگی (اقتصاد ژئومونیک) همراهِ با مدرنیته پا به همتی نهاد و

مصاحبه با دکتر پرویز میناوند کارشناس امور بین‌المللی نفت

تجدید نظر در قرارداد صدور گاز ایران به ترکیه

مصاحبه گر رحمت قاسم‌بیگلر

منبع رادیو فرانسه

وارد ایران حاضر شده در قرارداد تجدید نظر ایجاد کند و مجبور شود هم قیمت و هم حجم را پایین بیاورد و وگرنه ترکیه زیر بار ورود گاز نمی‌رفت.

○ شما مدیر کل قراردادهای بین‌المللی شرکت نفت بوده‌اید ولی تحویلات پایهای شما دکتری سیمی است، ترکها می‌گویند که گاز ایران مرغوب نیست آیا شما با این نظر موافقت می‌کنید؟

○ اصولاً گازی که وارد خط لوله می‌شود چندین پارامتر مهم است. حدود ۹۰ درصد آن

مشخصات با مشخصات طرح شده در قرارداد مطابقت ندارد، از اول سپتامبر ورود گاز را قطع خواهد کرد. در خلال این مدت با کمک آمریکا دولت روسیه حاضر شد روی گاز تحویلی به ترکیه تخفیف قائل شود، که برای ترکیه در عرض ۲ سال و نیم آینده حدود ۲۸۰ الی ۳۰۰ میلیون دلار صرفه‌جویی داشت. این مسایل را که با هم نگاه می‌کنیم کاملاً در چارچوب گفتارهای سیاسی و اقتصادی است که ایران گریبانگیر این وضع است. من تعجب نمی‌کنم که با فشارهای

طبق قرارداد ترکیه موظف و مستعد بود از ایران در سال ۲۰۰۲ حداقل ۴ میلیارد متر مکعب گاز بخرد و این بتدریج افزایش پیدا کند به ۱۰ میلیارد متر مکعب تا سال ۲۰۱۰. با فشار آمریکا و گرفتاریهای اقتصادی که در خود ترکیه پیش آمد، از این لحاظ که از درآمد ترکیه کاسته شد و از نظر فعالیتهای اقتصادی میزان مصرف انرژی کاسته شد ترکیه شروع کرد به فشار وارد آوردن و چون ایران زیر بار نرفت مشخصات فنی گاز را بهانه کرد، که چون

باید متان باشد و مقدار خیلی کمی گازهای سنگینتری مثل اتان باید در آن باشد و در ضمن ناخالصیهای هست که باید تصفیه شود. تا آنجایی که من اطلاع دارم مشخصات این گاز مشخصات همان گازی است که در داخل ایران به مصرف می‌رسد و تصفیه می‌شود و وارد شبکه لوله می‌شود. اگر این مشخصات قابل قبول نبود، باید ترکیه از همان آغاز اعلام می‌کرد. بنابراین اگر ۹ ماه بعد اعلام کرده مسلماً این فقط بهانه‌ای برای عدم تحویل گاز بوده نه واقعیت.

○ آیا در مجموع به حل مشکلات ایران و ترکیه در این مورد خوشبین هستید؟

○ خوشبینی فقط می‌تواند این باشد که اگر ایران زیر بار هم کاهش قیمت و هم کاهش حجم برود، مسلماً این قرارداد اجرا خواهد شد. اگر این را هم قبول کرده باشد هیچ معلوم نیست ترکیه بعد از مدت دیگری با فشار آمریکا باز تخفیفهای بیشتری روی گاز بگیرد.

○ این قراردادها چگونه بررسی می‌شوند و چطور می‌شود که در عرض ۲۴ ساعت در مورد قراردادی که ۲ سال پیش امضا شده و فقط ۴ ماه از اجرای آن می‌گذرد تخفیف و تجدید نظر کنند؟

○ مسئله را باید در چارچوب اوضاع و احوال سیاسی منطقه بررسی کرد. گرفتاریهای ایران همه ریشه‌اش در این است که دولت آمریکا به علت مواضع ایدئولوژیک حکومت ایران را در محاصره استراتژیک اقتصادی قرار داده و از هر وسیله‌ای استفاده می‌کند تا ایران را در انزوا قرار دهد و از نظر اقتصادی مشکلاتی برای ایران ایجاد کند.

○ قرار بود از دسامبر ۱۹۹۹ ترکیه از ایران گاز تحویل بگیرد. بلافاصله یکی دو ماه پس از قرارداد، ترکیه به خاطر آساده‌شدن خط لوله، انتقال گاز به داخل ترکیه ۱ سال و نیم به تعویق انداخت. بالاخره اولین بار که گاز عبور کرد دسامبر ۲۰۰۱ بود. از همان هنگام ترکیه شروع کرد به تقاضا در مورد تغییر قرارداد در مورد حجم و قیمت گاز.

اشاره: نوشته حاضر از کتاب تازه نویسنده و روزنامه‌نگار در بند آقای اکبر گنجی است. این نوشته طولانی را که در شش فصل می‌باشد به دلیل اهمیت مواضع اتخاذ شده از جانب وی، به صورت کامل و به تدریج در چند شماره نشریه کار، برای علاقمندان درج خواهیم کرد.

فصل دوم

امکان و امتناع اصلاحات (اصلاح‌پذیری نظام)؟

روش بحث ما در این بخش متکی به ریاضت نهادی (institutional approach) است. مطالعه ساختار سیاسی رسمی - قانونی حوزه صلاحیت دانشمندان علوم سیاسی است. پژوهش قانونی - رسمی داری دو نوع تاکید می‌باشد. یکی تاکید بر مطالعه حقوق عمومی که در نتیجه اصطلاح قانونی برای آن بکار می‌رود و دیگری شامل مطالعه سازمانهای رسمی حکومتی است و در نتیجه اصطلاح رسمی برای آن بکار می‌رود. این دو تاکید در مطالعه حقوق عمومی یعنی قانون اساسی که مربوط به سازمان‌های رسمی حکومتی است، ترکیب می‌شوند. این ریاضت بر قواعد، رویه‌ها و سازمانهای رسمی حکومتی تمرکز می‌نماید. روشهای آن عبارتند از توصیفی - نهادی، قانونی - رسمی و مقایسه‌ای - تاریخی. این ریاضت از تکنیک‌های تاریخدانها و حقوقدانان استفاده می‌کند و در پی ایضاح رابطه میان ساختار و دموکراسی و راهمایی که طی آن قواعد، رویه‌ها و سازمان رسمی در محدود ساختن رفتار سیاسی موفق می‌شوند یا شکست می‌خورند، می‌باشد.

هر نظریه سیاسی در باره دولت، باید به چهار پرسش پاسخ دهد - چه کسی حکومت / سیاست‌گذاری می‌کند؟ - چگونه آنها حکومت می‌کنند یا سیاست را شکل می‌دهند؟

- چرا برخی بازیگران در یک فرایند سیاست‌گذاری در موقعیتی ممتاز قرار دارند؟ - آنها به نفع چه کسانی حکومت می‌کنند و چگونه حکومت آنها منجر به این می‌شود که آن کسان بهره ببرند؟

البته ما در اینجا به طور مستقیم به پاسخ این پرسش‌ها نخواهیم پرداخت. بلکه صرفاً در چارچوب ریاضت نهادی، پرسش و مساله اصلاح‌پذیری نظام (اصلاحات معطوف به جمهوری تمام عیار) را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۲- نظام سلطانی شاه چه جانشینی می‌توانست داشته باشد؟ وقتی عمر نظام سلطانی از طریق فروپاشی به پایان رسد، نظامی انقلابی و اقتدارگرا جانشین او می‌شود. (مارکس از دیکتاتوری پرولتاریا پس از انقلاب و تا پیش از جامعه آرمانی کمونیستی سخن می‌گوید). احتمال جانشینی نظام دموکراتیک بسیار ضعیف است چرا که آثار و پیامدهای ماندگار نظام سلطانی براحتی قابل زودودن نیست. (مانا آرت می‌گوید هر نظامی که با خشونت نظام قبلی را سرنگون کند، تجربه نشان می‌دهد که دارای خصیلتی عمده آن خواهد شد). کیش شخصیت بزرگترین میراث نظام سلطانی است و در شکل رهبری کاریزماتیک خود را باز تولید خواهد کرد. دست‌پرورده‌های، نهادها (دستگاه بوروکراسی، مشروعیت افراد و نهادها (دستگاه بوروکراسی، پلیس، ارتش، دستگاه قضایی و...) عادات خشونت، بی‌اعتمادی و فقدان همبستگی اجتماعی؛ یادگارهای نظام سلطانی‌اند. کیش شخصیت سلطان و شخصیت فرافانونی خودکامه‌اش، که همه چیز را متعلق به خود می‌داند، سنت پایداری در زمینه رهبری ایجاد می‌کند که تبدیل آن به رهبری عقلایی - قانونی اگر محال نباشد کاری بسیار دشوار است. نظام سلطانی شاه با انقلاب ۵۷ فروپاشید و بجای آن نظام جمهوری اسلامی تأسیس شد. اینک طرفداران مردم‌سالاری با این پرسش کلیدی روبرو هستند: آیا امکان اصلاح ساختاری نظام جمهوری اسلامی ایران و تبدیل آن به جمهوری تمام عیار وجود دارد؟ به این پرسش از دو منظر می‌توان پاسخ گفت:

۱- از منظر فلسفی امکان چنان تحولی عقلا محال نیست و از منظر علمی (تجربی) هم تبدیل نظام جمهوری اسلامی به جمهوری تمام عیار امکان‌پذیر است. تاریخ نظامهای سیاسی نشان می‌دهد که تبدیل رژیمهای خودکامه، توتالیتر، اقتدارگرا و سلطنتی به نظام دموکراتیک امکان‌پذیر است. لذا اصلاح‌پذیری بدین معنا نه عقلاً محال است و نه تجربه‌ای. پس نظام اصلاح‌پذیر است.

۲- از منظر قانون اساسی: آیا در چارچوب قانون اساسی و ساختار نظام جمهوری اسلامی امکان اصلاح نظام و تبدیل آن به جمهوری تمام‌عیار وجود دارد؟ خیر. دلایل این امر به قرار زیر است:

نظارت استصوابی، تعداد محدودی از فقها را برمی‌گزینند، تا پس از تشکیل مجلس خبرگان رهبری، آنها رهبر را انتخاب نمایند. در واقع آنان که باید در باره انتخاب یا کفایت رهبر (فقهای شورای نگهبان معتقد به کشف‌انده نه انتخاب) تصمیم بگیرند، پیشاپیش باید صلاحیت‌شان، با واسطه، توسط رهبر تایید شود.

در جمهوری‌های ریاستی؛ اولاً: اولین مقام سیاسی کشور، مادام‌العمر این مسئولیت را برعهده ندارد، بلکه برای مدت محدود (مثلاً چهار ساله) آنها محدود است. برای دو نوبت انتخاب می‌شود. ثانیاً از طریق انتخاب به وسیله مردم به این سمت برگزیده می‌شود. ثالثاً - مجبور است در یک انتخابات رقابتی با رقیب به رقابت بپردازد. رابعاً در دوره انتخابات همگان آزادانه کارنامه و عملکرد کاندیداها را به نقد می‌گیرند. خاصاً به مردم و دیگر نهادها پاسخگو است. قدرت غیرپاسخگو، با دموکراسی و جمهوری منافات دارد.

۲-۲- مطابق اصل یک صد و هفتاد و هفتم قانون اساسی «مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی خطاب به رئیس جمهور موارد اصلاح یا تغییر قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی با ترکیب زیر پیشنهاد می‌نماید. مصوبات شورای این ترکیب و امضای مقام رهبری باید از طریق مراجع به آراء عمومی به تصویب اکثریت مطلق شرکت‌کنندگان در همه‌پرسی برسد... محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ایستای کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری‌بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت... تغییر ناپذیر است.»

اولاً اصل ۱۷۷ تبدیل جمهوری اسلامی به جمهوری تمام عیار را قانوناً ناممکن کرده است. ثانیاً تشخیص اصلاح قانون اساسی، موارد اصلاح یا تغییر، و تایید و امضای نهایی آن با مقام رهبری است. لذا مقام رهبری هیچگاه تبدیل نظام به جمهوری تمام عیار را به شورای بازنگری قانون اساسی پیشنهاد نخواهد کرد و در صورت تصویب شورای بازنگری، آن را تایید یا امضا نخواهد کرد.

۲-۲-۳- در جوامع توسعه‌یافته آدمیان طی فرآیند دموکراتیزاسیون ابتدا موفق شدند تا حق قانونگذاری را از حاکم بگیرند و با تشکیل پارلمان، انتخاب نمایند. تصویب کلیه قوانین منحصراً توسط مجلس، فرمانروا را به صورت مجری قوانین مصوب پارلمان و پاسخگو در برابر آن درآوردند. اولین کار فرایند توزیع قدرت متمرکز و متمرک، تشکیل پارلمانی است که به طور انحصاری به نمایندگی از مردم قانونگذاری می‌نماید و فرمانروا و کاپیتاناش صرفاً مجری قوانین مصوب مجلس‌اند. آیا در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی، پارلمان وجود دارد، یا می‌تواند وجود داشته باشد؟ خیر. چرا؟

۲-۲-۱- مطابق بند اول یکصد و دهم قانون اساسی تعیین سیاستهای کلی نظام با مقام رهبری است. در صورتیکه در جمهوری‌های مدرن گروههای ذی نفوذ، احزاب، رسانه‌ها، قوه مجریه و... در این باره اظهارنظر می‌کنند ولی در نهایت تعیین و تصویب سیاست‌های کلی نظام با پارلمان است.

۲-۲-۲- رهبر بعنوان ولایت مطلقه فقیه می‌تواند در فرایند قانونگذاری پارلمان اعمال‌نظر نماید. (مانند مورد قانون مطبوعات). مجلس بدون اجازه مقام رهبری حق تحقیق و تفحص از نهادهای زیر نظر رهبری را ندارد. در جمهوری‌های مدرن نمایندگان پارلمان، وکلای مردم‌اند و منافع و مطالبات آنها را دنبال می‌کنند ولی در اینجا کلیه نمایندگان به طور مکتوب تعهد داده‌اند که به ولایت فقیه اعتقاد دارند و پیرو عملی رهبرند. (التزام نظری و عملی به ولایت فقیه). شاید گمان رود که تعهد در اینجا به همان معنایی است که ماکس وبر در اوصاف دیوانسالاری مدرن باز گفته است، یعنی التزام (وفاداری و تعهد) مقامات رسمی به معنای تعهدی غیرشخصی است نسبت به وظایف غیرشخصی که گستره و محتوای مقام رسمی آنها را تعیین می‌کنند. اما در اینجا تعهد به معنای وفاداری یک «عبد» است که بر پایه رابطه‌ای دقیقاً شخصی (تعهد) مقامات رسمی به معنای اصولاً ایمن رابطه‌ای همچون محدودیت برنمی‌دارد.

۲-۲-۳- مطابق اصل نود و یکم قانون اساسی، شورای نگهبان باید قوانین مخالف قانون اساسی و احکام شرع را رد نماید. شورای نگهبان در عمل کلیه مطالبات اصلاح‌طلبانه مردم

مانیفست

جمهوری خواهی

اکبر گنجی

بخش دوم

نفر تشکیل خواهد شد ولی هیچکس مجاز به انتشار مطالب دادگاه نیست تا مردم از مفاد آن مطلع شوند. پس از صدور حکم دادگاه بدوی، ماهها بعد حکم توسط دادگاه تجدیدنظر، قطعی خواهد شد. آنگاه که اب‌ها از آسیاب افتاد، دیگر انتشار دفاعیات متهم چه تأثیری بر افکار عمومی خواهد نهاد؟ و مگر اینبار دستگاه قضایی با توجه به محکومیت متهم نمی‌تواند، انتشار دفاعیات متهم را، دفاع از مجرم بنامد و مطالب آن را از مصادیق نشر اکاذیب قلمداد نماید؟ عملی بودن دادگاه بدین معناست که افکار عمومی امکان یابند تا از طریق رسانه‌ها، در زمان برگزاری محاکمه، از کیفیت خواست و دفاعیات مطلع شود.

اصل نود قانون اساسی نحوه نظارت بر دیگر قوا را معین کرده است ولی به دلیل نگاه شورای نگهبان و قوه

قضاییه، در عمل نظارت نمایندگان مردم بر قوه قضاییه منتفی شده است. در باره مراحل دادرسی، به صراحت می‌گویند در تراجم اهم و مهم و دوران امر بین افسد و فاسد، ترجیح اهم و دفع افسد به فاسد، حکم عقلی و شرعی است و از آن نتیجه می‌گیرند که قضات می‌توانند بر این مبنای دستور شکنجه متهمان را صادر نمایند. آنچه گفته شد به شرطی است که دقیقاً به قانون اساسی عمل شود، وگرنه بسیاری از اصول قانون اساسی عملاً نقض می‌شود و مجری قانون اساسی نیز هیچگونه امکان قانونی و عملی برای ممانعت از آن در اختیار ندارد. مجلس کاملاً از حقوق قانونی خود نیز محروم شده است. مطابق اصل هفتاد و سوم قانون اساسی شرح و تفسیر قوانین عادی در صلاحیت مجلس شورای اسلامی است. مفاد این اصل مانع از تفسیری که دادرسان، در مقام تمیز حق، از قوانین می‌کنند نیست. در حالی که قضات که مجری قوانین مجلس‌اند از حق تفسیر قوانین مصوب مجلس برخوردارند، مجلسی که خود این قوانین را به تصویب رسانده از این حق محروم است و شورای نگهبان تفسیر مجلس از قوانین را نیز رد می‌کند.

با اینکه در قانون اساسی به صراحت آمده است که بانکها و بازرگانی خارجی باید دولتی باشند، ولی شورای نگهبان با تأسیس بانک خصوصی موافقت کرد و بازرگانی خارجی در انحصار دولت نیست. ولی شورای نگهبان به شدت با تأسیس و راه‌اندازی رادیو و تلویزیونهای خصوصی مخالف است. این تفسیرهای متعارض چگونه قابل دفاع است؟ واقع شورای نگهبان از تمامی ظرفیتهای قانون اساسی استفاده می‌نماید. قانون اساسی به نحوی طراحی شده است که چنین اقداماتی را امکان‌پذیر می‌سازد.

۲-۴- برابری و نابرابری: دموکراسی مبتنی بر انسدیده برابری است. حکومت‌کردن دولت دموکراتیک مبتنی بر برابری کلیه شهروندان است. باید جوامع را به گونه‌ای سامان داد که در آنها افراد از قدرت اجبارکننده دولت در امان باشند و شرایط لازم برای آزادی و برابری افراد در آنها فراهم باشد، به نحوی که هر فرد بتواند ارتباطات اجتماعی‌اش را به هر نحوی که خود مناسب می‌بیند دنبال کند. باید با مردم بعنوان افراد «آزاد» و «برابر» رفتار شود. در حکومت دموکراتیک با مردم چنان رفتار می‌شود که گویی همه آنها دارای حقوقی مساوی نسبت به زندگی، آزادی، خوشبختی و سایر مصالح و منافع هستند. حکومت در اتخاذ تصمیمها، در مورد مصالح و منافع فردی که وابسته بدان تصمیمها است ملاحظه‌ای یکسان ملحوظ می‌نماید. کلیه شهروندان (زن - مرد، مسلمان - غیرمسلم، کلیه سفیدپوست - سیاه‌پوست و...) از لحاظ حقوقی برابرند و از فرصت برابر برای شرکت در فرایند دموکراتیک اداره حکومت (انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن) برخوردارند. حکومت، حق هیچ فرد خاص، گروه خاص یا صنف خاصی نیست. هیچ گروه یا صنفی شایسته‌تر از دیگران برای حکومت‌کردن نیست تا مدعی اقتدار کامل و نهایی اداره دولت باشد. کلیه شهروندان حق دارند برای کلیه مناصب رقابت نمایند. قانون اساسی جمهوری اسلامی حداقل پنج نوع نابرابری را به رسمیت شناخته که از حقوق مردم‌سالاری ممانعت به عمل می‌آورد.

یک - نابرابری زنان و مردان: مطابق اصل چهارم قانون اساسی «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها» بر اساس موازین فقهی تعیین می‌گردد. این اصل بر همه اصول قانون اساسی حاکم است و تشخیص آن بر عهده فقهای شورای نگهبان است. نابرابری زن و مرد، یکی از اصول اساسی و انکار نکردنی فقه است. نابرابری حقوقی نه تنها در قانون مدنی مشهود است، بلکه در حقوق سیاسی نیز به

گونه‌ای بارز خود را عیان نموده است. مطابق اصل یکصد و پانزدهم قانون اساسی رئیس جمهور از میان رجال (مردان) انتخاب می‌شود. بالطبع وقتی زنان نتوانند رئیس جمهور شوند، تکلیف رهبری، عضویت در شورای نگهبان، قوه قضاییه، مجلس خبرگان رهبری و... مشخص است. نیمی از جمعیت کشور از نظر قانونی در وضعیتی کاملاً نابرابر قرار دارد. یک سر طیف نیمی از جمعیت کشور (زنان) صرفاً خواهان برابری حقوقی‌اند ولی سر دیگر طیف انسان از اندیشه‌های فمینیستی دفاع می‌کنند. به گمان ما نائل کاستلز: «مبارزات زنان، خواه آشکارا فمینیستی یا غیر آن، در سراسر جهان در حال گسترش است که در نتیجه پدرسالاری را در خانواده، اقتصاد و در نهادهای جامعه از بنیان سست می‌کند. من بسیار محتلم می‌دانم که با گسترش مبارزات زنان، و با آگاهی فزاینده آنان از ستمی که بر ایشان می‌رود، چالش جمعی آنان علیه نظم پدرسالاری خصلتی عمومی خواهد یافت، که فرایندهای بحران ساختاری خانواده سنتی را دامن خواهد زد». به علت آنکه زنان بعنوان حوزه خصوصی و داخلی محسوب می‌شوند، این امر محدودیت‌های زیادی برای زندگی آنان به وجود می‌آورد. لذا نمی‌توان زنان را شهروند محسوب کرد. نابرابری ساختارمند مبتنی بر جنسیت؛ به نابرابری سیاسی می‌انجامد. تقسیم نابرابری جنسیتی کارها و وظایف در درون خانواده، مشارکت سیاسی زنان را بسیار محدود می‌نماید. لذا به گمان فمینیست‌ها «هر چیز شخصی، سیاسی نیز هست». آنان از سربستی مشترک دفاع می‌کنند تا فرصت برابر برای حضور در عرصه عمومی فراهم آید. فمینیست‌ها با تفکیک حوزه خصوصی از حوزه عمومی مخالف‌اند چون در عمل این تفکیک منجر به این می‌شود که شوهر مدعی شود، زندگی خانوادگی امری خصوصی است و حکومت باید خود را از امر خصوصی مردم بر کنار نگه دارد، بنابراین من در مقام شوهر می‌توانم هر چه خواستم با زنم بکنم، چون او مال من است. تنگ‌زدن زن توسط شوهر در همین چارچوب توجیه می‌شود. می‌گویند زنان پس از ازدواج هویت جداگانه و مستقل خود را از دست می‌دهند و شوهران مسئول رفتار آنان می‌شوند (درست به همان نحو که پدر پاسخگوی اعمال فرزندان است)، و بنابراین شوهر برای جلوگیری از رفتار ناپذیرفتنی می‌تواند از «تنبیه جسمانی» استفاده کند. البته دادگاههای دولت‌های لیبرال قرن گذشته این نوع رفتارها را صرفاً با معیار تفکیک حوزه خصوصی از حوزه عمومی توجیه می‌کردند. مثلاً در یک دعوی حقوقی در قرن نوزدهم دادگاهی در ایالات متحده آمریکا از پدر، شکایت زن علیه شوهرش، که او را تنگ‌زده بود، امتناع ورزید، چرا که پدر شکایت را متضمن مداخله دولت در امور خصوصی شهروندان می‌دانست. در حکم دادگاه آمده است:

«نتیجه گیری ما این است که حکومت خانوادگی به رسمیت شناخته شده در قانون به همان تمام و کمالی است که حکومت خود دولت، و در عین حال تابع آن حکومت دولتی است، و ما به این نتیجه رسیده‌ایم که نباید در حکومت خانوادگی دخالت کنیم یا تلاش کنیم آن را به نفع زن یا شوهر کنترل کنیم، مگر در مواردی که صدمه و لطمه‌های دائمی و حاد، به یکی از طرفین وارد شود یا تهدید آن وجود داشته باشد، یا شرایط یکی از طرفین غیرقابل تحمل باشد. چون هر قدر هم که شوهر و مضار، بدخلقی، مشاخره، و حتی کمکشهای شخصی منجر به وارد آوردن درد و رنج موقت بزرگ و زیاد باشد، قابل قیاس با ضرر و مضار، بالازدن پرده‌ها و در ملاحظه قراردادن اتاق خواب و محل‌های خصوصی زن و شوهر نیست. هر خانواده‌ای حکومتی از خود دارد باید داشته باشد که چنان ترتیب و تنظیم یافته باشد که مناسب خلق و خو، اخلاق، تمایلات، و شرایط اعضای خانواده باشد... حتی توجه خواهد شد که مبنای این حکم ما این نیست که شوهر حق شلاق زدن زنش را، کم یا زیاد، دارد؛ بلکه این است که ما در موارد جزئی و پیش‌از افشاده در حکومت خانوادگی مداخله نخواهیم کرد. ما همانطور که وقتی شوهری زنش را شلاق می‌زند در این امر مداخله نمی‌کنیم بر همان وجه نیز اگر زنی شوهرش را شلاق بزند مداخله نخواهیم کرد، اما این بدان معنی نیست و نباید فرض شود که معتقدیم زنی حق شلاق زدن شوهرش را دارد». مبارزات جنبش‌های حقوق زنان نه تنها بدینچا منتهی شده که زنان و مردان در حکومت‌های دموکراتیک «برابر» در نظر گرفته می‌شوند، بلکه شوهران نمی‌توانند به بهانه تفکیک قلمرو عمومی از قلمرو خصوصی، همسران خود را در منزل کتک بزنند. ولی در اسلام وضع چگونه است؟ در قرآن کریم آمده است: الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات حافظات للییب ما حفظالله و اللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن و اهجروهن فیالمضاجع و اضربوهن فسان اطعکم فلاتیغور علیهن سیلاً (نساء، ۳۴) مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است به واسطه آن برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته و هم به واسطه

شریان‌های قدرت

ادامه از صفحه ۱۲

بخصوص اگر مسکو همچون گذشته ارتش ارمنستان را با سلاح مجهز نماید. از این گذشته برای روسیه پذیرفتن این وضعیت دشوار است، که خط لوله جدید، متحدین آمریکا، یعنی ترکیه، گرجستان و آذربایجان را طوری بالا آورد که بیش از پیش تسلط بر منابع نفتی جمهوری‌های سابق شوروی را از او بازپس گیرند.

به این ترتیب مسکو یک اهرم تعیین‌کننده اقتصادی و سیاسی را در مقابل جمهوری‌های جوان در قفقاز و آسیای میانه، از دست می‌دهد. دوما (مجلس روسیه) با شریک شدن لوک اویل (بزرگترین شرکت نفتی روسیه)، به میزان ۷/۵ درصد در کنسرسیوم مربوط به ساختن خط لوله



باکو - جبهان، مخالفت کرد. لوک اویل با این شراکت قصد داشت یک منبع درآمد سودآور را، خارج از دسترس کنترل مالی دولتی روسیه برای خود تضمین نماید. روسیه در «قمار بزرگ، بر سر هیدروکربورهای اطراف دریای خزر» سعی کرد از انحصار تانژیتی خود دفاع کند. آذربایجان برای توضیح رفتار خود، دلایل اقتصادی را هم مثال می‌آورد. شرکت دولتی نفت آذربایجان، سوکار، در سال گذشته ۵۰۰۰۰ بشکه نفت (در روز) به بندر نورسینسک واقع در دریای سیاه منتقل کرد، اما وی از عوارض بالای پرداختی به روسیه و نیز از مخلوط شدن نفت ارزشمند خود با نفت کم‌ارزش روسیه شکایت دارد.

اما بندر نورسینسک اهمیت خود را به مثابه محصل صدور نفت در آسیای میانه حفظ می‌کند. کازاخستان اگرچه می‌توانست از خط لوله باکو - جبهان استفاده کرده و برای اولین بار

در دفاع از...

ادامه از صفحه ۷

وجودی است که در درجه نخست با تن مشخص می‌شود. نفی خشونت بدون احترام به این تمامیت و این پساداشت بدون ارجح‌سازی به پیکر انسانی میسر نیست. بخش بزرگی از دستاوردهای عصر جدید در زمینه رفع تبعیض از زن، دفاع از حقوق کودک و نیز انسانی‌کردن قوانین جزا و نافرمانی که نصیب جنگ و جنگ‌آوری شده است، به این ادراک نواز جسمانی برمی‌گردد.

دوک مدرن به انسان برای نخستین بار امکان آن را داد که خشونت را به نام واقعی‌اش بخواند و برای زودن آن از پهنه زندگی اجتماعی چاره‌جویی کند. پیشتر همواره خشونت وجود داشت که تقدیس می‌شد و بر خود حتی نام رحمت می‌نهاد. خشونت را طبیعی می‌دانستند چون نظام مبتنی بر تبعیض آن را ایجاد می‌کرد. عصر جدید پلشتی تبعیض را به انسان شناساند. هر چه پیشتر می‌آیم انتقاد بر شکلهای آشکار و پنهان تبعیض پرمایه‌تر، براتر و فراگیرتر می‌شود. تبعیض‌های شکل‌گرفته بر اثر پدیده‌های مدرن نیز بلافاصله کشف شده و برای رفع آنها چاره‌جویی می‌شود. معرفت عصر جدید تنها معرفت تاریخی‌ای است که توانایی انتقاد از خود و انتقاد از همه پدیده‌های مربوط به خود را دارد.

انتقاد از عصر جدید
 ارج ویژه عصر جدید نه در دستاوردهای فن‌آوران، بلکه در آزادی سیاسی و اجتماعی و فکری است. عصر جدید دوران آزادی و سرفرازی انسان است. هر انتقادی از آن، اگر بخواهد به هدف زند، باید در درجه نخست این موضوع را در نظر داشته باشد.

فضیلت عصر جدید در امکانی است که برای همزیستی انسانی عرضه می‌کند: واقعیت آن بودش نیروی واقعی آن نیست زیرا آزادی شرط کنش اخلاقی است، نه خود آن کنش. از این نظر نیز عصر جدید طرحی ناتمام است (۶). اعتراف به ناتمام بودن یا ناتمام ماندن طرحی که در روشنگری بیان روشنی یافت، واقع‌بینی‌ای است که معتقد به تجدید نظر در

در موضع دفاعی قرار گرفته است، سعی می‌کند، حداقل موقعیت خود را در درون جبهه اعراب تقویت نماید. یک نمونه آن مذاکره ریاض با یمن در مورد ساختن یک خط لوله از طریق حدرلموت به دریای عرب است و دیگری مذاکره با اردن در باره بازگشایی خط لوله به اردن است که از ۱۹۹۰ مسدود گردیده است. حتی افغانستان هم از این نمد کلاهی نصیص یونوکال، کنسرسیومی جهت ایجاد یک خط لوله از ترکمنستان از طریق افغانستان به پاکستان تشکیل داد. درست یک سال بعد یونوکال به بهانه ناآرامی در منطقه، خودش را از طرح کنارکشید. حتی اکنون بعد از سقوط طالبان هم هیچ شانس برای شروع مجدد این طرح وجود ندارد. زیرا روسیه و هند مخالفت خود را با آن اعلام کردند و علاوه برین افغانستان از نظر خطوط ارتباطی فاقد امکانات لازم برای ساختن چنین خط لوله عظیمی است.

در مقابل، روسیه موقعیت خود را در بازار انرژی اروپا تقویت می‌کند. در اروپا که در حال حاضر سه چهارم مصرف انرژی خود را از کشورهای اوپک تأمین می‌کند، با تعویض تولید انرژی از نفت به گاز و نیز کاهش منابع نفتی دریای شمال، وابستگی روسیه فزونی خواهد گرفت. شرکت گاز پرون، که هم‌اکنون ۴۰ درصد نیاز گاز اروپا را تأمین می‌کند، می‌خواهد از منابع تازه کشف شده «زاپولی آنوئی» در سبیری، بیش از نیاز آلمان که خود بزرگترین مصرف‌کننده گاز در اروپاست، استخراج کند. تنها از این منبع گاز می‌تواند شرکت «گاز پرون» بیش از ده میلیارد دلار در سال به دست آورد. حتی در بالکان هم مجدداً اهمیت صنایع نفتی روسیه بالا می‌رود. ایالات متحده دیگر از مخالفت خود با اتصال خطوط لوله روسیه با کرواسی دست برداشته است. شرکت‌های انتقال گاز دوترف، «یاناف» و «ترانس نفت»، در آمریکا گذشته قراردادی در مورد اتصال شبکه‌های خود امضا کردند. از این طریق روسیه می‌تواند از راه خط لوله «دروشیا» که زمانی شوروی برای تغذیه اقمار خود در شرق اروپا احداث کرده بود - با سرمایه‌گذاری آنک، نفت خود را به بندر «اومی سالی» بپیمازد. از آنجا که بخش‌های عظیم می‌توانند نفت خام را حتی تا ایالات متحده حمل نمایند. علاوه بر بالکان هم می‌تواند از این راه با نفت خام روسیه تغذیه شود. در آنجا از هم‌اکنون شرکت‌های نفتی روسی «لوکویل» و «ویکوس» سهمیه خود را در صنایع تصفیه نفت مطالبه کرده‌اند. بدین ترتیب اوپک سهمیه بازار خود را حتی در جنوب اروپا از دست خواهد داد و این یکی از اهداف اصلی استراتژیک ایالات متحده امریکاست.

انسان‌شناسی‌های خوشبینانه قرنهای ۱۸ و ۱۹ و تا حدی ۲۰ است. بر پایه این انسان‌شناسی تصور می‌شد که اگر انسانی به آزادی دست یابد به یکباره جامع فضیلتی خواهد شد. آنها نیروی گریز از آزادی، چسبیدن به بنیادهای گذشته، گذاشتن بنیادهای جدید به جای آنها و ترکیب قدیم و جدید در بسته‌های از خود بیگانگی را پیش‌بینی نکرده بودند. مارکسیسم مهمترین نمونه این انسان‌شناسی خطاپذیر است. ضعف اصلی مارکس را نه در نظریه‌های سیاسی و اقتصادی‌اش، بلکه در برداشت خوش‌بینانه‌اش از انسان آورده است. مثلا وقتی از تخریب وسیع محیط روشنگری با انقلابی سیاسی که به عصر ساختار اجتماعی کشیده شود متحقق خواهد شد. او می‌خواست حکم قطعی اخلاقی کائنات را در نظامی اجتماعی به نام کمونیسم مجسم کند. این برنامه با مانع انسان مواجه شد، در درجه اول آن انسانهایی که برنامه‌گذار بودند. انسان باید بسی بیشتر تجربه کند و بیاموزد تا آزادی همه‌جانبه خود را در عدالت جوید و نفی سلطه. از عصر جدید بسیار انتقاد شده است. بخشی بزرگی از انتقادهای رایج ناسازوار هستند، از آن جمله آن هنگام که از جنگ سخن می‌رود، از خشونت، و فشار شوروی بر کشور دیگر. اینها هیچ یک پدیده‌های تازه‌ای نیستند. انتقاد از عصر جدید باید انتقاد از امکانهای پدید آمده در این عصر برای سرباز زدن از اساس برنامه خود این عصر باشد. این برهنه‌ت این گونه اثبات شدنی است:

- عصر جدید با اندیشه بازتابی مشخص می‌شود که محورهای آنها از این قرارند: اندیشه بر اندیشه دکارت را یاد آورید و کل سنت فلسفه نهادگانی (۷) و نیز فلسفه انتقادگر بر آن راکه بدون نهادگانی عصر جدید میسر نمی‌شده است. (اندیشه بر تاریخ عصر جدید است که به درکی روشن از دوره تاریخی می‌رسد، پیشتر این درک بسی مبهم و مغشوش بود؛ نمونه آن را می‌توان در این‌خلدون دید که حس میبمی دارد از سر آمدن یک عصر و آغاز عصری تازه. عصر جدید از آغاز به خود بعنوان مرحله‌ای تازه نگریسته است. ارمغان این عصر خودآگاهی تاریخی است، اندیشه بر جامعه، سیاست، حقوق و اقتصاد جامعه‌شناسی، سیاست‌شناسی، حقوق‌شناسی و اقتصادشناسی همه دانشهایی جدید هستند. آنچه در گذشته بوده تنها اهمیتی موزه‌ای دارد، اندیشه بر

انسان و فرهنگ روائشناسی، مردم‌شناسی، فرهنگ‌شناسی، دین‌شناسی، اندیشه بر پند انسانی زیبایی‌شناسی، کشف پیکر آدمی پزشکی مدرن، ورزش، خودآگاهی جنسی ادراک جنسیت در سوره‌های مختلف آن، کشف زمین، کشف جهان، کشف محیط زیست و سرانجام اندیشه بر فناوری و دانش.

- عصر جدید به دلیل بازتابی بودن بینش خود قادر به ادراک خویش و انتقاد از خویش است. امکان بسیاری از انتقادهای بر عصر جدید را خود این عصر پدید آورده است. مثلا وقتی از تخریب وسیع محیط زیست در این دوران سخن گفته می‌شود، باید توجه داشت که خود مفهوم محیط زیست بر ساخته این عصر است.

- پس اصولاً فقط با مفهومیها و دانشهای این عصر است که می‌توان از این عصر انتقاد کرد. انتقادهای دیگر تقلیدی و جعلی هستند.

- در این عصر اما امکانهایی پدید آمده تا سده راه اندیشه بازتابی شوند و انسان را از درک موقعیت بازدارند. اینها ایدئولوژی‌هایند. تمام آنها به نوعی از دگرگونی جهان‌بینی‌های کهن حاصل شده‌اند. تنها یکی از آنها جدید است: ایدئولوژی تقدیس تکنولوژی. یعنی باور به این که پیشرفت فن‌آوری بخودی خود سعادت‌آور است. این ایدئولوژی اما به این صورت ناب خود عرضه نشده و همواره چاشنی ایدئولوژی‌های دیگری می‌شود که به نوعی تقدیر اعتقاد دارند. آنچه تاثیر ایدئولوژی‌ها را تقویت می‌کند نیروی تکنولوژیکی است که پشت سر آنها عمل می‌کند.

- تقدیس فن‌آوری از جمله بدین شکل صورت می‌گیرد که گمان می‌شود با سازوکارهای خودکار فن‌آوران می‌توان تاثیرهای مخرب فن‌آوری را مهار کرد. این تاثیرها از جمله آن محصولهای فرعی هستند که در محاسبه‌های اولیه نمی‌گنجد چه به دلیل دو ممانع قسدرت و صنعت و چه به دلیل نفس محاسبه‌ناپذیری عملی در موقعیتی مشخص از نظر امکان برنامهریزی و مراقبت.

- این فن‌آورده‌های جانبی نیز محصولهایی بازتابی‌اند، اما بازتابی در مفهوم غیرارادی بودن و نظارت‌پذیر نبودن (۸). مسئله اصلی بشریت معاصر مهار این نوع

هائیتیفست جمهوری خواهی

ادامه از صفحه ۱۰

از خودمختاری و حق کنترل کامل از جشمش برخوردار است. زن، ملعبه جنسی شوهر نیست و شوهری که در محیط خانواده و با اجبار و از روی اجبار با همسرش همبستر می‌شود، با یکگانه‌ای که در محیط خارج از خانه این عمل را انجام می‌دهد، فرق چندانی ندارد. «در روز ۱۴ مارس ۱۹۹۱ دادگاه استیناف مبنای این قاعده را که زن به وسیله ازدواج، رضایت خود را برای برقراری نزدیکی جنسی در طول مدت ازدواج اعلام کرده است، غیرواقع‌بینانه اعلام و مقرر نمود که هیچ قاعده‌ای وجود ندارد که یک مرد نتواند مرتکب تجاوز به عنف نسبت به همسر خود گردد و مفهوم وصف غیرقانونی در قانون ۱۹۷۶ امری زاید بوده است و بنابراین در مواردی که فرد یا تهدید یا تظاهر کذب نسبت به زن خود مرتکب عمل جنسی می‌شود می‌تواند تجاوز به عنف محسوب شود که این رای در مجلس اعیان نیز ابرام گردید». بنابر قوانین انگلستان رابطه جنسی مرد با زن، ممنوع و مرد مجرم است. کام‌جویی جنسی مرد از همسرش، بدون رضایت زن، جرم است و تجاوز به عنف محسوب می‌شود و می‌تواند تا مجازات حبس ابد را به دنبال داشته باشد.

حال پرسش این است که اسلام در این زمینه چه حکمی دارد. در قرآن کریم آمده است:

ناساکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شتمت و قدموا لانفسکم (بقره، ۲۳۳). زنان شما در حکم کشتزار شما هستند، پس هرگونه که خواستید به کشتزار خویش در آید و برای خودتان پیش‌اندیشی کنید.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه می‌فرماید: «موقعیت زنان در جامعه انسانی همانند زراعتی است که آدمی برای تحصیل غذایی که مایه حفظ زندگانی و بقاء آن است و نیز برای ابقاء تخم بدنان احتیاج دارد. همچنین جامعه انسانی برای دوام نوع و بقاء نسل محتاج به زنان است زیرا خداوند متعال تکون انسان و مصورش را با این صورت در طبیعت رحم قرار داده، و طبیعت مردان را که جزئی از آن ساده اصلی در ایشان است مائل به زنان فرموده...» (اگر به معنای زمان باشد معنایش این است: هر وقت خواستید و اگر به معنای مکان باشد معنایش این است: هر جا خواستید و در هر صورت نتیجه‌اش اطلاق حکم و تقدیر نبودن آن است).

بر این مبنا فقها حکم کرده‌اند که: «زنی که عقد دائمی شده نباید بدون شوهر از خانه بیرون رود، و باید خود را برای هر لذتی که او می‌خواهد تسلیم نماید». «اگر زن در کارهایی که در مسئله پیش گفته شد اطاعت شوهر را نکند گناهکار است و حق غذا و لباس و منزل و همجواری ندارد». «مخارج سفر زن اگر بیشتر از مخارج وطن باشد با شوهر نیست». «در دبر زن حائض طری‌کردن کراهت شدید دارد». «اگر زن یا شوهر - یکی از آنها - بچه بخواهد و دیگری نخواهد، در صورتی که هیچ کدام عذر موجه و شرعی نداشته باشند حق شوهر مقدم است».

نکته مهم پیش‌فرضی است که در پس این احکام وجود دارد. فرض بر این است که زن و مرد از نظر حقوقی نابرابرند. مرد فرادست و زن زیردست است. هیچ کس منکر تفاوت‌های وجودی (زیستی) زنان و مردان نیست. ولی مسأله این است که آیا می‌توان از تفاوت زیستی، تفاوت حقوقی را استنتاج کرد؟ (استنتاج باید از است. در هر صورت آندیشد؟ دمکراسی مبتنی بر برابری حقوقی زن و مرد است و هر مکتبی که مبتنی بر نابرابری زن و مرد باشد، با دمکراسی تعارض دارد. هیچ فرد، گروه یا ایدئولوژی‌ای مجبور به پذیرش دمکراسی نیست. ولی نمی‌توان به طور همزمان از دمکراسی و نابرابری حقوقی زنان و مردان دفاع کرد.

ادامه دارد

آنکه مردان از مال خود باید به زنان نفقه دهند پس زنان شایسته و مطیع در غیبت مردان حافظ حقوق شوهران باشند و آنچه را که خدا به حفظ آن امر فرموده نگهدارند، و زنانی که از مخالفت و نافرمانی آنان بینانکاید باید نخست آنها را موعظه کنید اگر مطیع نشدند از خوابگاه آنها دوری گزینید باز مطیع نشدند آنها را به زدن تنبیه کنید چنانچه اطاعت کردند دیگر بر آنها حق هیچگونه ستم ندارید.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌گوید: «مراد از ما فضل‌الله آن فزونی و امتیازی است که باطبع مردان بر زنان دارند، یعنی زیادتی قوه تعقل و فروع آن مانند هماوردی و تحمل شدائد و کارهای سخت و سنگین و... زیرا زندگانی زنان زندگانی احساسی و عاطفی است و بر نازکدلی و ظرافت مبتنی می‌باشد. مراد از انفاق، نفقه و مهریه‌ای است که مردان به زنان می‌پردازند. از عموم و توسعه علت قیومت مردان، معلوم می‌شود که قیومت منحصر و مخصوص به مورد زن و شوهر نیست بلکه دامنه آن تمام نوع مرد و زن را می‌گیرد؛ در تمامی جهاتی که زندگی، آن دو را به هم پیوند داده یعنی جهات اجتماعی همگانی مانند حکومت، قضاوت و دفاع، زیرا این جهات با مسأله تعقل که در مردان بالنسبه بیش از زنان است ارتباط و نسبت مستقیم دارد». «چون مرد در مقابل تمتع خود از زن مالی می‌پردازد، زن نیز باید در آنچه که مربوط به تمتع مرد و لذت وی از زن است (در مباشرت) مطیع و در پشت سر، حافظ ناموس و مانند حکومت و قضاوت و راه ندهد و از تمتعی که کسی جز شوهر حق ندارد، به بیگانه نرساند و در مالی که در محیط خانوادگی و زندگی مشترک در اختیار وی گذاشته است خیانت ننماید». «مهار همه کارهای همگانی اجتماعی را - که باید عقل قوی تدبیر آن کند و در آن فرمانروایی عواطف جلوگیری گردد، چون حکومت و قضاوت و جنگ - لازم است به دست کسانی داد که عقل آنان ممتاز و عواطفشان ضعیف باشد و آنها مردان هستند نه زنان». «مرد قیم زن است و اطاعتش در حضور و غیاب ناموس و مائش در غیاب، واجب است و روا نیست که به وی در اموری که مزاحم حق مرد است، آزادی داده شود مگر در واجبات که شوهر حق مزاحمت ندارد».

یکی از مطالبات اساسی جنبش‌های برابری طلب زنان این بود که آمیزش جنسی اجباری شوهر با همسر، در صورت عدم رضایت زن به همبستری، تجاوز به عنف محسوب شود. دیوانعالی ایالت جورجیا امریکا در یک دعوی حقوقی، با طرح سه دیدگاه توجیه‌کننده فرودستی زنان، از پذیرش همبستری اجباری شوهر با همسر به عنوان تجاوز به عنف خودداری ورزید: نخست این دیدگاه که وقتی زن ازدواج می‌کند تلویحاً رضایت می‌دهد که تحت هر شرایطی با شوهرش همبستر شود؛ دوم، این دیدگاه که زن جزو ملک و مایملک شوهرش است؛ و سوم، این دیدگاه که در ازدواج شخصیت زن تحت‌الشعاع شخصیت مرد قرار می‌گیرد و بنابراین پس از ازدواج فقط یک شخص حقوقی وجود دارد و آن شوهر است، و معنای این حرف آن است که زن شخصیتی حقوقی ندارد که بتواند با استناد به آن علیه سوءاستفاده از خود شکایت کند. این هر سه دیدگاه بیانگر این اندیشه هستند که زنان در بستر ازدواج فرودست و تابعند.

مبارزات برابری‌طلبانه زنان منجر به طرد این دیدگاه‌ها شد و اینک در بسیاری از جوامع دمکراتیک روابط جنسی اجباری شوهر با همسر، تجاوز به عنف محسوب می‌شود. براساس نظام حقوقی جوامع دمکراتیک و از جمله انگلستان، روابط جنسی زن و شوهر باید با رضایت طرفین توأم باشد. عدم رضایت، گوهر اصلی جرم تجاوز به عنف است. براساس اصل برابری، یک زن متاهل نیز

بازتاب ناآگاهانه از راه آگاهی بازتابی است. امکانهای مختلف عصر جدید خاصه از نظر امکانهای فنی پیشیان هر دو روند هستند. مسأله این است که کدام روند پیش افتد. اندیشه در این چارچوب فقط از اندیشه روشن‌بین و روشنگر مدرن برمی‌آید.

۱- در اینترنت: www.iran-chabar.de/maghale/nikfar810622.htm

www.aftabmagazine.com/aftab17

www.kankash.org/pdfs/nikfar-03.pdf

۲- در باره پوشش همخوان سلطنت و الهیت و عاقبت آن در نزد ساسانیان بنگرید به اشارتی در: مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران پاره نخست و دوم، تهران: نشر آگه، ۱۳۷۵، ص. ۵۰۳ - ۵۰۵.

۳- داریوش آشوری به خوبی نمونه تلاشی را برای نرم‌کردن خوی عهد عتیقی آیین باز نموده است که اوچ از شعر حافظ است. بنگرید به: داریوش آشوری، عرفان و رندی در شعر حافظ. پازنگریسته هستی‌شناسی حافظ، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۹.

۴- برخلاف تصور رایج، عصر جدید در زمینه دانشها با طبیعیات مشخص نمی‌شود. طبیعیات بیشتر نیز وجود داشت، هر چند با اصلا و آغازهایی دیگر

مشخص می‌شد. آنچه با عصر جدید برای نخستین بار می‌گیرد انسانیت است، که پایه آن چیزی را شکی سازد که در تقسیم‌بندی‌های دانش‌پژوهانه و سازمان‌دهی دانشگاهی علوم انسانی نامیده می‌شود. تاریخ بعنوان پاره مهمی از علوم انسانی پیش از عصر جدید نیز وجود داشته، اما طبق تقسیم‌بندی ارسطویی از علوم بعنوان یک دانش در نظر گرفته نمی‌شده است.

۵- subject - ۵

۶- نگریستن به کارنامه عصر جدید چونان پروژهای ناتمام را یورگن هابرماس رواج داده است. بنگرید به این مقاله کلاسیک شد او:

Jürgen Habermas, Die Moderne - ein unvollendetes Projekt, in: Kleine politischen Schriften (I-IV), Frankfurt/M 1981, S. 444 - 464

subjectivity - ۷

۸- برای نخستین بار اولریش بک آنها را به نام بازتابی خوانده است. در این مورد بنگرید به:

محمدرضا نیکفر، در آستانه سده و هزاره‌ای تازه، در: نگاه نو، ش. ۲۴ پاییز ۱۳۷۸، ص. ۱۱۰ - ۸۹.

بحران در کمین «دمکراسی هدایت شده» ژنرال‌ها

انتخابات بر سر گزینش نمایندگان مجلسی است که ژنرال‌های عضو «شورای امنیت ملی» هرگاه بخواهند می‌توانند آن را منحل کنند

سعید شروینی

بزرگفته از سایت ایران امروز iran_chabar.de

ارتقای کیفیت و کارایی مجلس باشد در جهت کاستن از تعداد نمایندگان تشکل یاد شده است. در این تشکل یعنی در مسلم لیگ، انشعابی نیز آن دخالت داشته و هم اینک گروه انشعابی یعنی «مسلم لیگ شاخه قائد» که از سوی مخالفان مشرف به طعنه «حزب شاه» نامیده می‌شود بر خلاف شاخه نواز شریف و حزب مردم که خواهان بازگشت ارتش به پادگان‌ها هستند ضمن مخالفت با حکومت نظامی مدافع جایگاه ممتاز و تثبیت شده ارتش در ساختار حکومت است. به غیر از شاخه قائد وجود دارند که رسماً از مشرف حمایت می‌کنند و در تشکلی به نام ائتلاف ملی گرد آمده‌اند. علاوه بر همه این‌ها دولت در بسیاری از نقاط مقامات سرشناس محلی را به عنوان نامزدهای مستقل به میدان فرستاده تا رقیبی برای نامزدها احزاب مخالف باشند. از ۲۲۳ کرسی مجلس ۲۷ کرسی به زنان اختصاص یافته است که هاداران مشرف از طریق «نامزدهای مستقل» سخت برای تصاحب آنها در تلاشند.

انتخابات در سایه بحران عراق
حزب اسلام‌گرای پاکستان که در «مجلس متحده ملی» گرد آمده‌اند نیز این بار بر خلاف دفعات قبل که کمتر از ۱۰ درصد آراء را به خود اختصاص می‌دادند شانس بهتری برای خود پیش‌بینی می‌کنند. این احزاب که قسماً متحد فکری و عملی طالبان در افغانستان بوده‌اند مشرف را به خاطر سلب حمایت از طالبان، همراهی با آمریکا در سرنگونی آن و نیز به جهت مسئله کشمیر و ناپیگیری در اجرای احکام اسلامی به احمال و سستی مهم می‌کنند. بالا گرفتن مجدد جو ضدآمریکایی در بخش‌هایی از مردم پاکستان که با تشدید احتمال حمله به عراق مربوط است احزاب اسلامی مزبور را امیدوار کرده است که با استفاده از این فضا شمار

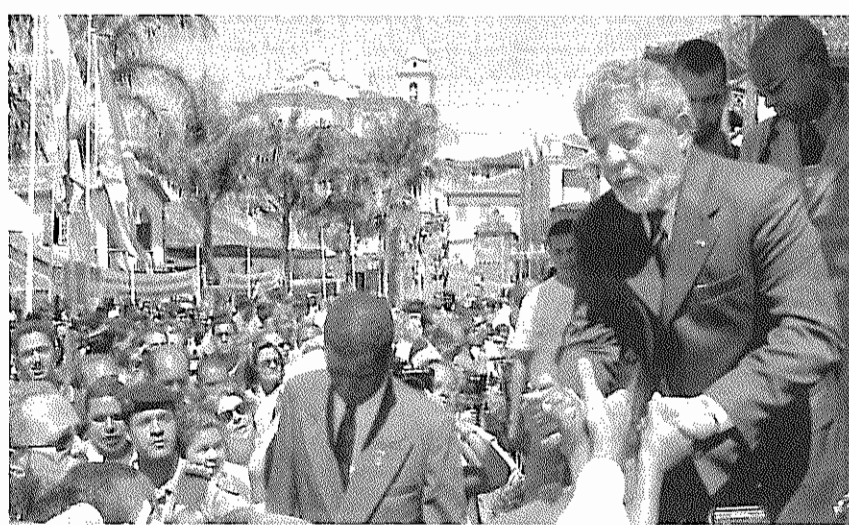
بیشتری یافت کسه شیوه‌های ضددمکراتیک و شبه‌دمکراتیکش برای بقا و تداوم خود با انتقاد و مخالفت جدی در واشنگتن مواجه نخواهد شد. پس، خلاف قانون اساسی همه‌پرسی برگزار کرد تا مشرف یک دوره ۵ ساله در رأس حکومت بماند، پاراگراف‌های منسوخ شده‌ای از قانون اساسی را احیا کرد که به مشرف اجازه انحلال مجلس ایالات در منطقه شمال غرب و بلوچستان اسلامیت‌ها اکثریت آرا را نصیب خود نمودند. قاضی حسین احمد رهبر ائتلاف اسلامی روز شنبه گذشته جمع هاداران خود گفت ما در پاکستان انقلاب اسلامی خواهیم کرد و شریعت را به اجرا می‌گذاریم.

از مایش‌های اتمی و موشکی پاکستان معمولاً نشانه‌ای از عرض اندام ارتش این کشور در برابر خند است که از ۵۰ سال پیش با انضمام بخشی از کشمیر به خاک خود از سوی دولت اسلام‌آباد دشمنی اشغالگر به شمار می‌رود. از مایش‌های موشکی چند روز اخیر اما هدف دیگری هم داشته‌اند و آن هم برانگیختن هیجان و احساسات ملی مردم برای شرکت در انتخاباتی است که به دلایل مختلف در بازه استقبال عمومی از آن شک و تردیدهای جدی وجود دارد.

روز پنجشنبه همزمان با انتخابات مجلس ایالات ۴ گانه پاکستان انتخابات مهمتری هم برگزار می‌شود که همانا انتخابات مجلس ملی این کشور است. پس از کودتای ژنرال پرویز مشرف در اکتبر ۱۹۹۹ که به تعطیل مجلس و برکناری دولت نواز شریف انجامید این اولین انتخاباتی است که در این کشور است. حکومت نظامی ژنرال مشرف که واشنگتن تا پیش از ۱۱ سپتامبر با آن رابطه گرم و محکمی نداشت پس از این واقعه به یکی از متحدان اصلی آمریکا در «سبازره ضدتروریستی» بدل شد و اطمینان

دیگر اجازه کاندید شدن ندارد، نیز شکست خورد. دلیل موفقیت «کاردوزو» را می‌توان برنامه رنال «Piano Real» مهار تورم در برزیل نامید. در کنگره سال ۱۹۹۹، برنامه حزب زحمتکشان برزیل به سویال دمکراسی نزدیک شد. این برنامه امکان چرخش از «سبازره طبقاتی» به «Paz e Amor» (صلح و عشق) را فراهم آورد.

چهار سال پیش، اگر «لولا» در مبارزه انتخاباتی‌اش به پیروزی می‌رسید، معاون رئیس جمهور پیرمرد مورد احترام همه چپ‌ها «لئونیل بیزولا» که می‌خواست یک شبه پروسه خصوصی‌سازی را متوقف کند، می‌شد. امروز معاون او «خوزه آلن‌سار» رهبر حزب لیبرال که نزدیکی بسیاری با کلیسای کاتولیک دارد، است. ائتلاف انتخاباتی برزیل در دنیا بی‌نظیر است: در این ائتلاف از تروتسکیست‌ها تا چریک‌های پیر دوران مبارزه با دیکتاتوری نظامی، تئوکرات‌های آزادی‌خواه



و پس از جراحی‌های پلاستیک صورتش برای مبارزه چریکی دوباره به برزیل برگشته بود، در سال ۱۹۸۰ حزب زحمتکشان برزیل «Partido dos Trabalhadores» (PT) را بنیان گذاشت. این حزب را می‌توان بخاطر تعداد اعضا، برنامه و تشکیلات منطقه‌ای تنها حزب واقعی در زندگی سیاسی برزیل نامید. لولا برای نخستین بار در سال ۱۹۸۹ کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری شد. حتی کلیسای کاتولیک نیز از او در این انتخابات پشتیبانی کرد. او با دم‌پایی و تسی‌شرت در سخنرانی‌های انتخاباتی‌اش ظاهر می‌شد و مواضع تند و رادیکالی داشت. پس از شکست در انتخابات ۸۹ بار دیگر برای انتخابات ۹۴ کاندید گردید که در همان دور اول حذف شد. در انتخابات ۹۸ در مقابل «کاردوزو» رئیس‌جمهور فعلی که اکنون پس از دو بار ریاست جمهوری و طبق قانون اساسی

روز یک‌شنبه ۱۶ اکتبر ۱۱۵ میلیون برزیلی برای انتخاب ریاست جمهور، بخشی از مجلس سنا، پارلمان و ۲۶ فرماندار ایالات فراخوانده شدند. در این انتخابات «لوتیس ایناسیو داسیلوا» معروف به «لولا» نماینده حزب کارگر برزیل (PT) ۴۶/۵، «خوزه سرا» نماینده حزب دولتی ۲۳/۲ و دو کاندیدای دیگر احزاب چپ «آنتونی گاروتینو» و «سیرو گومز» ۱۷ و ۱۳ درصد از آرا را نصیب خود کردند. بدین ترتیب هیچ‌یک از کاندیداها دارای حد نصاب ۵۰+۱٪ نشدند و انتخابات به دور دوم در ۱۲۷ اکتبر کشیده شد.

از «سائو پائولو» می‌رود و «لولا» در دوازده‌سالگی به پادویی یک دفتر مشغول می‌شود. بعدها به شغل فلزکاری روی می‌آورد. از «دم‌پایی» تا «کت و شلوار» در سال ۱۹۷۷ در حکومت دیکتاتوری نظامیان بعنوان رهبر سندیکای فلزکاران چندین اعتصاب را سازماندهی کرد و به همین خاطر دوبار به زندان افتاد. او به همراه «خوزه دیرسو» که زندانبانی بود و پس از گسروگان‌گیری سفیر آمریکا «چارلز اربریک» در برزیل با او معاوضه شد و سپس به کوبا رفت

انتخابات ریاست جمهوری در برزیل به دور دوم کشیده شد

از «دم‌پایی» تا «کت و شلوار»

محمود صالحی

دیگر اجازه کاندید شدن ندارد، نیز شکست خورد. دلیل موفقیت «کاردوزو» را می‌توان برنامه رنال «Piano Real» مهار تورم در برزیل نامید. در کنگره سال ۱۹۹۹، برنامه حزب زحمتکشان برزیل به سویال دمکراسی نزدیک شد. این برنامه امکان چرخش از «سبازره طبقاتی» به «Paz e Amor» (صلح و عشق) را فراهم آورد.

چهار سال پیش، اگر «لولا» در مبارزه انتخاباتی‌اش به پیروزی می‌رسید، معاون رئیس جمهور پیرمرد مورد احترام همه چپ‌ها «لئونیل بیزولا» که می‌خواست یک شبه پروسه خصوصی‌سازی را متوقف کند، می‌شد. امروز معاون او «خوزه آلن‌سار» رهبر حزب لیبرال که نزدیکی بسیاری با کلیسای کاتولیک دارد، است. ائتلاف انتخاباتی برزیل در دنیا بی‌نظیر است: در این ائتلاف از تروتسکیست‌ها تا چریک‌های پیر دوران مبارزه با دیکتاتوری نظامی، تئوکرات‌های آزادی‌خواه

از «سائو پائولو» می‌رود و «لولا» در دوازده‌سالگی به پادویی یک دفتر مشغول می‌شود. بعدها به شغل فلزکاری روی می‌آورد. از «دم‌پایی» تا «کت و شلوار» در سال ۱۹۷۷ در حکومت دیکتاتوری نظامیان بعنوان رهبر سندیکای فلزکاران چندین اعتصاب را سازماندهی کرد و به همین خاطر دوبار به زندان افتاد. او به همراه «خوزه دیرسو» که زندانبانی بود و پس از گسروگان‌گیری سفیر آمریکا «چارلز اربریک» در برزیل با او معاوضه شد و سپس به کوبا رفت

شریان‌های قدرت

بزرگفته از روزنامه فرانکفورتر آنگامینه توسط محمد راکی‌زاده

می‌شود. شرکت‌های بین‌المللی نفت، که در آذربایجان مشغول کارند، مدت‌ها این مسیر را به خاطر غیراقتصادی بودن آن، رد می‌کردند. با وجود این، عاقبت به خاطر مصالح ژئواستراتژیک، و نیز به خاطر این که کسرن بریتیش پترولیوم، که در کنسرسیوم نفتی آذربایجان نقش فائده دارد، حداقل منابع اکتشافی را که برای سودآوری یک خط لوله لازم است، به کمتر از ۴/۵ میلیارد بشکه تنزل داد، این طرح خود را تحویل نمود. از این شرایط جدید قبل از

جهان پیمان شود. این تقریباً معادل است با سهمیه‌ای که اوپک برای کشور لیبی در نظر گرفته است. با عنایت به تمام امکانات موجود برای صدور نفت آذربایجان، این خط لوله طولانی‌ترین، از نظر تکنیکی بالاترین و نیز گرانترین شق ممکن بوده است. یک بشکه نفت که از طریق بندر چین به بندر روتردام برسد، تا آنجا ده دلار خرج بر می‌دارد؛ نصف این روزانه صرف میلیون بشکه نفت، بدون دخالت ایران و روسیه، به

ایالات متحده آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، برای اولین بار یک استراتژی هماهنگ را برای تقویت و آسیای میانه تدارک دید. وی در این منطقه نفت‌خیز دو هدف را تعقیب می‌نماید. اول این که به کمک گاز و نفت دریای خزر لازم است وابستگی غرب به کشورهای عرب اوپک کاهش داده شود. دوم این که واشنگتن می‌خواهد بی‌ثباتی منطقه را که اساساً از ساکنین مسلمان تشکیل شده، توسط اسلام‌گرایان افراطی مانع شود. برای رسیدن به این اهداف ایالات متحده حضور خود را در حیاط خلوت روسیه آمیز می‌نماید. روسیه این امر را به‌دین علت می‌پذیرد که در عوض آمریکا سهم فزاینده‌ای برای او در بازار جهانی نفت و انرژی ممکن می‌سازد. از زمان قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، واشنگتن تنها یک هدف

دارد، سود خواهد برد. بعلاوه این جمهوری فقیر دسترسی به نفت ارزان خواهد داشت و از هر بشکه نفت عوارض ترانزیتی برابر ۴۳/۰ دلار به دست می‌آورد. همچنین ترکیه از این امر سود خواهد برد، چرا که بخش بزرگی از نفت را برداشت خواهد کرد و به این ترتیب وابستگی خود را به اوپک تقلیل خواهد داد. بعلاوه ترکیه از هر بشکه نفت ۱/۵ دلار ترانزیت وصول خواهد کرد. اما از همه مهمتر برای ترکیه این است که او به عنوان مهم‌ترین ایستگاه واسط برای صدور هیدروکربورهای دریایی خزر به اروپا محسوب خواهد شد. در آینده خطوط لوله بزرگ، به مثابه شاخه‌های اقتصادی و نیز قدرت سیاسی خواهند بود. از خط لوله باکو، که از طریق تفلیس به چین می‌رود، در گرجستان نیز، که ثبات آن برای آمریکا و ترکیه اهمیت فزاینده

دارد، سود خواهد برد. بعلاوه این جمهوری فقیر دسترسی به نفت ارزان خواهد داشت و از هر بشکه نفت عوارض ترانزیتی برابر ۴۳/۰ دلار به دست می‌آورد. همچنین ترکیه از این امر سود خواهد برد، چرا که بخش بزرگی از نفت را برداشت خواهد کرد و به این ترتیب وابستگی خود را به اوپک تقلیل خواهد داد. بعلاوه ترکیه از هر بشکه نفت ۱/۵ دلار ترانزیت وصول خواهد کرد. اما از همه مهمتر برای ترکیه این است که او به عنوان مهم‌ترین ایستگاه واسط برای صدور هیدروکربورهای دریایی خزر به اروپا محسوب خواهد شد. در آینده خطوط لوله بزرگ، به مثابه شاخه‌های اقتصادی و نیز قدرت سیاسی خواهند بود. از خط لوله باکو، که از طریق تفلیس به چین می‌رود، در گرجستان نیز، که ثبات آن برای آمریکا و ترکیه اهمیت فزاینده

ادامه از صفحه ۱۱